

دانش نامه شاهی



تألیف:

ملّا محمد امین اِسترآبادی(۱۰۳۶ق)

تصحیح:

شیرمحمد علي پور عبدلي

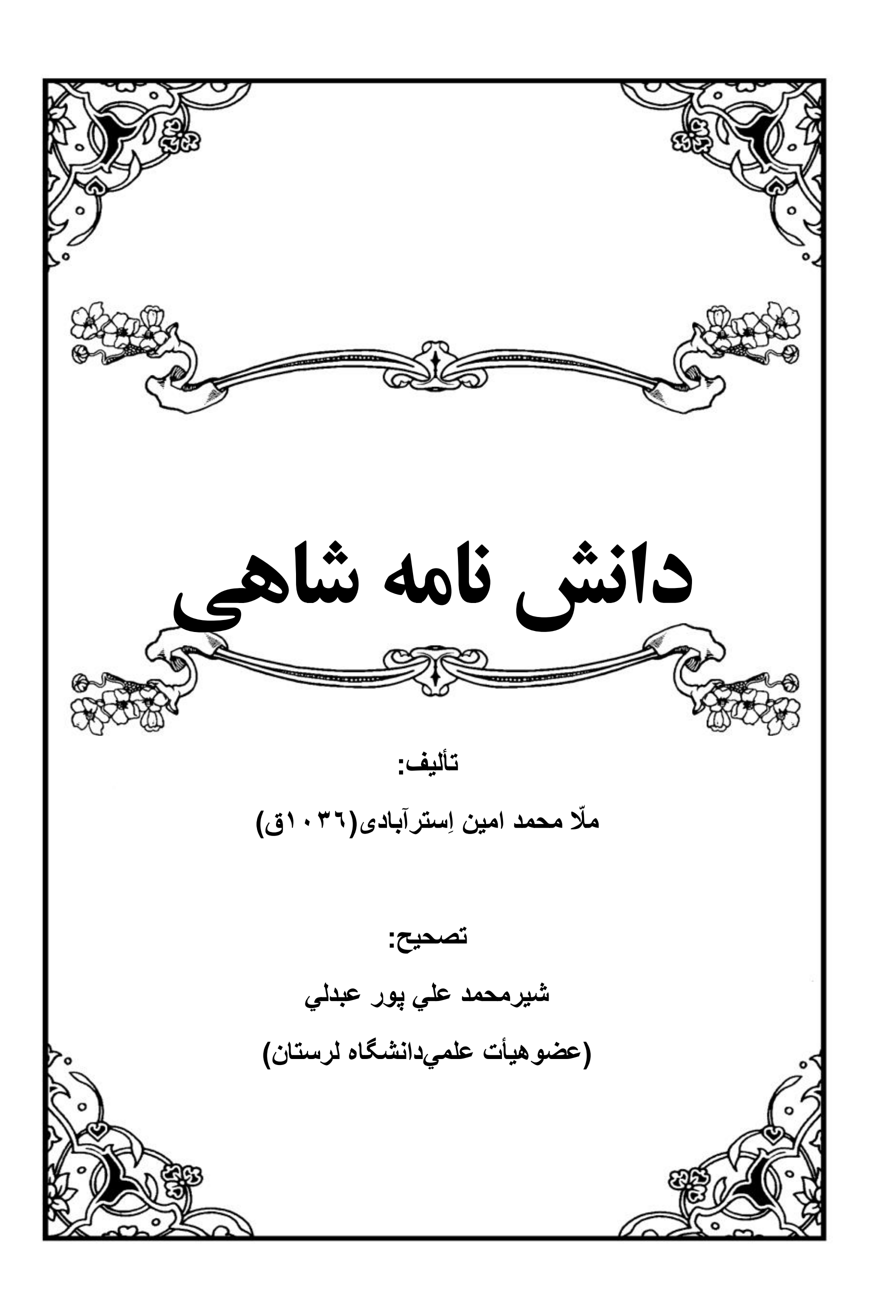
(عضو هیأت علمي دانشگاه لرستان)

دانشنامه شاهی – محمد امین استرآبادی

تصحیح: شیر محمد پور عبدلی




بسم الله الرحمن الرحیم



دانش نامه شاهی

تألیف:

ملّا محمد امین اِسترآبادی(۱۰۳٦ق)

تصحیح:

شیرمحمد علي پور عبدلي

(عضو هیأت علميِ دانشگاه لرستان)

سرشناسه	:	استرآبادی، محمدامین‌بن محمدشریف، - ۱۰۳۶ق.
عنوان و نام پدیدآور	:	دانش‌نامه شاهی/ نویسنده محمدامین اِسترآبادی؛ تصحیح شیرمحمد علی‌پورعبدلی.
مشخصات نشر	:	قم: نوید حکمت، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	۲۲۲ص.
شابک	:	۱۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸۶۰۰۸۱۳۹۶۴۵
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
موضوع	:	اخباریه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
موضوع	:	استرآبادی، محمدامین‌بن محمدشریف، - ۱۰۳۳ق.
موضوع	:	Akhbariyah -- Controversial literature
موضوع	:	کلام -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	:	⁕ Islamic theology -- Early works to ۲۰th cnetury
شناسه افزوده	:	علی‌پور عبدلی، شیرمحمد، ۱۳۶۰ -، مصحح
رده بندی کنگره	:	BP۲۳۹/۴/الف۵د۲ ۱۳۹۵الف
رده بندی دیویی	:	۲۹۷/۵۳۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۵۵۶۶۷۰

نام کتاب: دانش نامه شاهی

نویسنده: محمدامین استرآبادی

تصحیح: شیرمحمد علی پور عبدلی(عضو هیئت علمی دانشگاه لرستان)

چاپخانه: گل وردی

ناشر: نوید حکمت **شمارگان:** ۱۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ : اول/ ۹۵ **شابک : ٥-٦٤-٨١٣٩-٦٠٠-٩٧٨ ISBN**

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان **امور فنی: عسگری ٠٩١٢٢٥٣٣٦١٤**

دفتر فروش: قم، خیابان ارم، پاساژ قدس، طبقۀ آخر، پلاک ۱۶۳

انتشارات نوید حمکت

تلفن: ٣٧٧٤٤٦٥٨ -٠٢٥ **همراه: ٠٩١٢٢٥٣٣٦١٤**

فهرست مطالب

مقدمه تصحیح و تحقیق -- ۱۲

الف ـ روش تصحیح -- ۱۲

ب ـ نسخه‌های خطی -- ۱۳

۱ ـ نسخه الف: -- ۱۳

۲ ـ نسخه ب: -- ۱۴

۳ ـ نسخه ج: -- ۱۴

۴ ـ نسخه د: -- ۱۵

۵ ـ نسخه هـ: -- ۱۵

ج ـ تصویر نسخه‌ها -- ۱۷

صفحه شروع نسخه الف: -- ۱۸

صفحه آخر نسخه الف: -- ۱۹

صفحه اول نسخه ب: -- ۲۰

صفحه دوّم نسخه ب: -- ۲۱

صفحه آخر نسخه ب: -- ۲۲

صفحه اوّل نسخه ج:-- ۲۳

صفحه آخر نسخه ج: -- ۲۴

صفحه اوّل نسخه د: -- ۲۵

صفحه آخر نسخه د:-- ۲۶

صفحه اوّل نسخه هـ:-- ۲۷

صفحه آخر نسخه هـ: -- ۲۸

د ـ برخی کارهای انجام شده در تحقیق متن -------------------------- ۲۹

۱ ـ نوشتن شرح حال مؤلف و معرفی اجمالی''دانش نامه شاهی'' ------------- ۲۹

۲ ـ وضع عناوین برای فوائد---------------------------------- ۲۹

۳ ـ استخراج منابع احادیثی که در متن ذکرشده‌اند. ---------------------- ۲۹

۴ ـ استخراج منابع نقل‌قول‌های مستقیمی که مؤلف از نویسندگان مختلف ذکر نموده است. ۲۹

۵ ـ اعراب‌گذاری متون ------------------------------------ ۲۹

۶ ـ ارائه فهرست آیات، روایات، اشخاص، کتاب‌ها و گروه‌ها ---------------- ۲۹

و ـ زندگی‌نامه مؤلّف-- ۳۰

۱ ـ نام و نسب-- ۳۰

۲ ـ تولّد -- ۳۰

۳ ـ وفات-- ۳۰

۴ ـ سخنان علما درباره وی -------------------------------- ۳۱

۵ ـ اساتید و مشایخ------------------------------------ ۳۳

۶ ـ شاگردان و یا کسانی که از وی اجازه حدیثی دریافت نموده اند------------- ۳۴

۷ ـ آثار و تألیفات ------------------------------------- ۳۵

۸ ـ آثار چاپ شده ------------------------------------ ۳۶

هـ ـ معرفی دانش نامه شاهی----------------------------------- ۳۷

۱ ـ وجه نام گذاری کتاب -------------------------------- ۳۷

۲ ـ موضوع کتاب--------------------------------------- ۳۷

۳ ـ انگیزه مؤلف--------------------------------------- ۳۷

۴ ـ ساختار و محتوای کتاب-------------------------------- ۳۸

[مقدمه مؤلّف] -- ۴۰

فایده اوّل -- ۴۴

در تقسیم افاضل به اشراقیین و صوفیه متشرعین و مشائیین و متکلّمین و آخذین از معصومین سلام‌الله علیهم و در تقسیم متکلّمین به اشاعره و معتزله و به اصولیین امامیّه ----------- ۴۴

فایده دوم-- ۵۱

در تحقیق معنی ''نفس‌الامر و ذهن و خارج و وجود و ثبوت و اشباه آن'' ------------ ۵۱

تحقیق معنی وجود-- ۵۲

فایده سیّم--- ۵۷

[در تحقیق این‌که ربّ العزّه ماهیّت و وجود دارد]------------------------ ۵۷
فایده چهارم -- ۵۹
[در تحقیق این‌که وجود و ثبوت و وحدت و کثرت و علیت و معلولیت و کلیت و جزئیت و
جوهریت و عرضیت از ثوانی معقولات است] -------------------------- ۵۹
تنبیه-- ۶۴
فایده پنجم -- ۶۸
[جزئی حقیقی و شخصی و کلّی]------------------------------------- ۶۸
فایده ششم -- ۶۹
[در اثبات هویت شخصیه برای انسان] ------------------------------- ۶۹
فایده هفتم -- ۷۴
[در تحقیق مسئله اجتماع‌ترکب جنس و فصل باترکب از ماده و صورت خارجیه] ------- ۷۴
فایده هشتم --- ۷۶
[در تحقیق معنای مشتق] -- ۷۶
فایده نهم --- ۷۹
[در تحقیق این‌که علم به شیء حقیقتاً منحصر نیست در علم به کنه او] ------------- ۷۹
تنبیه -- ۸۱
فایده دهم --- ۸۳
[در تحقیق این‌که در کلام شرطی نسبت تامه و حکم میانه جمله شرط و جمله جزا است] -- ۸۳
فایده یازدهم -- ۸۷
[در ردّ کسانی که مفهومات عام را سبب نقص بر دو قاعده منطقیین قدما کرده‌اند] ------- ۸۷
فایده دوازدهم --- ۹۳
حکما و متکلّمین قسمت وجود به خارجی و ذهنی کرده‌اند---------------------- ۹۳
فایده سیزدهم-- ۱۰۲

[محقّقین فلاسفه ذکر کرده‌اند که ربّ العزّه در ازل عالم است به اشیا بر وجه کلی نه بر وجه جزئی]
---۱۰۲

فایده چهاردهم --۱۰۳

[در این‌که علم ربّ العزّه به جمیع اشیا عین علم او است به ایشان قبل از خلق اشیا] -----۱۰۳

فایده پانزدهم--۱۰۴

[ردّ این‌که اشیا حاصل شوند در ذهن بی‌قیام به ذهن] -----------------------۱۰۴

فایده شانزدهم --۱۰۶

[ردّ سخن فاضل دوانی در ردّ کلام سلطان المحقّقین نصیرالملة و الدین]-------------۱۰۶

فایده هفدهم --۱۰۸

[در حق بودن آراء سلطان المحقّقین نصیرالملة و الدین و قطب الملة و الدین الرازی و کسانی که تابع ایشان شده‌اند]--۱۰۸

فایده هجدهم --۱۱۰

[در تحقیق ممتنع الوجود و ممکن الوجود و العدم و واجب الوجود] ----------------۱۱۰

فایده نوزدهم--۱۱۲

[در تحقیق غیر متناهی و تسلسل] ------------------------------------۱۱۲

فایده بیستم--۱۱۶

[در تحقیق جواب شبهه قدم] ------------------------------------۱۱۶

فایده‌ی بیست و یکم --۱۱۸

[در تحقیق شبهه مشکله میان فلاسفه که مقتضای آن شبهه امتناع وجود حادث است یا تخلف معلول از علت تامه یا تسلسل در امور مترتبه از جانب علّت] -------------------۱۱۸

تنبیه--۱۲۶

فایده بیست و دوّم--۱۲۸

[در تحقیق چند معرفت معرفت که ثبوت بر آن موقوف است از جانب ربّ العزّه به طریق الهام در قلوب عباد بی‌اختیار]--۱۲۸

فایده بیست و سوم -- ۱۳۱
[اتم و اخصر و الطف ادلّه عقلیه جهت اثبات اینکه صانع عالم واجب الوجود است] ------ ۱۳۱
فایده بیست و چهارم -- ۱۳۳
[در اثبات وحدت صانع عالم] -- ۱۳۳
فایده بیست و پنجم -- ۱۳۶
[منبّهات عقلیه و نقلیه بر اینکه صانع عالم علم به جمیع اشیاء دارد] --------------- ۱۳۶
فایده بیست و ششم -- ۱۳۷
[در تحقیق این‌که صفات زائده قائم به ذات مقدس الهی محال است] --------------- ۱۳۷
فایده بیست و هفتم -- ۱۴۱
در اینکه صانع عالم فاعل قادر است. -- ۱۴۱
فایده بیست و هشتم -- ۱۴۵
[در ردّ معنایی که علماء اسلام در تبیین ''صانع عالم قادر به معنی قدیم است'' ذکرنموده اند] -- ۱۴۵
فایده بیست و نهم -- ۱۴۸
در حیات صانع عالم -- ۱۴۸
فایده سیم -- ۱۴۹
[در تحقیق صفات ذات و صفات فعل ربّ العزّه] -- ۱۴۹
فایده سی و یکم -- ۱۶۱
[در تحقیق نفس ناطقه انسان] -- ۱۶۱
تذنیب -- **۱۶۵**
فایده سی و دوم -- **۱۶۸**
[در تحقیق حسن و قبح افعال] -- ۱۶۸
فایده سی و سیم -- ۱۷۰
[بندگان فاعل فعل خودند و افعال ایشان قسری نیست] -------------------- ۱۷۰
فایده سی و چهارم -- ۱۷۴

[مشیت و اراده و تقدیر و قضا و امضاء ربّ العزّه در حقّ افعال عباد به طریق حتم نیست] --۱۷۴

فایده سی و پنجم ---------------------------------------۱۷۷

اختلاف سایر فرق با امامیّه در مسئله امامت اجمالاً -------------------------۱۷۷

فایده سی و ششم ---------------------------------------۱۷۸

در اختلافی که بعد از رحلت سیّد المرسلین میانه امت واقع شد. ---------------۱۷۸

فایده سی و هفتم---------------------------------------۱۹۴

در تحقیق تکلیف اول و تکلیف سوم-----------------------------۱۹۴

فایده سی و هشتم ---------------------------------------۱۹۶

[در تحقیق تکلیف کسی که دعوت نبوت را نفهمیده است] ------------------۱۹۶

فایده‌ی سی و نهم ---------------------------------------۲۰۰

[در ذکر دعای کمیل به مناسبت بحث خلود در جهنم]-----------------------۲۰۰

فایده چهلم ---۲۰۶

در ذکر ادعیه وجیزه منقوله از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم در کتب معتمده --------۲۰۶

فهرست آیات---۲۱۳

فهرست روایات ---۲۱۴

فهرست اشخاص، کتاب ها، گروه ها---------------------------۲۱۷

منابع و مآخذ--۲۲۱

مقدمه تصحیح و تحقیق

الف ـ روش تصحیح

۱ ـ در تصحیح به این روش عمل نموده‌ام که با مقابله پنج نسخه مذکور با رعایت اولویت نسخه الف و ب که به زمان مؤلّف نزدیک‌ترند، متن صحیح یا ارجح را گزینش نموده، سپس اختلاف بقیّه نسخه‌ها را، باآنکه نادرست یا راجع هستند، در پاورقی ذکر نموده‌ام.

۲ ـ موارد انگشت‌شماری از واژه‌ها در همه نسخه‌ها به‌صورت نادرست به‌کاررفته‌اند. لذا، واژه مذکور را در متن ثبت نموده و واژه جایگزین مناسب را در پاورقی ذکر نموده‌ام.

به‌عنوان نمونه در موارد متعدد در همه نسخه‌های خطی به‌جای"چنان‌که"و"همچنان‌که"به نادرست دو واژه"چنان چه"و"همچنان چه"به‌کاررفته است. لذا، دو واژه"چنان چه"و"همچنان چه"را در متن ثبت نموده و سپس دو واژه"چنان‌که"و"همچنان‌که"را در پاورقی، با تصریح به درست بودن این دو واژه، ذکر نموده‌ام.

۳ ـ در ثبت متن احادیث و مطالبی که مؤلّف از کتب مختلف نقل نموده است بر نسخه چاپی منابع اصلی آن احادیث و مطالب اعتماد نموده‌ام؛ بنابراین معیار، در گزینش متن صحیح یا ارجح نسخه چاپی منابع مذکور است.

به‌عنوان نمونه اگر در متن حدیثی که مؤلّف از یکی از کتاب‌های حدیثی مثلاً کتاب

اصول کافی نقل نموده"فأمّا"آمده است ولی در برخی نسخه‌های دانش‌نامه شاهی"وأمّا"و در برخی دیگر"فأمّا"آمده است،"فأمّا"را به‌عنوان واژه صحیح یا ارجح در متن اصلی ثبت نموده، سپس اختلاف بقیّه نسخه‌ها را، باآنکه نادرست یا راجح هستند، در پاورقی ذکر نموده‌ام.

ب ـ نسخه‌های خطی

در تصحیح از پنج نسخه استفاده شده است که عبارت‌اند از:

۱ ـ نسخه الف:

نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای ملی، قفسه ۱/ ۳۰۷۲ با شماره ثبت ۷۷۹۴۸ دانش‌نامه شاهی از محمدامین استرآبادی و رساله‌ای از نویسنده‌ای دیگر درمجموع یک نسخه را تشکیل می‌دهند.

تزئینات جلد آن تیماری قهوه‌ای با سجاد عطف از پارچه م.شکی و نوع کاغذ آن ا صفهانی شکری و دارای قطع ربعی باریک (۱۰*۱۹ سانتیمتر) است.

ویژگی‌های مربوط به قسمت دانش‌نامه شاهی، در نسخه یادشده، عبارت‌اند از:

دارای ۱۱٦ صفحه (از ۱ تا ۱۱٦) ۲۱ سطری / نوع خط: نستعلیق/ تزئینات متن: عناوین در سراسر دفتر شنگرف ا ست/ تاریخ کتابت: ربیع‌الثانی سال ۱۰٦۰ هجری قمری/ نام کاتب که در ذیل تاریخ کتابت بوده که سیاه شده است.

آغاز: صفحه اوّل ندارد و از عبارت زیر شروع می‌شود:

علامه علماء الزمان، نادرهٔ العصر و الاوان، نواب معلّی الالقاب، سلطان السّادات و العلماء و النجباء. . .

پایان: . . . و اجعلنی من خیار العالم.

بسی بر سر خلق پاینده دار/ به توفیق طاعت دلش زنده دار.

اللهم خلّد ملکه و سلطانه و دام علی العالمین برّه و احسانه انصره و انصر عساکره و اجعله من انصار امام الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین افضل الصلاة و السلام من

الملک العلام. تمت کتابة هذه الر سالة المبارکة فی شهر ربیع الثانی سنة ستین و الف من الهجرة (کلمه‌ای ناخوانا) المصطفویة علیه و آله الف الف تحیة علی ید (نام کاتب پاک شده است)

۲ ـ نسخه ب:

ویژگی‌های این نسخه عبارتند از:

محل نگه داری: کتابخانه مجلس شـــورای ملی، قفســـه ١٠٥٩٤ با شـــماره ثبت ٨٦٧٢٦/اندازه: ۹*١٤ سانتیمتر. ۱۳ سطر. ۱۱۱ برگ/ نوع خط: نستعلیق/ تاریخ کتابت: ذیحجه سال ١٠٦٦ هجری قمری/ تزئینات نسخه: صفحات مجدول زر/ تزئینات جلد: تیماج زرشکی/ کاتب: بابا

آغاز: الحمد لله الذی عرفنا نفسه بعنوان انه خالق السموات و الارضین و ما فیهن و ان له رضا و سخطا. . . (صفحه آغاز با خطی متمایز از بقیه صفحه‌ها است که بعدها اضافه شده است)

پایان: بسی بر سر خلق پاینده دار/ بتوفیق سامی دلش زنده دار.

اللهم خلّد ملکه و ســلطانه و ادم علی العالمین برّه و احســانه و انصــر عســاکره و اجعله من انـ صار امام الزمان ناموس العـ صر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین افـ ضل الـ صلاة و اکمل الســلام من الملک العلام تم تم تم. . . /قد تم تســویده یوم الخمیس من شــهر ذی الحجة الحرام فی سنة ١٠٦٦ ست و ستین بعد الف علی ید المفتقر الی رحمة ربّخ العلی العبد بابا.

۳ ـ نسخه ج:

این نسخه به همراه دو نسخه دیگر یک مجموعه تک جلدی را تشکیل می‌دهند که به‌ترتیب عبارتند از: رسالة فی بیان السته السروریه (از اول تا صفحه ۳۲) ، صفحه‌های خالی و بدون نوشته (٣٣ و ٣٤ و ٣٥) ، دانـشنامه شاهی (از صفحه ٣٦ تا ١٥٣) ، صفحه‌های خالی و بدون نو شته (١٥٤ و ١٥٥) ،ترجمه فار سی صیفحه سجادیه که نام مترجم ذکر نشده است. (از صفحه ١٥٦ تا ٣١٣) .

ویژگی‌های این نسخه عبارت‌اند از:

محل نگه‌داری: کتابخانه ملی با شماره ٣٢٤٣٨ / ١٤٣٨/اندازه: * سانتیمتر. برگ. ۱۸ سطر / نوع خط: نستعلیق/ کاتب: محمدمهدی/ تاریخ پایان کتابت: ششم محرم ۱۱۱۸ /

آغاز: الحمد لله الذی عرفنا نفسه بعنوان انه خالق السموات و الارضین و ما فیهن و ان له رضا

و سخطا. . .

پایان: بسی بر سر خلق پاینده دار/ بتوفیق سامی دلش زنده دار.

اللهم خلّد ملکه و سلطانه و دام علی العالمین برّه و احسانه انصره و انصر عساکره و اجعله من انصار امام الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین. بتاریخ ٦ محرم الحرام ۱۱۱۸ العاصی عمل محمد مهدی.

٤ ـ نسخه د:

ویژگی‌های این نسخه که در کتابخانه مجلس شورای ملی، قفسه ۱۰٦۳۳ با شماره ثبت ۸۷٦۷۲ نگه‌داری می‌شود، عبارت‌اند از:

اندازه: ۱۲*۱۸ سانتیمتر. صفحه‌های نوشته‌شده دانش نامه شاهی (۱۲۰ صفحه) ۱۸ سطری/ نوع خط: نسخ/ تزئینات جلد: تیماج سیاه/ تزئینات متن: عناوین زر و شنگرف/ تاریخ کتابت: قرن یازدهم/

آغاز: الحمد لله الذی عرفنا نفسه بعنوان انه خالق السموات و الارضین و ما فیهن و ان له رضا و سخطا. . .

پایان: بسی بر سر خلق پاینده دار/ بتوفیق سامی دلش زنده دار.

اللهم خلّد ملکه و سلطانه و ادم علی العالمین برّه و احسانه و انصر و انصر عسکره و اجعله من انصار امام الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین افضل الصلاة و السلام من الملک العلام تمت الکتاب بعون الملک الوهاب تمّ

۵ ـ نسخه هـ:

قسمت اوّل این نسخه به کتاب"رسالهٔ شجرهٔ الهیهٔ میرزا رفعیای نائینی"اختصاص دارد و قسمت دوم آن، از برگ ۸٦ ـ ۱٤۰، مربوط به"دانشنامه شاهی"است و ویژگی‌های آن عبارتند از:

محل نگه داری: کتابخانه مجلس شورای ملی، قفسه ٦۲/۲ با شماره ثبت ۷۵۷۱/اندازه: ۸*۱۸ سانتیمتر. ۱٤۲ برگ. ۳۷ سطری /اندازه جلد: ۱۵*۲۵ سانتیمتر/ نوع خط: نسخ/ تاریخ کتابت: سال ۱۳۱۹ هجری قمری/ تزئینات جلد: تیماج سرخ ضربی و مقوایی/ تزئینات متن: عنوان شنگرف/ نوع کاغذ: سفید/ کاتب: علی بن ملا عباس علی شاهرخی هراتی خراسانی/ محل کتابت: کربلا/ با تملک و مهر"حسن بن مهدی ابن علی

العلوی الطباطبایی".

آغاز: الحمد لله الذی عرفنا نفسه بعنوان انه خالق السموات و الارضین و ما فیهن و ان له رضا و سخطا. . .

پایان: بسی بر سر خلق پاینده دار/ به توفیق سامی دلش زنده دار.
اللهم خلّد ملکه و سلطانه و ادم علی العالمین برّه و احسانه و انصره و انصر عساکره و اجعله من انصار امام الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین افضل الصلاة و السلام من الملک العلام تمت هذه الرسالة الشریفة علی ید العبد الضعیف علی بن مرحوم ملا عباس علی خراسانی فی سنة ۱۳۱۹/ منقوش به مهر حسن طباطبایی

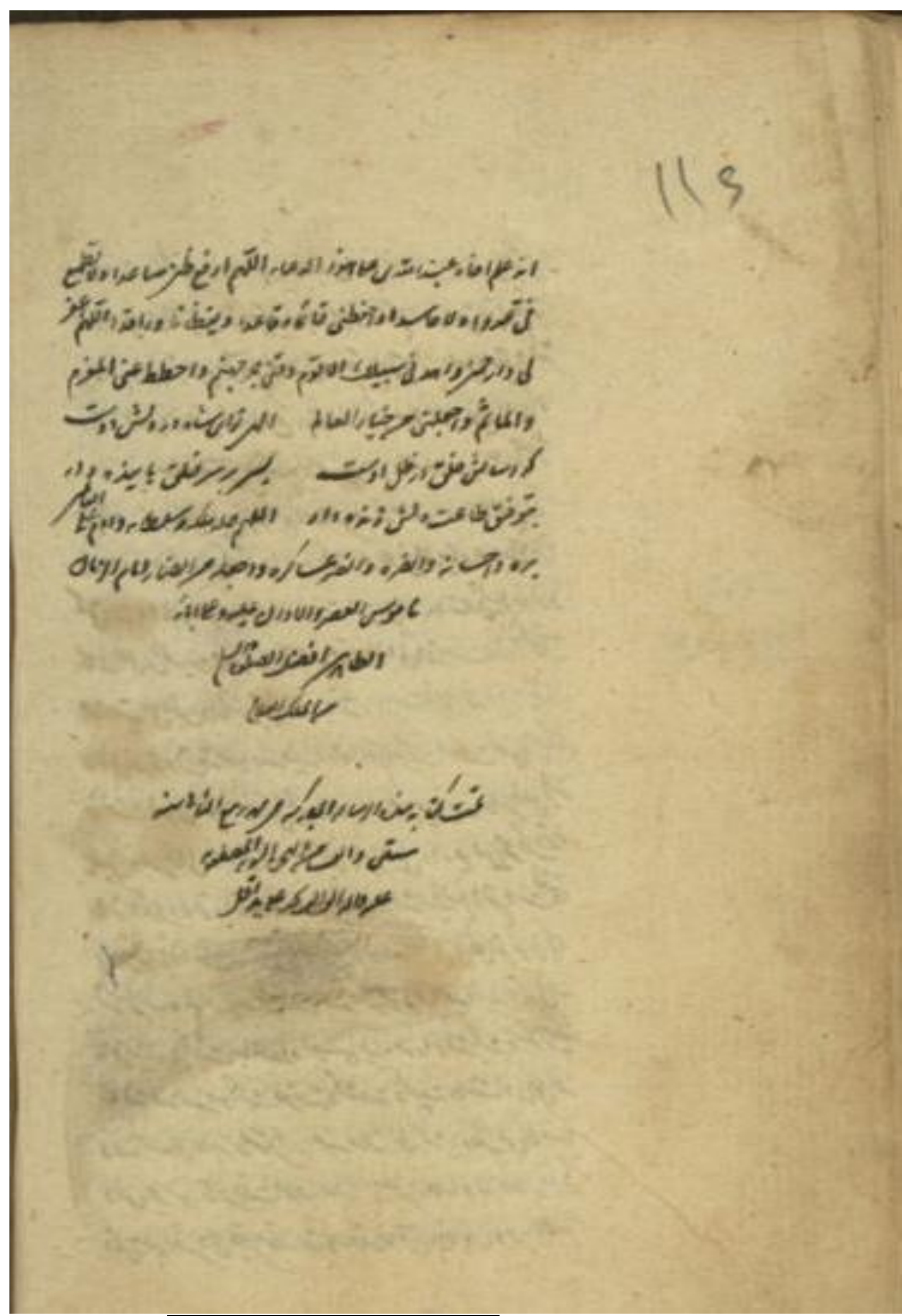
ج ـ تصویر نسخه‌ها

تصویر نسخه‌ها

علامه علماء الزمان نادره العصر والاوان نواب معلی القاب سلطان السادات
والعلماء والاتقیاء والنجباء مرتضی الممالک الاسلامی مقتدی طوایف
الانام خلف صدق خیر الانام محیی آثار اجداده الکرام علیهم افضل الصلوة
والسلام سید المحققین و سند المدققین و قدوة المقدسین الصدر الاعظم والمخدوم المعظم
سمی خیر اجداده متع الله المؤمنین بطول حیاته نزول اجلال فرموده بود و کرات
و مرات تصریح باین معنی واقع شده بود که نواب کامیاب پادشاه دین
پناه خسرو جمشید انتساب شهسوار مضمار عدل و احسان اعدل اکابر
زمین و زمان المؤید من السماء المنصور جیشه علی الاعداء الغازی فی سبیل الله
المجاهد فی الله ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین رافع رایات العدل
والاحسان ناشر آیات النصفة والامتنان السلطان بن السلطان والخاقان
بن الخاقان المنظور بانظار الملک المنان محمد پادشاه العالمین امین الله
فی الارضین قطب الحق والدین دارای شاه عالم و عالمیان در این سلسله
مقدسه علیه خاقانیه مؤیده از جانب رب العزت مخصوص بعنایات علیات
ربانیه مخصوصه با آن نواب همسول اشرف اقدس اعلی خلد الله ملکه و سلطانه
و افاض علی العالمین بره و احسانه الکه ذهن وقاد و خاطر نقاد و فطرت
عالیه و فطنت مستقیم آن نواب اعلی بجمیع علوم مناسبت تمام دارد
و در عنفوان سن و عنفوان شباب بتوفیقات رب العزه حاوی معظم
کمالات دینیه و اخرویه و صفات ملکیه علمیه و عملیه شده اند و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و [illegible] آن سلسله علیه خاقانیه شکر
مراحم پادشاهانه قدیمه و جدیده و عنایات بی غایات شاهانه آن
درخشنده اختر برج سعادت و بختیاری و قیمتی گوهر درج سلطنت کامکاری

صفحه شروع نسخه الف: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ۳۰۷۲/۱ با شماره ثبت ۷۷۹۴۸

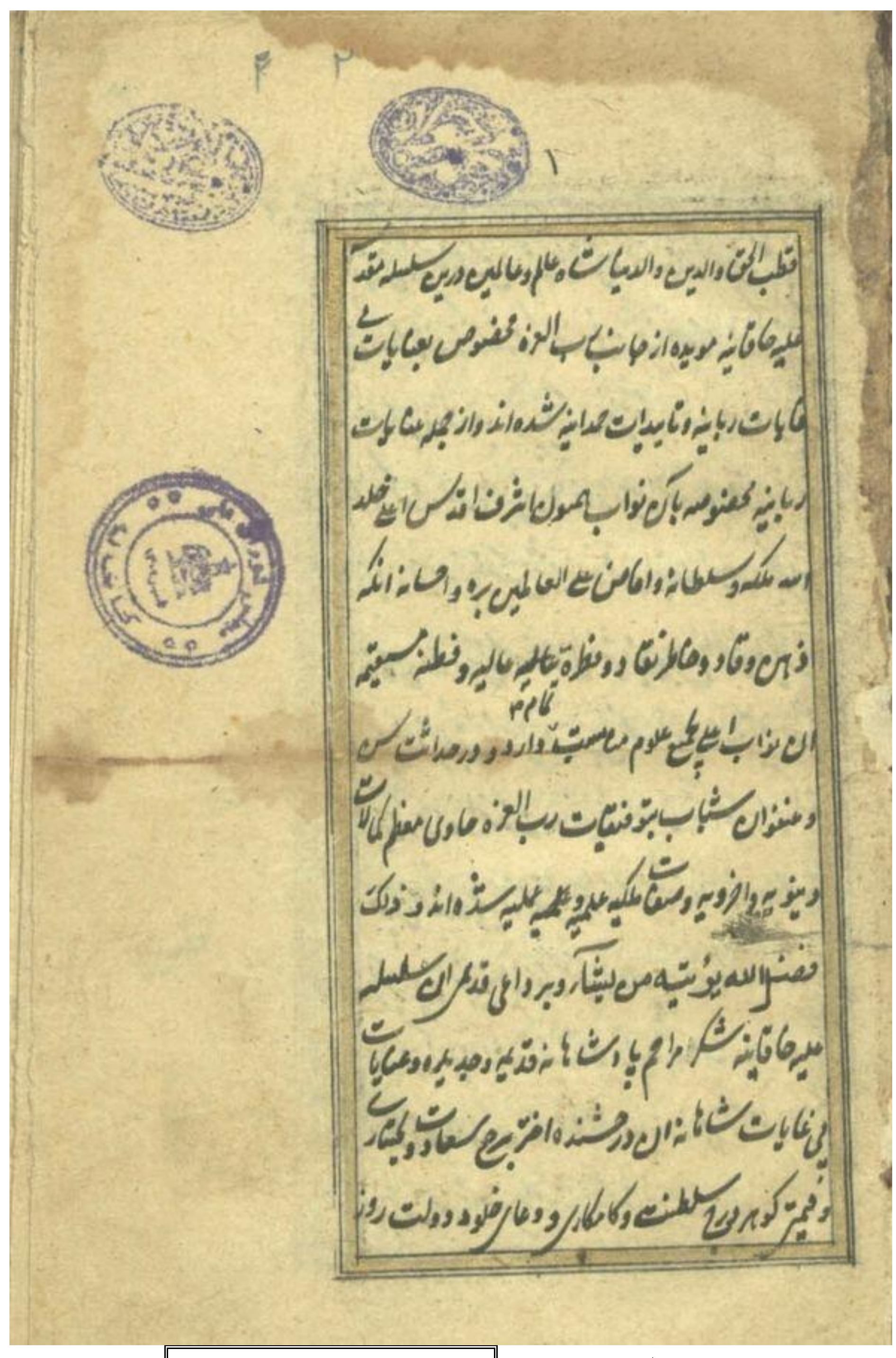


صفحه آخر نسخه الف: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ۳۰۷۲/۱ با شماره ثبت ۷۷۹۴۸

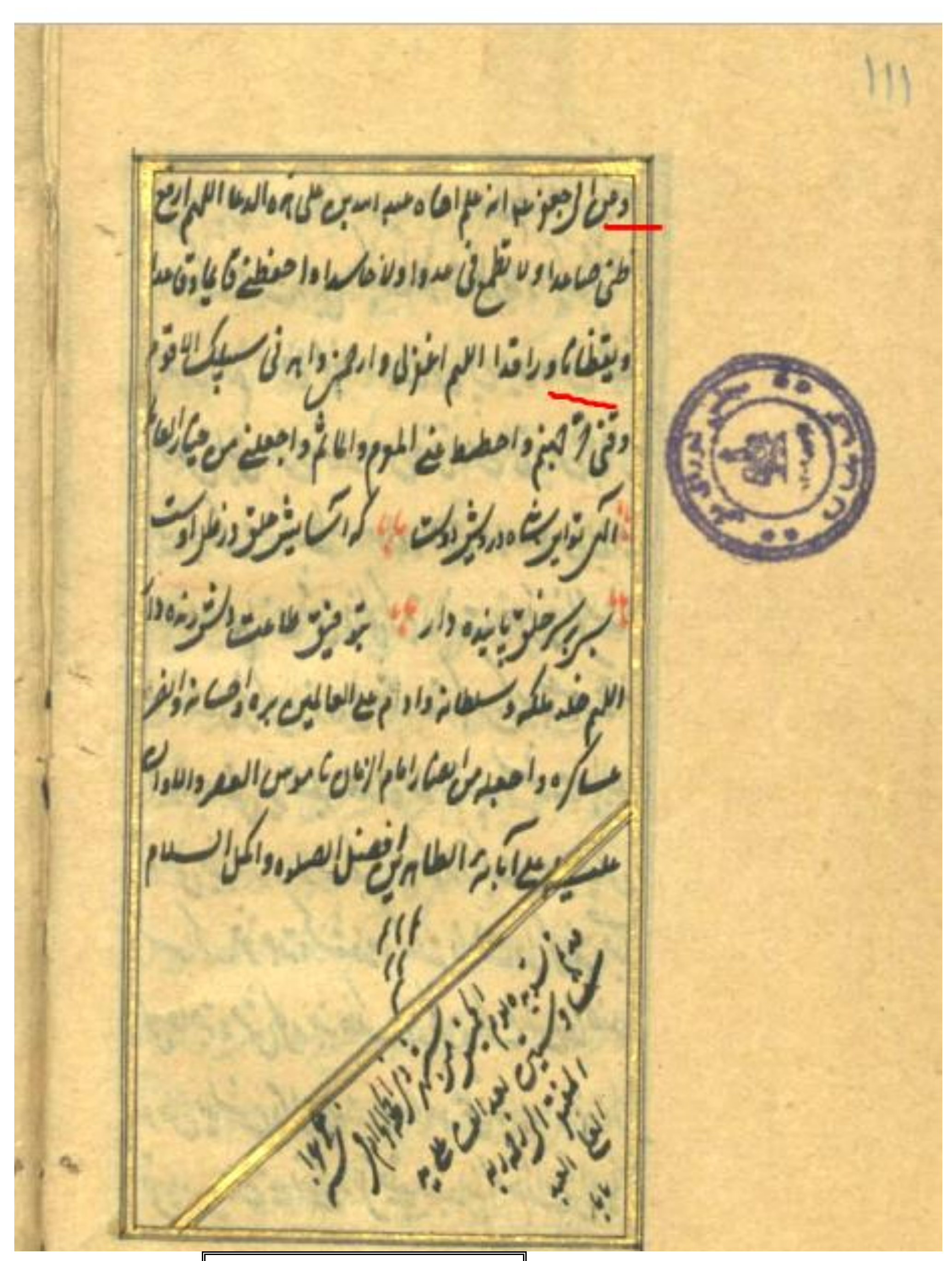
صفحه اول نسخه ب: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ۱۰۵۹۴ با شماره ثبت ۸۶۷۲۶



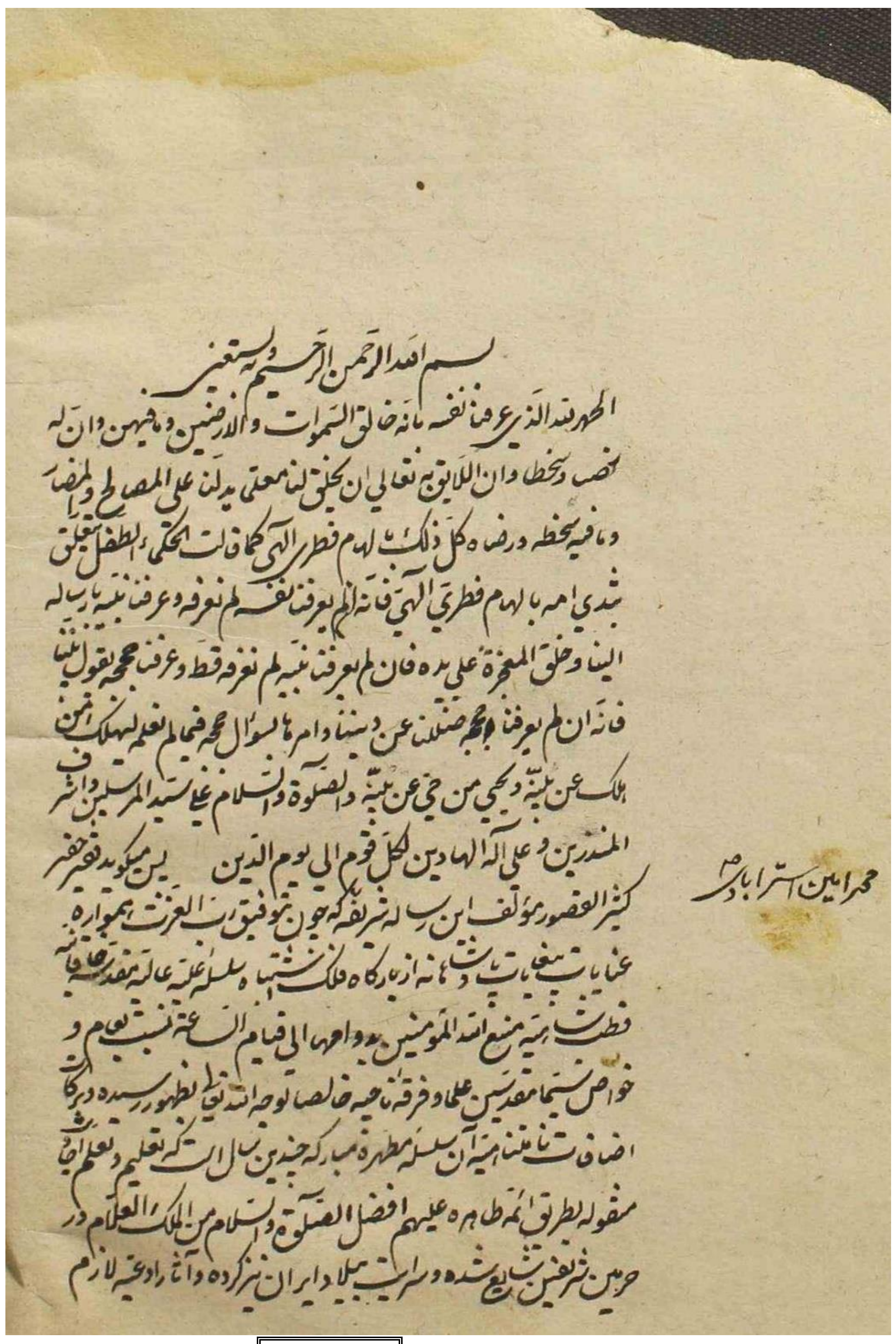
صفحه دوّم نسخه ب: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ۱۰۵۹۴ با شماره ثبت ۸۶۷۲۶



صفحه آخر نسخه ب: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ۱۰۵۹٤ با شماره ثبت ۸٦۷۲٦



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
الحمد لله الذی عرفنا نفسه بانه خالق السموات والارضین وما فیهن وان له
نخص ونحط وان اللائق به تعالی ان یخلق لنا معلماً یدلنا علی المصالح والمفاسد
وما فیه سخطه ورضاه وکل ذلک بالهام فطری الهی کما قالت الحکماء الطفل یتعلق
بثدی امه بالهام فطری الهی فانه لم یعرفنا نفسه لم نعرفه وعرفنا نبیه بارساله
الینا وخلق المعجزة علی یده فان لم یعرفنا نبیه لم نعرفه قط وعرفنا حججه بقول نبینا
فانه ان لم یعرفنا الحجج ضللنا عن دیننا وامرنا بسؤال الحجج فیما لم نعلم لیهلک من
هلک عن بینة ویحیی من حی عن بینة والصلوة والسلام علی سید المرسلین واشرف
المنذرین وعلی آله الهادین لکل قوم الی یوم الدین پس میگوید فقیر حقیر
کثیر القصور مؤلف این رساله شریفه که چون بتوفیق رب العزت همواره
عنایات بینهایات پادشاهانه از بارگاه فلک اشتباه سلسله علیه عالیه صفویه
فطرت بهیه منبع الله المؤمنین بدوامها الی قیام الساعة نسبت بعوام و
خواص شیعه خصوصاً مقدسین علماء فرقه ناجیه خالصاً لوجه الله تعالی بظهور رسیده در این اوقات
اضافات نامتناهیه آن سلسله مطهره مبارکه چندین سال است که تعلیم و تعلم احادیث
منقوله بطریق ائمه طاهره علیهم افضل الصلوة والسلام من الملک العلام در
حرمین شریفین شایع شده و سرایت ببلاد ایران نیز کرده و آثار رادعیه لازم

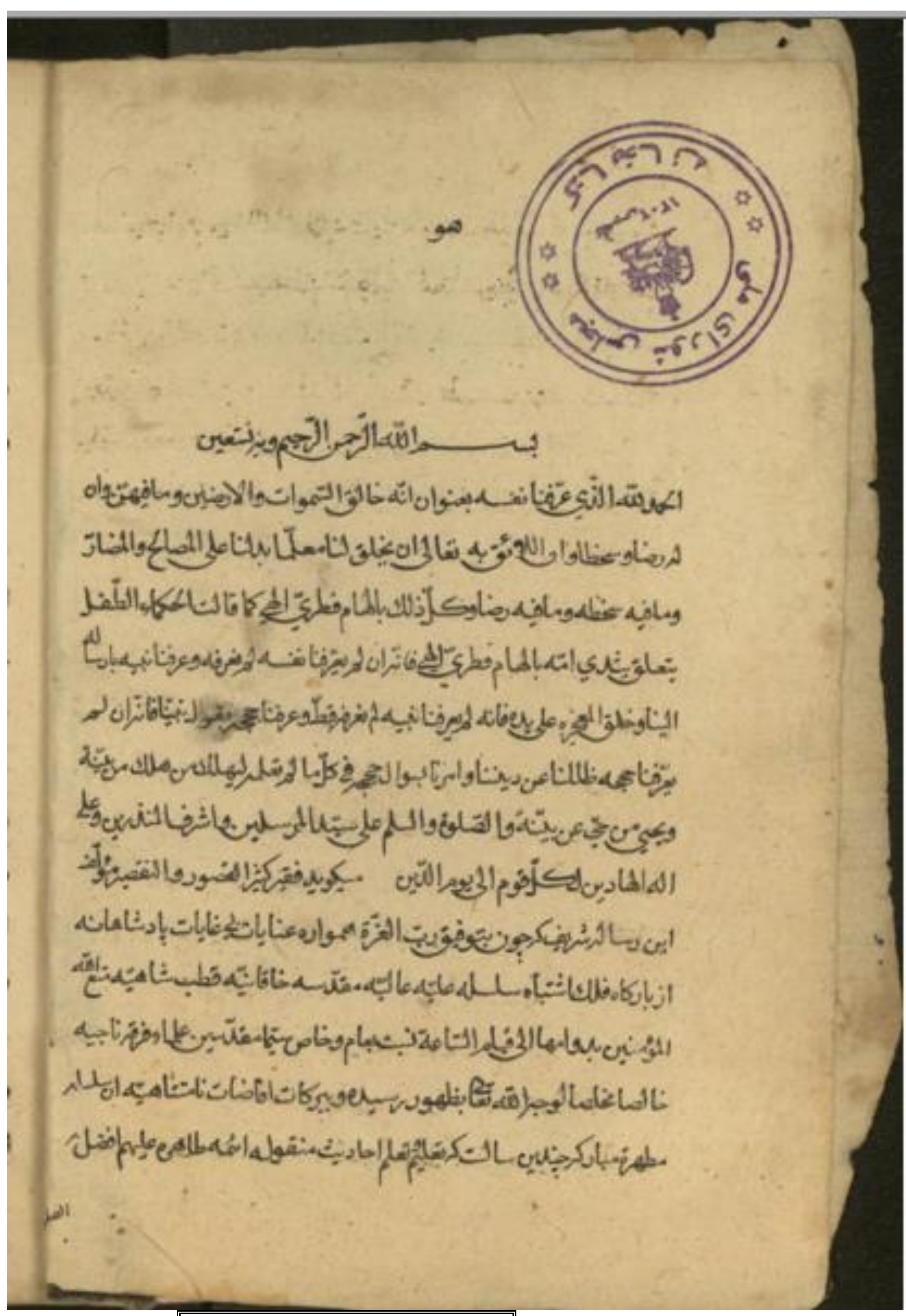
محمد امین استرابادی

صفحه *اوّل* نسخه ج: کتابخانه ملی

کتابخانه ملی با شماره ۳۲٤۳۸ / ۱٤۳۸

صفحه آخر نسخه ج: کتابخانه ملی

کتابخانه ملی با شماره ٣٢٤٣٨ / ١٤٣٨



هو

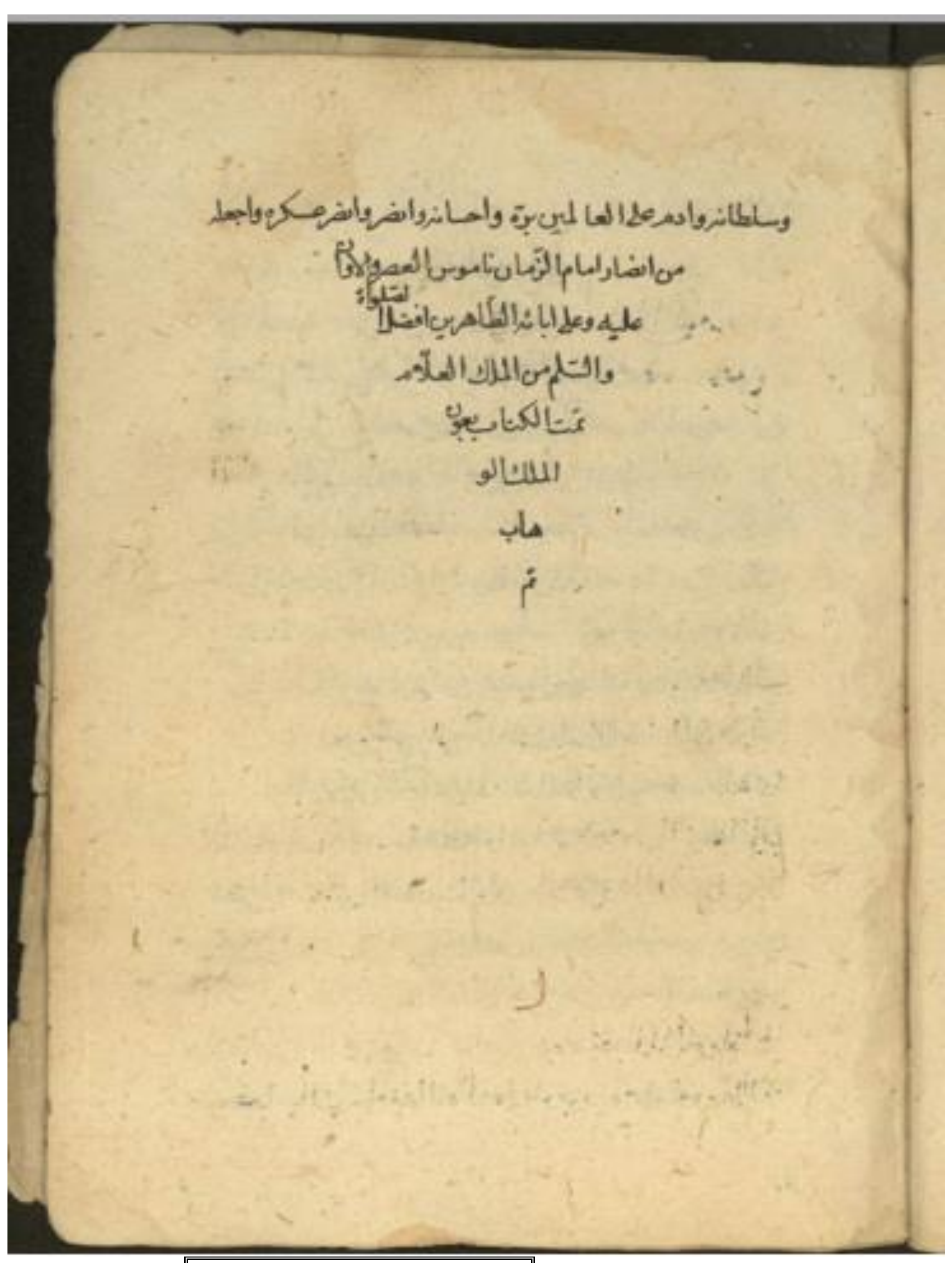
بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی عرّفنا نفسه بعنوان انه خالق السموات والارضین وما فیهن وانه
لم رضا و سخطا وان اللائق به تعالی ان یخلق لنا معلما یدلنا علی المصالح والمضار
وما فیه سخطه وما فیه رضاه وکل ذلک بالهام فطری الحجة کما قالت الحکماء الطفل
یتعلق بثدی امه بالهام فطری الحجة فاشار الی ان لو لم یعرّفنا نفسه لم نعرفه وعرّفنا نبیه بارسال الله
الینا وخلق المعجزة علی یده فانه لو لم یعرّفنا نبیه لم نعرفه قط وعرّفنا حججه بقول نبینا فاشار الی انه لو لم
یعرّفنا حججه لضل الناس عن دیننا وامرنا بسؤال الحجج فی کل ما لم نعلم لیهلک من هلک عن بینة
ویحیی من حی عن بینة والصلوة والسلام علی سید المرسلین واشرف المقربین وعلی
آله الهادین لکل قوم الی یوم الدین   میگوید فقیر کثیر القصور والتقصیر مؤلف
این رساله شریفه که چون بتوفیق رب العزة همواره عنایات بی غایات پادشاهانه
از بارگاه فلک اشتباه سلسله علیه عالیه مقدسه خاقانیه قطب شاهیه متع الله
المؤمنین ببقائها الی قیام الساعة نسبت بعام و خاص شامل متقین علما و فرقه ناجیه
خاصا خاصا لوجه الله تعالی بظهور رسیده و برکات افاضات نامتناهیه آن سلسله
مطهره مبارکه چندین سال است که تعلیم و تعلم احادیث منقوله ائمه طاهرین علیهم افضل

الص

صفحه اوّل نسخه د: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ۱۰٦۳۳ با شماره ثبت ۸۷٦۷۲



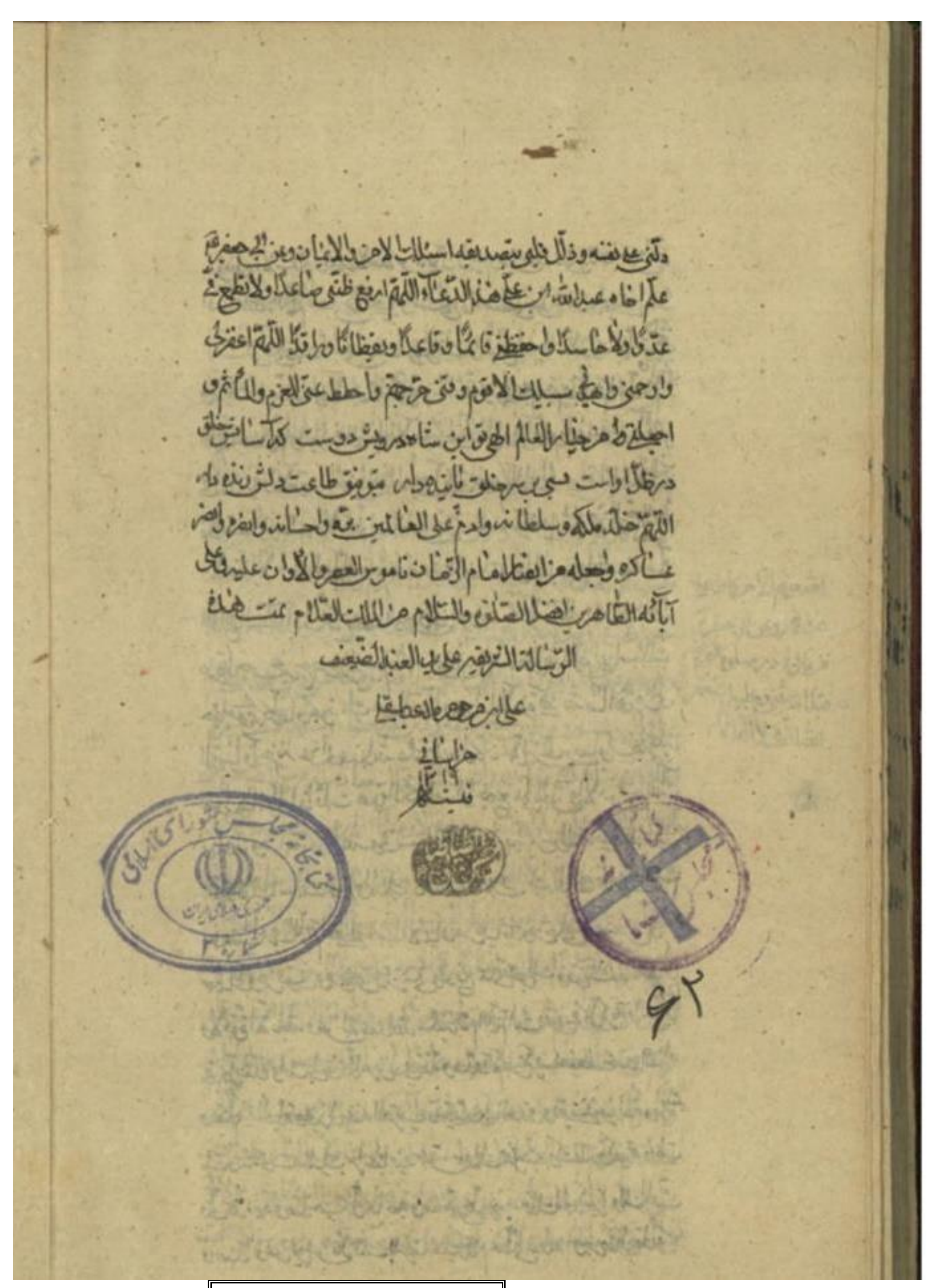
وسلطانه وادم علی العالمین بره واحسانه وانصر وانصر عسکره واجعل
من انصار امام الزمان ناموس العصر والاوان
علیه وعلی ابائه الطاهرین افضل الصلوة
والسلم من الملک العلام
تمت الکتاب بعون
الملک الو
هاب
تم

صفحه آخر نسخه د: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ١٠٦٣٣ با شماره ثبت ٨٧٦٧٢

صفحه اوّل نسخه هـ: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ۲/ ٦۲ با شماره ثبت ۷۵۷۱



صفحه آخر نسخه هـ: کتابخانه مجلس شورای اسلامی

قفسه ۲/ ٦۲ با شماره ثبت ۷۵۷۱

د ـ برخی کارهای انجام شده در تحقیق متن

۱ ـ نوشتن شرح حال مؤلف و معرفی اجمالی"دانش نامه شاهی"

۲ ـ وضع عناوین برای فوائد

جهت مطالعه آسان‌تر کتاب برای فایده‌هایی که در متن اصلی عنوانی مستقل انتخاب نشده ــ که در بیشتر موارد نیز این‌گونه است ــ عنوانی انتخاب نموده‌ام که تا حدّ امکان سعی شده است از عبارات خود مؤلّف در ذیل آن فایده استفاده شود؛ بااین‌همه، عناوین انتخاب شده را جهت متمایز بودن از متن اصلی در میان [] قرار داده‌ام.

۳ ـ استخراج منابع احادیثی که در متن ذکرشده‌اند.

٤ ـ استخراج منابع نقل‌قول‌های مستقیمی که مؤلف از نویسندگان مختلف ذکر نموده است.

۵ ـ اعراب‌گذاری متون

متن احادیث در نسخ استفاده‌شده ـ به‌جز دعای کمیل در نسخه"د"ـ بدون اعراب‌گذاری است که با استفاده از نسخه چاپی منابع مصدر به‌صورت اعراب‌گذاری شده ثبت شدند.

٦ ـ ارائه فهرست آیات، روایات، اشخاص، کتاب‌ها و گروه‌ها

و ـ زندگی‌نامه مؤلّف

۱ ـ نام و نسب

مؤلّف این کتاب که مسمّی به *دانش‌نامه شاهی* است، محمدامین بن محمد شریف اِستَرآبادی (وفات ۱۰۳۶ ق) محدّث، فقیه و متکلّم امامی و بنیان‌گذار گرایش اخباریه است.

۲ ـ تولّد

به علت این‌که از آغاز زندگی او اطلاعی در دست نیست، تاریخ تولّد وی نیز معلوم نیست؛ ولی، از سخنان وی در لابه لای کتابش، فوائد مدنیه، معلوم می‌شود که مدتی از دوره جوانی خویش را در شیراز سپری کرده و نزد شاه تقی‌الدین محمد نسابه مدت چهار سال دانش اندوخته و از علوم عقلی بهره گرفته است.[۱]

وی گویا سپس به نجف رفته و از سید محمدعاملی که از او به عنوان نخستین استاد خود در حدیث و رجال نام برده، به فراگیری علوم نقلی پرداخته است و در سال ۱۰۰۷ ق از وی اجازه حدیثی دریافت نموده است.[۲] بنابر این می‌توان سال تولّد وی را حدود سال ۹۹۰ ق تخمن زد.

۳ ـ وفات

سید علی خان مدنی در سُلافة العصر[۳] تاریخ وفات وی را به سال ۱۰۳۶ ق در مکّه دانسته است. برخی نیز سال وفات وی را ۱۰۳۳ ق ذکر نموده‌اند که البته این تاریخ نمی‌تواند درست باشد؛ زیرا، وی یک سال بعد از تاریخ مذکور یعنی در سال ۱۰۳۴ ق رساله‌ای در مورد طهارت خمر نگاشته و آن را نیز به شاه عباس صفوی هدیه نموده است.[۴]

۱ـ الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص ۲۶۵

۲ـ همان، ص ۵۸ و ۵۹

۳ـ سُلافة العصر فی محاسن الشعراء بکلّ مصر، ص ۴۹۱

۴ـ الحاشیة علی اصول الکافی (المولی محمّد امین الاسترابادی)، ص ۵۸

٤ ـ سخنان علما درباره وی

محمد امین استر آبادی مورد ستایش علمای زمان خود و علمای بعد از خود واقع شده است و با الفاظی از قبیل فاضل، مدقق، متبحر، فقیه، متکلّم، محدث و غیره تمجید نموده‌اند که در ذیل به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنیم:
استاد وی میرزا محمّد الإسترآبادی (م ۱۰۲۵ ق) می‌نویسد:

وكان المولى الأجل الأكمل، والفاضل الأسعد الأوحد، حاوی مرضیات الخصال، وحائز السبق فی مضمار الكمال، المستعدّ لسعادات الدنیا والدین مولانا محمّد أمین ـ رفع اللّه تعالى قدره، وكثّر فی علماء الفرقة الناجیة مثله ـ ممّن بذل فی تحصیل ذلک جُهده، وصرف نحو تحقیق مسائله وكده، حتّى بلغ منها منزلة سامیة، وأدرک درجة عالیة. . . فقد فتّش عن، واستفتح أعقال مشكلاته، ممّا ینبئ عن بلوغه الغایة القصوى، وحلوله المقام الأسنى.[1]

''والاترین و کامل‌ترین عالم، سعادت مندترین و بی‌نظیرترین فاضل، دارنده صفات نیکو و پسندیده، دارنده گوی سبقت در عرصه کمال، مستعد سعادت‌های دنیا و دین، مولانا، محمد امین استر آبادی ـ که خداوند منزلتش را رفعت دهد و امثال وی را در علمای فرقه ناجیه زیاد گرداند ـ از جمله کسانی است که نهایت تلاش خود را در تحصیل و تحقیق مسائل آن (حدیث) بذل نمود تا این‌که به درجه و مرتبه‌ای رفیع نائل آمد. وی مسائل مشکل و پیچده آن علم را بررسی کرد و از مشکلات آن گره گشایی نمود به گونه‌ای که همین امر حاکی از این است که وی در این زمینه به درجه نهایی و بالاترین مقام رسیده است''.
استاد دیگر وی، محمّد عاملی، صاحب مدارک (م ۱۰۰۹ ق) نیز می‌نویسد:

فإنّ المولى الأجلّ، الفاضل المترقّی بحسن فهمه الصائب إلى أعلى المراتب، المستعدّ لتلقّی نتائج المواهب من الكریم الواهب، مولانا محمّد أمین الإسترآبادی بلّغه اللّه من الخیر آماله وختم بالحسنى أعماله.[2]

''والاترین عالم، فاضلی که به واسطه فهم خوب و درست به بالاترین مراتب رسیده است، کسی که مستعد تلقی و دریافت موهبت‌ها از جانب خداوند کریم و بخشنده، مولانا، محمد امین استرآبادی است.

۱ـ میراث حدیث شیعه، ج ۸، ص ۲۳۰ و ج ۶، ص ۵۲۰
۲ـ همان

خداوند وی را به هر خیری که آرزومند است، برساند و اعمال وی را به نیکویی ختم نماید'' .

شاگرد وی شهید زین العابدین الحسینی الکاشانی (م ۱۰۴۰) :

در آخر رساله''مفرِّحة الأنام''در توصیف وی می‌گوید:

''استاد فقیر در علم شریف احادیث سلطان المحقّقین ملا محمّد امین استرآبادی'' . [۱]

علامه محمد تقی مجلسی (م ۱۰۷۰ ق) :

در کتاب''لوامع صاحب قرانی''با عبارت''فاضل متبحّر مولانا محمّد أمین استرآبادی رحمه الله''[۲] و در کتاب روضة المتقین با''الفاضل الإسترآبادی رحمه الله''[۳] از وی یاد نموده است.

شیخ حرّ عاملی (م ۱۰۴۴ ق) ، صاحب وسائل الشیعه، درباره وی می‌گوید:

«مولانا محمّد أمین الإسترآبادی، فاضلٌ محقّق، ماهر، متکلّم، فقیه، محدّث، ثقة، جلیل'' . [۴]

محمّد شفیع الحسینی العاملی درباره وی می‌نویسد:

مولانا محمّد أمین استرآبادی آن زبده ارباب یقین و شرفیاب مقام''إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ''از جمله فضلای مشهور، در تکلّم و فقه و حدیث سرآمدِ زمان و اوصاف او در السنه و افواه مذکور و تألیفات شریفه و تعلیقات انیقه او در میان علما منقول است.[۵]

شهید مطهری درباره وی می‌گوید (م ۱۳۵۸ ش) :

امین استرآبادی که از علمای بزرگ شیعه ورأس اخباریین شیعه ومعاصر با اوائل صفویه است کتابی دارد به نام الفوائد المدنیة.[۶]

و در جایی دیگر نیز می‌گوید:

ملا أمین استرآبادی که مؤسّس این مکتب است و شخصا مردی باهوش و مطالعه کرده و مسافرت رفته بود کتابی دارد به نام الفوائد المدنیة.[۷]

۱ـ مفرّحة الأنام که در ضمن: میراث اسلامی ایران، ج ۱، ص ۳۹۰ ـ ۳۹۱ و ۳۷۲.

۲ـ لوامع صاحب قرانی، ج ۱، ص ۴۷.

۳ـ روضة المتقین، ج ۱، ص ۲۱ و ۸۰.

۴ـ أمل الآمل، ج ۲، ص ۲۴۶.

۵ـ محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین، ص ۲۴۱.

۶ـ مجموعه آثار (کلیات منطق)، ج ۵، ص ۹۸.

۷ـ مجموعه آثار (ده گفتار)، ج ۲۰، ص ۱۶۹.

۵ ـ اساتید و مشایخ

محمد امین استر آبادی در علوم مختلفی از قبیل ادبیات عرب، کلام، فلسفه، منطق، حدیث، فقه، اصول فقه تبحر داشته است که همین امر بیان گر این است که وی دارای استادان و مشایخ زیادی بوده است از محضر علمای مختلف زمان خود بهره مند شده است ولی تنها اسم چهار تن از این استادان و مشایخ وی گزارش شده است و بقیه معرفی نشده اند. این چهارتن عبارتند از:

۱ ـ شمس الدین محمّد العاملی صاحب مدارک الأحکام (م ۱۰۰۹ ق) .

اولین استاد محمد امین استرآبادی وی در علم حدیث و رجال محمد عاملی است که در نجف اشرف و در عنفوان جوانی از محضر درس وی بهره مند شده و در همان سنین از وی اجازه حدیثی دریافت نموده است.[۱]

۲ ـ شیخ حسن بن الشهید الثانی ـ صاحب معالم (م ۱۰۱۱ ق)

وی در فوائد مدنیه در توصیف این استادش می‌نویسد:"مولانا وشیخنا العلّامة والحبر المحقّق الفهّامة، الشیخ جمال الدین أبومنصور الحسن ابن العالم الربّانی الشهید الثانی قدس اللّه سرّهما".[۲]

۳ ـ تقی الدین محمّد النسّابة = الشاه تقی الدین محمّد الشیرازی

در فوائد مدنیه از این استاد یاد نموده و با تصریح نموده است که نزد وی به مدت چهار سال شرح عضدی در زمینه اصول (کلام) را فراگرفته است.[۳]

۴ ـ میرزا محمّد بن علی الإسترآبادی (م ۱۰۲۵ ق)

از وی به عنوان آخرین استاد خود در زمینه فقه، حدیث و رجال یاد نموده[۴] و در همین کتاب یعنی دانش نامه شاهی این گونه وی را توصیف می‌نماید:"**اعلم العلماء المتأخّرین فی علم الحدیث و علم الرجال و اورعهم، استاد الکل فی الکل**" .

۱ـ الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص ۵۸ و ۵۹

۲ـ همان، ص ۵۵۰

۳ـ همان، ص ۲۶۵

۴ـ همان، ص ۲۶۵

٦ ـ شاگردان و یا کسانی که از وی اجازه حدیثی دریافت نموده اند

شاگردان و کسانی که از وی اجازه دریافت نموده‌اند عبارتند از:

۱ ـ إبراهیم بن عبد اللّه الخطیب الإسترآبادی[۱]

۲ ـ أحمد بن عبدالسلام بن ناصر بن حسن البحرانی (اجازه دریافت نموده)[۲]

۳ ـ حسین بن الحسن بن یونس بن محمّد ظهیر الدین العاملی العیناثی الظهیری[۳]

۴ ـ فخرالدین حیدر بن محمود اللنکری الحسینی[۴]

۵ ـ زین الدین بن محمّد بن الحسن بن الشهید الثانی (۱۰۰۹۹ ـ ۱۰۶۴ ق)[۵]

۶ ـ الشهید زین العابدین بن نورالدین علی الحسینی الکاشانی (م ۱۰۴۰ ق)[۶]

۷ ـ عبدالغفور بن مسعود الطالقانی[۷]

۸ ـ میر عبدالهادی التستری الحسینی[۸]

۹ ـ علینقی بن هاشم الکمرئی (م ۱۰۶۰ ق) [۹]

۱۰ ـ ملا عیسی الدزماری (اجازه دریافت نموده)

۱۱ ـ صفی الدین محمّد الشیرازی (اجازه دریافت نموده)

۱۲ ـ سید محمّد معصوم جدّ سید علی خان المدنی الشیرازی[۱۰]

۱ـ بحارالأنوار، ج ۱۱۰، ص ۱۵۵؛ لؤلؤة البحرین، ص ۱۱۶؛ أعیان الشیعة، ج ۲، ص ۲۲۶

۲ـ اجازه وی در کتاب خانه ملک (ج ۵، ص ۲۳۶ شماره ۱۱۱۸/۸) موجود است.

۳ـ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۴۴

۴ـ طبقات أعلام الشیعة (الروضة النضرة)، ج ۵، ص ۱۹۵.

۵ـ أمل الآمل، ج ۲، ص ۸۴ ـ ۹۲

۶ـ ریاض العلماء، ج ۲، ص ۳۹۹

۷ـ تراجم الرجال، ج ۱، ص ۳۱۱ ـ ۳۱۲.

۸ـ طبقات أعلام الشیعة (الروضة النضرة)، ج ۵، ص ۳۶۴.

۹ـ رساله در لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت در ضمن: میراث اسلامی ایران، ج ۶، ص ۴۲۹.

۱۰ـ الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص ۲۶۵

۷ ـ آثار و تألیفات

۱ ـ رسالة فی البداء.[۱]

۲ ـ جواب مسائل الشیخ حسین الظهیری العاملی.[۲]

۳ ـ جواب مسألة السلطان شاه عبّاس الصفوی فی طهارة الخمر أو نجاسته.[۳]

۴ ـ الحاشیة علی الاستبصار.[۴]

۵ ـ الحاشیة علی اُصول الکافی.[۵]

۶ ـ الحاشیة علی اُنموذج العلوم لجلال الدین محمّد أسعد الدوانی (م ۹۰۸ ق).[۶]

۷ ـ الحاشیة علی تهذیب الأحکام.[۷]

۸ ـ الحاشیة علی تمهید القواعد للشهید الثانی

۹ ـ الحاشیة علی فروع الکافی.

۱۰. الحاشیة علی مدارک الأحکام فی شرح شرائع الإسلام.[۸]

۱۱ ـ الحاشیة علی معارج الأحکام فی اُصول الفقه للمحقّق الحلّی (م ۶۷۶ ق).[۹]

۱۲ ـ الحاشیة علی من لایحضره الفقیه.[۱۰]

۱۳ ـ دانش نامه شاهی

۱۳ ـ کتاب فی ردّ ما أحدثه الفاضلان[۱۱] فی حواشی الشرح الجدید للتجرید[۱۲]

۱۴ ـ شرح اُصول الکافی.[۱۳]

۱ـ أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۵.

۲ـ همان، ج ۲، ص ۲۶۴.

۳ـ نسخه ای از آن در کتاب خانه ملک به خطّ محمّد باقر گلپایگانیّ موجود است. (الفهرست، ج ۹۹، ص ۲۰۳ الرقم ۱۵۶۳)

۴ـ أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۵.

۵ـ أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۵.

۶ـ نسخه ای از این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره ۹۷۵ موجود است. که در فهرست با عنوان «تحقیق أمین» از آن یاد شده است.

۷ـ أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۵.

۸ـ لؤلؤة البحرین، ص ۱۱۹.

۹ـ أمل الآمل، ج ۲، ص ۳۵.

۱۰ـ همان، ج ۲، ص ۳۵.

۱۱ـ مراد ملا جلال دوانیّ و میر صدرالدین دشتکیّ شیرازیّ است.

۱۲ـ الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص، ص ۳۵.

۱۳ـ همان، ص، ص ۳۵.

۱۵ ـ شرح تهذیب الأحکام.[1] این شرح ناقص باقی مانده و تا تنها تا حدود ۱۰۰ حدیث از کتاب طهارت را شامل می‌شود.

۱۶ ـ رسالة فی طهارة الخمر ونجاستها. وی در این رساله به اثبات طهارت خمر پرداخته است.

۱۷ ـ الفوائد الاعتقادیة.

۱۸ ـ فوائد دقائق العلوم العربیة وحقائقها المخفیة.[2]

۱۹ ـ الفوائد المدنیة فی الردّ علی من قال بالاجتهاد والتقلید فی نفس الأحکام الإلهیة.

۲۰ ـ الفوائد المکیة.[3]

۲۱ ـ المسائل الثلاث[4] یا جوابات المسائل یا مباحث ثلاثة

۸ ـ آثار چاپ شده

از میان کتب، حواشی و شروح یاد شده ـ علاوه بر دانش نامه شاهی که هم اکنون در صدد تصیح و چاپ آن هستیم ـ تنها آثار زیر تصحیح و به چاپ رسیده شده است و بقیه آثار وی تاکنون به صورت مخطوط باقی مانده اند.

۱ ـ الحاشیة علی الاستبصار که در ضمن کتاب میراث حدیث شیعه، جلد دهم از صفحه ۴۴۹ تا صفحه ۵۱۴ به چاپ رسیده است.

۲ ـ الحاشیة علی اُصول الکافی که توسط مؤسسه دارالحدیث قم در سال ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است.

۳ ـ الفوائد المدنیة

۴ ـ دانش نامه شاهی که هم اکنون در صدد چاپ آن هستیم

الحاشیة علی تهذیب الأحکام نیز قرار است در میراث حدیثی شیعه توسط مؤسسه دارالحدیث به چاپ برسد.

۱ـ همان، ص، ص ۳۵.

۲ـ الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة، ص ۳۵.

۳ـ ریاض العلماء، ج ۵، ص ۳۶.

۴ـ الذریعة، ج ۲۰، ص ۳۴۲.

هـ ـ معرفی دانش نامه شاهی

۱ ـ وجه نام گذاری کتاب

مؤلّف، این کتاب را جهت تقدیم به سـلطان مـحمد قطب‌شاه،[۱] از شاهان سلسله شیعی قـطب‌شاهی نوشته است از این رو، آن را به نام وی''**دانش نامه شاهی**''نام نهاده است.

وی این کتاب را در سالهای اقامت در مدینه و پس از تألیف الفوائدالمدنیة، نگاشته است.[۲]

۲ ـ موضوع کتاب

مباحث اصلی این کتاب شامل مباحث فلسفی، کلامی و منطقی و پاره‌ای از ادعیه از جمله دعای کمیل است؛ که البته مباحث فائده اوّل، هفدهم و سی هفتم آن‌که به تبیین رویکرد اخباری گری پرداخته از جنبه تاریخ حدیثی نیز قابل توجه هستند.

۳ ـ انگیزه مؤلف

محمد امین اِسترآبادی در مقدمه کتـاب، پس از تـمجید از سلاطین قطب‌شاهی به‌سبب اهـتمام ایشـان به رواج ''**تعلیم و تعلم احادیث منقوله به طریق ائمة طاهره علیهم افضل‌الصلوة والسلام مِنَ الملِک العلّام در حـرمین شـریفین**'' که''**سرایت به بلاد ایران**''نیز کرده‌است، بـیان مـی‌کند که چون سـلطان، شـخصیتی دانـش‌دوست است و در''**حداثت سنّ و عـنفوان شباب**'' از''**صفات مَلَکیة علمیه و عملیه**'' برخوردار شده‌است ''**در خاطر فاتر (یعنی استرآبادی) گذشته که انموذجی از غوامض مسائل حِکمیه و کلامـیه و مـنطقیه و اصولیه**

۱ـ سلطان محمد قطب‌شاه(۹۰۶ ـ ۱۱۱۵ق)، نوه ابراهیم قلی، ششمین فرمانروای دکن از سلسله قطب‌شاهی است .
دوران حکومت وی ۱۴ سال است که در این مدّت اهتمام فوق‌العاده‌ای در ترویج مذهب تشیع و زبان فارسی به عمل آورد.

۲ـ مقاله جستاری در باب اخباریگری و نسبت آن با رهیافت و منظومه معرفتی میرزا مهدی غروی اصفهانی (بخش یکم) ضمن: مجله سفینه، شماره ۳۴ ص ۱۵۸

و **عربیه جمع کند**''و آن را با چند دعای مأثور که''**در کتب معتمَدة صحیحه از ائمة طاهره نقل شده**'' به پایان بَرَد.

آنگاه توضیح داده که چون الفت سلطان به''**لغت فارسیه**'' بیش از''**لغت عربیه**'' است، مولف زبان فارسی را برای کتاب برگزیده و افزوده است که''**این رساله در طریقة خاصه ـ یعنی شیعیان ـ به منزله کتاب اربعین فخررازی است در طریقه عامه**''و به همان قیاس، در چهل فایده سامان یافته است.

٤ ـ ساختار و محتوای کتاب

چنان‌که ذکر شد این کتاب همانند کتاب اربعین فخررازی در چهل چهل فائده سامان یافته است. مؤلّف در هر فائده یکی از مسائل مربوط به علم کلام، فلسفه و منطق را مورد بررسی قرار می‌دهد که البته فایده سی و نهم به دعای کمیل و فایده چهلم به برخی دعای کوتاه که از ائمه طاهره نقل شده است، اختصاص دارد.

وی برای برخی از فوائد عنوان خاصی ذکر نموده است به عنوان نمونه می‌نویسد:

فائده اول – در تقسیم افاضل به اشراقین و صوفیه متشرعین و مشائین و متکلمین به اشاعره و معتزله به اصولیین امامیه؛

فائده دوم – در تحقیق نفس‌الامر و ذهن و خارج و وجود و ثبوت، . . .؛

فائده سی و نهم – ذکر دعای کمیل؛

فائده چهلم – در ذکر ادعیه وجیزه منقوله از اصحاب عصمت در کتب معتمده.

از جمله مباحث مهمّ فلسفی و کلامی این کتاب عبارتند از: بحث از وجود ذهنی، معقول ثانی، نفس‌الامر، جعل بسیط و مرکب، علم و حیات باری تعالی، چند مسأله منطقی، صفات ذات و صفات فعل، تقدم علم الهی بر مشیت و اراده و مسأله قضا و قدر و حسن و قبح ذاتی افعال و اتفاق‌نظر''فلاسفه و امامیه و متنزله''در این مسأله اخیر.

قابل ذکر است وی در این کتاب به آرای خواجه نصیرالدین طوسی ـ که با احترام بسیار از او یاد می‌کند ـ و قطب‌الدین رازی التفات و اعتنای جدی دارد و به اظهارات جلال‌الدّین دوانی و دشتکی با دیده انتقاد می‌نگرد و منشأ آن را کم‌اطلاعی و عدم دقّت می‌داند.

لذا، مباحث مطرح شده در این کتاب و نیز نوع نگاه انتقادی استرآبادی نسبت به نظرات مختلف به تنهایی می‌تواند معرّف شخصیت وی و تضلّع او در مباحث منطقی و فلسفی و کلامی باشد.[۱]

تشکر و قدر دانی

در پایان بر خود لازم می‌دانم مراتب قدردانی و تشکر خود را از همه کسانی که این جانب را در تهیّه میکروفیلم نسخ خطی مساعدت نمودند، ابراز نمایم.

همچنین به طور ویژه، از دوست و برادر ارجمند آقای **احسان قوامی** که در قسمتی از کار مقابله برخی نسخه‌ها به این جانب یاری رساندند، کمال تشکر و قدر دانی را دارم.

و آخر دعوانا أنِ الْحَمْدُ لِلّه رَبِّ الْعالَمِین

و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین

شیرمحمد علی پور عبدلی

خرم آباد زمستان ۱۳۹۵

۱ـ مقاله جستاری در باب اخباریگری و نسبت آن با رهیافت و منظومه معرفتی میرزا مهدی غروی اصفهانی (بخش یکم) ضمن: مجله سفینه، شماره ۳۴ ص ۱۵۹

[مقدمه مؤلّف]

الحمد الله الذی عرفنا نفسه بأنّه[1] خالق السموات و الأرضین[2] و ما فیهن و أنّ له رضاً و سخطاً و أنّ اللائق به تعالی أن یخلق لنا معلّماً یدلّنا[3] علی المصالح و المضارّ و ما فیه سخطه و[4] رضاه[5] کلّ ذلک بإلهام فطری[6] إلهی کما قالت الحکماء الطفل یتعلّق بثدی أمّه بإلهام فطری[7] إلهیّ فإنّه إن لم یعرفنا نفسه لم نعرفه و عرّفنا نبیّه بإرساله إلینا و خلق المعجزة علی یده فإنّه[8] إن[9] لم یعرّفنا نبیّه لم نعرفه قطّ و عرّفنا حججه بقول نبیّنا فإنّه إن لم یعرّفنا حججه ضللنا عن دیننا و امرنا[10] بسؤال حججه فیما[11] لم نعلم[12]«**لِیهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَینَةٍ وَ یحْیی مَنْ حَی**[13] **عَنْ بَینَةٍ**». [14]

والصلاة و السلام علی سیّد المرسلین و أشرف المنذرین و علی آله الهادین لکلّ قوم إلی یوم الدّین.

امّا بعد،[15] پس[16] می‌گوید: فقیر حقیر،[17] کثیر القصور و التقصیر،[18] مؤلّف این رساله شریفه که چون به توفیق ربّ العزّه همواره عنایات بی‌غایات پادشاهانه از بارگاه فلک اشتباه[19] سلسله علیّه عالیّه مقدّسه خاقانیه قطب

---

۱ ـ ب ود: «بعنوان انّه».

۲ ـ د: الارضیین.

۳ ـ د: بدلنا.

۴ـ د: «وما فیه» اضافه دارد.

۵ـ د: «و» اضافه دارد.

۶ـ هـ: فطرتی

۷ـ هـ: فطرتی

۸ـ ج «فأنّه» ندارد.

۹ـ د: «ان» ندارد.

۱۰ـ ج،: «امرها».

۱۱ـ د: فی کل ما.

۱۲ـ هـ: لم نعلمه

۱۳ـ هـ: «من حی» ندارد

۱۴ـ سوره انفال آیه ۴۲: تا آنها که هلاک (و گمراه) می‌شوند، از روی اتمام حجّت باشد؛ و آنها که زنده می‌شوند (و هدایت می‌یابند)، از روی دلیل روشن باشد.

۱۵ـ ج و هـ: «امّا بعد» ندارند.

۱۶ـ د: «امّا بعد پس» ندارد.

۱۷ـ د: «کثیر» ندارد.

۱۸ـ ج: «و التقصیر» ندارد.

۱۹ـ یعنی: بارگاهی که در بزرگی به آسمان ماند.

شاهیّه ـ متع الله المؤمنین[1] بدوامها إلی قیام الساعة ـ نسبت به عامّ و خاصّ، سیّما مقدّسین علماء و فرقه ناجیّه، خالصاً لوجه الله تعالی به ظهور رسیده و برکات افاضات[2] نامتناهیّه آن سلسله مطهّره مبارکه چندین سال است که تعلیم و تعلّم احادیث منقوله به طریق[3] ائمه طاهره ـ علیهم أفضل الصلاة و السلام[4] من الملک العلاّم ـ در حرمین شرفین شایع شده و سرایت[5] به بلاد ایران نیز کرده.

و آثار ادعیّه لازم الإستجابه أئمه طاهره (علیهم الصلاة و السلام[6])[7]"**رحم الله من أحیا أمرنا**"[8] در حقّ آن سلسله‌ی عالیّه[9] خاقانیه از پرده غیب[10] به منصّه ظهور جلوه گر گردیده و در مفاوضات شریفه و ملاطفات لطیفه که سیّما[11] سیادت و نجابت و فلک ملک[12] افادت[13] و افاضت علاّمه علماء الزمان،[14] نادرة العصر و الأوان، نواب معلّی[15] الألقاب، سلطان السّادات و العلماء و الأتقیاء[16] و النجباء،[17] مرتضی الممالک الإسلامی، مقتدی طوایف الأنامی، خلف صدق خیر الأنام، محی آثار[18] اجداه[19] الکرام، علیهم أفضل الصلاة و السلام، سیّد المحقّقین و سند المدقّقین و قدوة المقدّسین، الصدر الأعظم و المخدوم المعظّم، سمّی خیر أجداده ـ متّع الله المؤمنین بطول حیاته ـ نزول اجلال فرموده بود کرّات و مرّات تصریح[20] به این معنی واقع شده بود که نوّاب کامیاب پادشاه دین پناه، خسرو و[21] جمشید انتباه، شهسوار مضمار عدل و احسان، أعدل أکابر[22] زمین و زمان، المؤیّد من السّماء، المنصور علی الأعداء، الغازی[23] فی سبیل الله، المجاهد فی الله، ظلّ الله فی الأرضین،[24] قهرمان الماء و الطّین، رافع رایات

۱ـ در نسخه «ب» به جای «المؤمنین» واژه «المسلمین» آمده است.
۲ـ در نسخه «ج» به جای «افاضات» واژه «اضافات» آمده است.
۳ـ د: «به طریق» ندارد.
۴ـ در نسخه «ج ود» به جای «علیهم أفضل الصلاة و السلام» عبارت «علیهم السلام» آمده است.
۵ـ د: سرایه.
۶ـ در نسخه «ب» به جای «أئمه طاهره علیهم الصلاة و السلام» عبارت «أئمه طاهرعلیهم السلام» آمده است.
۷ـ د: السلم.
۸ـ مصادقة الإخوان، ص: ۳۲ و ۳۸/ الکافی، ج ۲، ص: ۱۷۶
۹ـ ج: «عالیّه» ندارد./ د: علیه.
۱۰ـ د: «غیبت» ندارد.
۱۱ـ د: از سما.
۱۲ـ ج ود: «ملک» ندارند.
۱۳ـ هـ: فلک افادت
۱۴ـ از ابتدای کتاب تا «علامه علماء الزمان» در نسخه الف وجود ندارد.
۱۵ـ ج: مغلی
۱۶ـ ج: «و الأتقیاء» ندارد.
۱۷ـ د: النجبایی.
۱۸ـ ج: «ابا»
۱۹ـ هـ: ابا واجداده
۲۰ـ د: تصریحات.
۲۱ـ هـ: «و» ندارد
۲۲ـ د: کاسر
۲۳ـ در نسخه ج به جای «الأعداء الغازی» عبارت «أعداء الغازین» آمده است.
۲۴ـ د: ارضین.

العدل و الإحسان، ناشر آیات النَّصَفَة [1] و الامتنان، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، المنظور [2] بانظار الملک المنّان، محمداً بألسنة العالمین، [3] أمین الله فی الأرضین، [4] قطب الحق و الدّین و [5] الدّنیا، [6] شاه عالم و عالمین [7] در این [8] سلسله مقدّسه علیّه خاقانیّه، مؤیّده [9] از جانب ربّ العزّه، مخصوص به عنایات بی‌غایات [10] ربّانیّه [11] مخصوصه [12] به آن نوّاب همایون [13] أشرف أقدس أعلی (خلّد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین برّه و احسانه) .

آن‌که ذهن وقّاد [14] و خاطر نقّاد و فطرت عالیّه [15] و فطنت مستقیمه آن نوّاب أعلی به جمیع علوم مناسبت تامّ دارد و در [16] حداثت سن و عنفوان شباب به توفیقات ربّ العزّه حاوی معظم کمالات دنیویّه و اخرویّه و صفات ملکیّه علمیّه و عملیّه [17] شده‌اند و [18] **"ذٰلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یؤْتِیهِ مَنْ یشَاءُ"** . [19]

و بر داعی قدیمی آن سلسله‌ی علیّه خاقانیه شکر مراحم پادشاهانه قدیمه و جدیده و عنایات [20] بی‌غایات شاهانه آن درخشنده اختر برج سعادت و بختیاری و [21] قیمتی گوهر درج [22] سلطنت و کامکاری و دعای خلود دولت روز افزون ابد مقرونش.

به مقتضای عقل لازم و به قانون شرع شریف [23] متحتم بود که [24] در خاطر فاتر گذشت که انموذجی [25] از غوامض مسایل حکمیّه و کلامیّه و منطقیّه و اصولیّه و عربیّه جمع کند و ختم آن را [26] بر طرفی از ادعیه مأثوره که در کتب معتمده صحیحه از ائمه طاهره [27] (علیهم السلام) نقل شده نماید؛ و آن را هدیه [28] مجلس شریف و محفل

۱ـ نسخه الف: النضقة، نسخه ب: النّصقه / فرهنگ دهخدا: نصفة. [ن َ ص َ ف َ] (ع اِ) داد.

۲ـ نسخه الف: المنطور

۳ـ د: «محمدا بألسنه العالمین» ندارد.

۴ـ د: الارضیین.

۵ـ د: «والدین» ندارد.

۶ـ د: «والدین» اضافه دارد.

۷ـ د: «عالمیان ابوالمظفرسلطان محمد قطبشاه»

۸ـ نسخه ب و ج «در این» ندارند.

۹ـ هـ ود: «موبده» اضافه دارد.

۱۰ـ ب «بی» ندارند.

۱۱ــ د و هـ: «وتاییدات صمدانیه شده اند واز جمله عنایات ربانیه» اضافه دارد.

۱۲ـ د: مخصوص.

۱۳ـ الف و ب ود: همیون

۱۴ـ وقَّاد: اسم مبالغه بر وزن فَع تیزهوش

۱۵ـ هـ: علیه

۱۶ـ هـ: «در» ندارد

۱۷ـ ج «عملیّه» ندارد و در حاشیه اضافه شده است.

۱۸ـ ج «و» ندارد.

۱۹ـ سوره مائده: آیه ۵۴؛ سوره حدید: آیه ۲۱

۲۰ـ هـ: عنا

۲۱ـ ج «و» ندارد.

۲۲ـ دَرج: طومار

۲۳ـ نسخه ب «شریف» دارد.

۲۴ـ نسخه هـ و ج ود «که» دارند.

۲۵ـ د: نموزجی.

۲۶ـ نسخه هـ وب و ج ود: «را» ندارند.

۲۷ـ هـ: طاهر

۲۸ـ نسخه د و هـ و ج «هدیه» ندارند.

منیف آن نواب کامیاب، خاقان الخاقنین،[۱] سلطان المشرقین، جامع الفضیلتین، حائز[۲] المنزلتین،[۳] عماد[٤] مبانی السلطنه و الاقبال بعزّ وجوده عالیاً[٥] و بناء قواعد النَّصَفه[٦] و الاجلال بطول بقائه سامیاً کند که[۷] چون[۸] الفت طبع شریفش به لغت فارسیّه بیش‌تر از لغت[۹] عربیّه است، تحریر این أنموذج به لغت فارسیّه شده؛[۱۰] چون به[۱۱] این قصد مؤلّف شده که به مطالعه آن نواب[۱۲] اقدس اعلی ــ خلدالله تعالی ظِلال[۱۳] سلطانه علی مفارق اهل الإیمان إلی انقراض الزّمان ــ مشرف شود، مسمّی به''**دانش نامه شاهی**''شده و[۱٤] چون این رساله در طریقه خاصّه به منزله کتاب''اربعین''[۱٥] فخر رازی[۱٦] است در طریقه[۱۷] عامّه، مرتب بر چهل فایده شد.

۱ــ الف: الخانقی

۲ــ د: جایز.

۳ــ الف و د: «لازال» اضافه دارند.

۴ــ د: عماو

۵ــ الف: «عالیاً» ندارد.

۶ــ ج: «النصقه»

۷ــ د: «و» اضافه دارد.

۸ــ هــ: «که» ندارد

۹ــ هــ: «لغت» ندارد

۱۰ــ د و هــ: شد. / د: «و» اضافه دارد.

۱۱ــ د: «به» ندارد.

۱۲ــ د: «اشرف» اضافه دارد.

۱۳ــ ب: ظلاله

۱۴ــ الف: «و» ندارد.

۱۵ــ نام کامل این کتاب «الأربعین فی اصول الدین» است. یکی از کتاب های کلامی مهم نزد اهل سنت به شمار می رود به گونه ای که نقل شده است ابن تیمه آن را برای شاگردانش تدریس می نمود و در کتاب هایش نیز جهت استشهاد یا نقد از این کتاب نقل نموده است./ الأربعین فی اصول الدین، محمد بن عمر فخر رازی، تحقیق و تعلیق: احمد حجاز سقّا، مکتبه الکلیات الازهریه، قاهره، ص ۷

۱۶ــ ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین بن حسن تَیْمیّ بَکْریّ طبرستانی رازی، فقیه، متکلم، فیلسوف، مفسر و حکیم مسلمان ایرانی که درسال ۵۴۴ (قمری) در ری متولد شد و وفاتش در سال ۶۰۶ (قمری)، در هرات اتفاق افتاد.

۱۷ــ هــ: طریق

فایده اوّل[1]

در تقسیم افاضل به اشراقیین و صوفیه متشرعین و مشائیین و متکلّمین و آخذین از معصومین سلام‌الله علیهم[2] و در تقسیم متکلّمین به اشاعره و معتزله و[3] به اصولیین امامیّه

پس بدآن‌که مطلب اعلی و مقصد[4] اقصی معرفت خصوصیات مبدأ و معاد است و تعبیر از این معنا در آیات کریمه به ایمان بالله و الیوم الآخر شده و حدیث شریف امیرالمومنین و امام المتقین[5] صلوات‌الله و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین ''رَحِمَ اللهُ[6] امرءً عَرَفَ مِن أین و فی أین و إلی أین''[7] در این معنی وارد شده و افاضل در[8] این مقام چند فر قه شده‌اند:

یک[9] فرقه تحصیل این مقام به فکر و نظر کرده‌اند؛

پس، **طایفه** از این فرقه التزام این کرده‌اند که مخالف اصحاب وحی نگویند[10] ایشان را متکلّمین می‌گویند؛ از این جهت که فنّ کلام را تصنیف کرده‌اند از روی افکار[11] عقلیه و در فنّ کلام در مسئله کلام ربّ العزّه تطویل کلام کرده‌اند و مذاهب مختلفه پیش گرفته‌اند؛

و **طایفه** دیگر این التزام نکرده‌اند و ایشان را حکما مشائیین می‌گویند؛ از این جهت که اوایل ایشان در رکاب

۱ـ ج: واژه «فائده اول» را ندارد.

۲ـ د: منقصومین.

۳ـ هـ: «و» ندارد

۴ـ د: مقاصد.

۵ـ الف و ب «و امام المتقین» ندارند.

۶ـ هـ: «الله» ندارد

۷ـ رحم اللّه امرء أعد لنفسه و استعد لرمسه و علم من أین و فی أین و إلی أین/ الوافی؛ ج۱، ص: ۱۱۶

۸ـ د و هـ: «تحصیل» اضافه دارد.

۹ـ الف: «یک» ندارد.

۱۰ـ هـ: «و» اضافه دارد

۱۱ـ هـ: افکار

ارسطو[1] می‌رفتند در وقتی که ارسطو وزیر اسکندر شده بود وتردّد به دولت خانه[2] اسکندر می‌کرد در آن اثناء أخذ علوم از ارسطو[3] می‌کردند.

فرقه دیگر تحصیل این مقام به ریاضت کرده‌اند؛

پس، **طایفه** از این فرقه التزام کرده‌اند که مخالف اصحاب وحی نگویند و ایشان را صوفیه متشرعین می گویند.

و **طایفه** دیگر التزام این نکرده‌اند و ایشان را حکماء اشراقیین می‌گویند و افلاطون که استاد ارسطوست تعلیم و تعلم علوم به طریق ریاضت کرده؛[4]

و **فرقه سیّم**[5] تحصیل این مقام از روی کلام اصحاب عصمت کرده‌اند و التزام این کرده‌اند که در این[6] مسئله که ممکن باشد عادتاً که عقل در او غلط کند، متمسّک به احادیث[7] عصمت شوند و ایشان را **اخباریین** می گویند.

و اصحاب ائمه طاهره ـ علیهم‌الصلاة والسلام[8] ـ همگی این طریق[9] داشته‌اند[10] و ائمه علیهم‌السلام ایشان را نهی کرده بودند از فنّ کلام و از فنّ اصول فقه که از روی (افکار ظنیّه)[11] تدوین شده[12] همچنین از فنّ فقه که از روی استنادات[13] ظنیّه تدوین شده و از این جهت که عاصم از خطا منحصراست در تمسّک به کلام اصحاب عصمت؛ و لهذا، در فنون ثلاثه[14] تناقضات و اختلافات[15] بسیار واقع شده چنان‌که[16] مشاهد است.

۱ـ ارسطو(ارسطالیس) به معنای دوستدار حکمت است. او فرزند نیقوماخس ـ پزشک فیلیپس پدر اسکندر ـ و اهل یکی از شهرهای مقدونیه به نام اسطاغاریا بود .
ارسطو شاگرد افلاطون به شمار می رفت و بیست سال به آموختن اشتغال داشت و در غیاب افلاطون، آن هنگام که به جزیره صقلیه سفر کرد، جانشین او در دار التعلیم بود، و گویند در سی‌سالگی به فلسفه پرداخت و از بلغاء و مترسلان، و بزرگان دانشمندان یونان بعد از افلاطون، و سائر علماء گذشته به شمار می‌رفت، و در فلسفه مرتبتی بلند، و در نزد پادشاهان مقام و منزلتی ارجمند پیدا کرد، به گونه ای که اسکندر کارهایش را بنظر و صوابدید او انجام می‌داد. و نامه‌هائی در سیاست و جز آن به اسکندر می نوشت./ الفهرست ابن ندیم، ص ۳۴۵

۲ـ د: «خانه» ندارد.

۳ـ الف و ب: اسکندر

۴ـ هـ و د: «است» اضافه دارند. در حاشیه ب: «میکرده است؟» / ج: میکردند

۵ـ ج: فرقه دیگر

۶ـ ب: «در هر جا» / د و هـ و ج ود: هر

۷ـ د: «اصحاب» اضافه دارد.

۸ـ د: واسلم.

۹ـ هـ: طریقه

۱۰ـ هـ: داشتند

۱۱ـ هـ ود: «انظار عقلیه».

۱۲ـ د: «و».

۱۳ـ د: استنباطات.

۱۴ـ د: ثلثه.

۱۵ـ د و ج و هـ: اختلافات و تناقضات

۱۶ـ د: چنانچه.

و معلوم است[1] که نقیضین حقّ نیستند البتّه یکی از ایشان باطل است و تعلیم فنّ کلام و فنّ اصول فقه و فنّ فقه به اصحاب خود کرده‌اند و آن سه[2] فنّ در کثیری از مسایل مخالفت دارد با فنونی که عامّه تدوین آن کرده‌اند.

و اهل البیت (علیهم السلام) فرموده‌اند که از[3] فنون ثلاثه عامّه آنچه حقّ است از ما به ایشان رسیده[4] و آنچه باطل است از اذهان ایشان صادر شده؛ و طریق اخباریین تا آخر زمان غیبت صغری که به بعضی[5] روایات[6] هفتاد و سه[7] و به[8] بعضی روایات هفتاد و چهار است، شایع بوده[9] (میان افاضل)[10] امامیّه بلکه در اوایل غیبت کبری نیزشایع بود.[11]

و اصحاب ائمه علیهم‌السلام بعد از آنکه اخذ فنون ثلاثه از اهل البیت علیهم‌السلام[12] کرده‌اند تدوین آن در کتب به امر ایشان کرده‌اند[13] تا در زمان غیبت کبری شیعه اهل بیت در عقاید و اعمال رجوع به آن کنند و آن در کتب به طریق تواتر منتهی به متأخّرین شده و کتاب کافی[14] که ثقة الاسلام، محمد بن یعقوب کلینی،[15] ـ قدس‌الله سره ـ تألیف آن[16] کرده،[17] مشتمل است بر فنون ثلاثه.

پس، چون محمدبن احمدبن جنید، العامل[18] بالقیاس و حسن بن علی ابن ابی عقیل[19] العمانی[20] المتکلم به

۱ـ د: «است» ندارد.

۲ـ الف و ب و ج و هـ: «سه» ندارند.

۳ـ د و هـ: در.

۴ـ الف و ب و ج: رسید.

۵ـ د و هـ: «از» اضافه دارد.

۶ـ در ب «روایات» در حاشیه اضافه شده است.

۷ـ الکافی ج۸، ص: ۲۲۴

۸ـ د: «به» ندارد.

۹ـ د و هـ: بود.

۱۰ـ د: میانه افاضه.

۱۱ـ الف و ب و ج و د: «نیزشایع بود» ندارند.

۱۲ـ د: سلم.

۱۳ـ د و هـج: و تدوین آن در کتب کرده اند به امر ایشان

۱۴ـ الکافی فی الحدیث، مشهور به کافی. از کتب اربعة شیعه، تألیف محمد بن یعقوب کلینی، این اثر شامل ۳۴ کتاب و ۳۲۶ باب است و احادیث آن را تا ۱۶ /۰۰۰ شمار کرده‌اند.

۱۵ـ محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، (۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ ق.) معروف به «ثقة الاسلام» از محدثان بزرگ شیعه و شیخ مشایخ اهل حدیث. وی اولین مؤلف از مؤلفان «کتب اربعه» شیعه است که به سالیان دراز کتاب عظیم کافی را در سه بخش «اصول» و «فروغ» و «روضه» گرد آورد.

۱۶ـ نسخه الف «آن» ندارد.

۱۷ـ نسخه د و هـ و ج «کرده اند».

۱۸ـ د و هـ: العاملی.

۱۹ـ الف و ب و د و هـ: علی ابن عقیل

۲۰ـ حسین بن علی بن أبی عقیل، أبو محمد، العمانی، الحذاء (زنده در ۳۲۹ ق) از فقیهان و متکلمان مورد وثوق امامیّه است. وی دارای کتاب های کلامی و فقهی مختلفی از جمله دو کتاب: «الکر و الفر» و «المتمسک بحبل آل الرسول» بوده است. درباره جایگاه کتاب اخیر وی در زمان خودش گویند که هیچ قافله ای از حاجیانِ خراسان وارد (منطقه وی) نمی شد مگر این که نسخهَ ای از آن را طلب می کردند. رجال النجاشی، ص: ۴۸

ظهور رسیدند و تقیّه شدید بود[۱] در زمان ایشان و در مدارس و مساجد مدار تعلیم و تعلم طریقه عامّه بود، (تعلیم و تعلم از طریقه عامّه)[۲] کردند و[۳] چون مهارت[٤] تمام در فنّ اصول فقه و فنّ کلام که از ائمه علیه‌السلام منقول شده اند،[٥] نداشتند در بعضی از مباحث فنّ کلام و فنّ اصول فقه موافقت با عامّه کردند و اختیار[٦] طریقه مرکّبه از طریقه أخباریین و طریقه عامّه کرد[۷] و بناء اجتهادات[۸] فقیه بر آن نهادند.

و بعد ایشان شیخ مفید[۹] ـ رحمه الله ـ از روی غفلت و حسن ظن به این دو فاضل موافقت ایشان کرد[۱۰] و در کلام و اصول فقه سلوک طریقه مرکّبه از طریقه عامّه و طریق[۱۱] اخباریین و اصولیین[۱۲] کرد.[۱۳]

و از این جهت علمای امامیّه منقسم شدند به اخباریین و اصولیین چنان چه[١٤] علامّه حلّی در بحث خبر واحد از نهایه[۱۵] ذکر کرده است و در (آخر شرح مواقف[١٦]) [۱۷] و اوایل کتاب ملل و نحل[۱۸] نیز تصریح به آن شده است.

۱ـ هـ: شده بود

۲ـ هـ ود: «مطالعه کتب کلام وکتب اصول عامه»

۳ـ د: «و» ندارد.

۴ـ هـ: محارت

۵ـ د: شده است.

۶ـ د: «به» اضافه دارد.

۷ـ د و هـ: «اند» اضافه دارد.

۸ـ هـ: اجتهادا

۹ـ شیخ مفید (ره) [ت: م ۴۱۳ ه. ق] او محمّد بن محمّد بن نعمان بن عبد السّلام بن جابر بن نعمان بن سعید بن جبیر، معروف به ابن المعلّم و شیخ مفید، و یکی از پیشوایان و بزرگان فقه و فقاهت و تفسیر و کلام و از مفسّران نامور سده پنجم هجری می‌باشد، که در عصر خلفای عبّاسی می‌زیست، و در دستگاه خلافت، از نفوذ عمیقی برخوردار بود. او در مباحثات کلامی زبردست و ماهر بود، و توانسته بود دانشمندان نامداری، چون رمّانی و ابو بکر باقلانی را مغلوب سازد و عضد الدّوله دیلمی، بارها به دیدار او شتافته بود. طبقات مفسران شیعه ؛ ص۳۷۰/

۱۰ـ د: کرده.

۱۱ـ د و هـ وج: «طریق» ندارند.

۱۲ـ د: «اصوتیین» ندارد.

۱۳ـ د: کرده.

۱۴ـ در همه نسخه های خطی این گونه آمده است ولی «چنان‌که» درست است.

۱۵ـ نهایة الوصول إلی علم الأُصول، ج ۳، ص ۴۰۳ علاّمه در آنجا می نویسد: «أمّا الإمامیّة فالأخباریّون منهم لم یعولّوا فی اصول الدین و فروعه إلّا علی أخبار الآحاد المرویّة عن الأئمّة علیهم السّلام و الاصولیون منهم کأبی جعفر الطوسی و غیره وافقوا علی خبر الواحد و لم ینکره سوی المرتضی و أتباعه». محمد امین استر آبادی در کتاب دیگرش، فوائد مدنیه ص ۹۷ نیز همین سخن علاّمه حلی را ذکر نموده است.

۱۶ـ هـ: موافقت

۱۷ـ شرح المواقف ج ۸ ص ۴۲۳. «کانت الإمامیّة أوّلا علی مذهب أئمّتهم حتّی تمادی بهم الزمان فاختلفوا و تشعّبت متأخّروهم إلی المعتزلة و إلی الأخباری». محمد امین استر آبادی در کتاب دیگرش، فوائد مدنیه ص ۹۷ نیز همین سخن را ذکر نموده است.

۱۸ـ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۳. «کانوا فی الأوّل علی مذهب أئمّتهم فی الاصول، ثمّ لمّا اختلفوا فی الروایات عن أئمّتهم و تمادی الزمان اختار کلّ فرقة طریقة، فصارت الإمامیّة بعضها معتزلة إمّا وعیدیة و إمّا تفضیلیة، و بعضها أخباریة إمّا مشبّهة و إمّا سلفیة». محمد امین استر آبادی در کتاب دیگرش، فوائد مدنیه ص ۹۷ نیز همین سخن را ذکر نموده است.

و چون شیخ مفید استاد علم الهدی و استاد رئیس الطایفه بود. آن طریقه در میان افاضل امامیّه شایع شد[۱] تا نوبت[۲] علامّة المشارق و المغارب، علاّمه حلّی[۳] شد و چون تبحّر علاّمه حلّی در علوم از ابن جنید و ابن ابی عقیل[٤] و شیخ مفید بیش‌تر بود ایشان طریقه مرکّبه را در کتب کلامیّه و اصولیّه بسط و رواج بیشتر دادند و در اجتهادات فقهیّه بنا بر آن طریقه[٥] نهادند.

و چون احادیث عامّه از بابت[٦] خبر واحد خالی از قراین بود ایشان تقسیم احادیث کتب خود به اقسام اربعه[۷] مشهوره [۸]کرده بودند علاّمه حلی ــ رضی الله عنه[۹] ــ از روی غفلت احادیث کتب طایفه محقّه را به اقسام اربعه تقسیم کرد با آنکه علم الهدی و رئیس الطایفه و ثقة الاسلام و شیخنا الصدوق و غیرهم تصریح کرده‌اند به اینکه اجماع طایفه محقّه بر صحت آن شده.

و بعد از علاّمه حلّی شیخ شهید رعایت طریقه او کرده[۱۰] و بناء تصانیف خود بر آن نهاده[۱۱] و بعد از ایشان سلطان المحقّقین[۱۲] شیخ علی ــ رحمه الله ــ موافقت ایشان کرده[۱۳] و العالم الربّانی،[١٤] الشهید الثانی ــ رحمه الله[١٥]ــ نیز رعایت آن طریقه کرده تا نوبت به اعلم العلماء المتأخّرین فی علم الحدیث و علم[١٦] الرجال و اورعهم استاد الکل فی الکل، میرزا محمد استر آبادی، ــ نورالله قبره[۱۷] ــ رسید.

پس، ایشان بعد از آن‌که جمعیع[۱۸] فنون[۱۹] احادیث را به فقیر تعلیم کردند به فقیر اشاره[۲۰] کردند که:''**إحیاء طریقه اخباریین بکن و شبهات[۲۱] که[۲۲] معارضه با آن طریق دارد رفع [۲۳] آن شبهات بکن! مرا[٢٤] این معنی بر[۲٥]**

۱ــ د: شده.
۲ــ در نسخه الف بعد از «نوبت» واژه «به» آمده است.
۳ــ هــ: رحمت الله
۴ــ ج: ابن عقیل
۵ــ د: «مرکبه» اضافه دارد.
۶ــ د: باب.
۷ــ تقسیم چهارگانه عبارت است از: صحیح، حسن، موثق، ضعیف.
۸ــ د: مشهور.
۹ــ د: رحمه الله.
۱۰ــ هــ: کرد
۱۱ــ د و هــج: نهاد
۱۲ــ در نسخه ب و هــ بجای «سلطان المحقّقین» واژه «سلطان مدققین» آمده است.
۱۳ــ د: کرد.
۱۴ــ ب: ربانی
۱۵ــ هــ: تعالی
۱۶ــ در الف واژه «علم» نیامده است.
۱۷ــ ج و د: مرقده الشریف
۱۸ــ د: جمیع.
۱۹ــ ج «فنون» ندارد.
۲۰ــ الف و د و ج: اشارت.
۲۱ــ د وج: مشبّهات.
۲۲ــ هــ: شبهاتی که
۲۳ــ هــ: دفع
۲۴ــ منظور میرزا محمد استر آبادی است.
۲۵ــ د: در.

خاطر می‌گذشت؛ لیکن،[۱] ربّ العزّه تقدیر کرده بود که این معنی بر قلم تو جاری شود''.

پس، فقیر بعد از آن‌که جمیع علوم متعارفه را از اعظم علمای آن فنون اخذ کرده بودم؛ چندین سال در مدینه منوره سر به گریبان فکر فرو می‌بردم و تضرع به درگاه ربّ العزّه می‌کردم و توسّل[۲] به ارواح مقدسه اصحاب عصمت[۳] می‌جستم و[٤] مجدداً رجوع[٥] به احادیث و کتب عامّه و کتب خاصّه می‌کردم از روی کمال تعمّق و تأمّل تا آن‌که به توفیق ربّ العزّه و به برکات سیّد المرسلین و ائمه طاهرین ـ صلوات‌الله و سلامه[٦] علیهم اجمعین ـ به اشاره لازم الاطاعه امتثال نمودم و به تألیف ''**فواید مدنیّه**'' موفّق شدم[۷] و به مطالعه شریف ایشان مشرف شد. پس، تحسین این[۸] تألیف کردند و ثنا بر مؤلفش گفتند (رحمه الله تعالی).

اگر سائلی گوید که: لازم می‌آید که جمع قلیل[۹] از علما[۱۰] و افاضل امامیّه که در بعضی[۱۱] از مباحث اصولیین[۱۲] موافقت با عامّه کرده‌اند، فاسق باشند.

جواب می‌گویم[۱۳] که لازم نمی‌آید؛ از این جهت که، این مسئله[١٤] از ضروریات دین است[۱۵] که غافل از حکم الله معذور است مادام غافلاً و معلوم است که جمع قلیل[١٦] از افاضل متأخّرین[۱۷] امامیّه که طریقه مرکّبه را[۱۸] پیش گرفته‌اند، غافل بوده‌اند از این‌که این طریق جایز نیست و در میان جمیع فرق[۱۹] اختلاف بسیار در کتب کلامیّه و اصول فقه و فتاوی فقهیّه واقع شده چنان چه[۲۰] مشاهد است[۲۱] و[۲۲] در میانه اخباریین امامیّه در مسائل اعتقادیه کلامیّه و اصول فقه نزد تحقیق اصلاً خلافی[۲۳] نیست.

۱ـ د: لکن.
۲ـ الف و ب: توصل
۳ـ الف و ب «عصمت» ندارند.
۴ـ د: «و» ندارد.
۵ـ هـ: «رجوع» اضافه دارد
۶ـ د: «علیه» اضافه دارد.
۷ـ ج: موفق شد
۸ـ د: آن.
۹ـ ج: «جمعی» به جای «جمع قلیل»
۱۰ـ هـ: «علما» ندارد
۱۱ـ ب: بعض از.
۱۲ـ د: اصولین.
۱۳ـ ب: گویم، ج ود: گوییم
۱۴ـ ج: «این مسئله» در حاشیه اضافه شده است. / د و هـ: «این مسیله» ندارد.
۱۵ـ د و هـ: «این مسیله» اضافه دارد.
۱۶ـ ج: «جمعی» / هـ: قلیلی از
۱۷ـ ج: جمعی از افاضل
۱۸ـ الف: در
۱۹ـ ب «فرق» ندارد.
۲۰ـ در همه نسخه ها این گونه آمده است ولی «چنآن‌که» درست است.
۲۱ـ در نسخه ج روی «مشاهد است» خط کشیده شده است و آن را اشتباه تلقّی کرده است.
۲۲ـ ج «و» ندارد.
۲۳ـ د: اختلافی.

بلی! در مسائل فقهیّه[۱] به حسب اختلاف[۲] احادیث اهل البیت (علیهم‌السلام) از ایشان اختلاف واقع شده و حضرت[۳] صادق (علیه السلام)[٤] فرموده است که احداث آن اختلاف در میان[۵] ایشان من کرده ام؛ به این طریق که، فتاوی مختلفه بعضی از بابت (بیان حقّ و بعضی دیگر از[٦] بابت)[۷] ضرورت تقیّه به ایشان تعلیم کرده‌ام به این قصد که این طریقه در حفظ ایشان از شرّ اعداء دخل است.[۸]

و رئیس الطایفه (قدس سره) در کتاب ''عدّه'' فرموده است[۹] که: فی الحقیقه تناقض در احادیث اهل البیت علیهم‌السلام و در[۱۰] اقوال مختلفه اخباریین امامیّه[۱۱] نیست؛ از این جهت که، بعضی از فتاوی از بابت ضرورت تقیّه است و بعضی[۱۲] دیگر از بابت[۱۳] اختیار[١٤] و بیان واقع و ازجمله نعماء ربّ العزّه نسبت به[۱۵] فرقه ناجیّه این است که هر عملی که در زمان غلبه اعدا به احادیث وارده[١٦] از بابت تقیّه کنند در دیوان ربّ العزّه مجزی است.[۱۷]

و[۱۸] در این فایده، اکتفا به این مقدار کردم[۱۹] تا سبب ملال نشود و ان‌شاءالله العزیز[۲۰] در آخر[۲۱] این رساله بیان طریقه خاصّه و بیان طریقه عامّه بر وجه تفصیل می‌آید.[۲۲]

۱ــ الف و ب: فقه

۲ــ در نسخه ب واژه «اختلاف» در حاشیه اضافه شده است..

۳ــ د وج «حضرت» ندارند.

۴ــ هــ: جناب صادق «ع»

۵ــ هــ: میانه

۶ــ هــ: جمله داخل پرانتز را ندارد

۷ــ الف «بابت» ندارد.

۸ــ اشاره به حدیث «عن الصادق علیه السلام انه سئل عن اختلاف أصحابه فی المواقیت وغیر ذلک؟ فقال علیه السلام: (انا خالفت بینهم) » است. العدة فی الاصول الفقه، أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسی ۳۸۵ – ۴۶۰، تحقیق محمد رضا الانصاری، ج ۱ ص ۱۳۰

۹ــ هــ: «است» ندارد

۱۰ــ هــ: «در» ندارد

۱۱ــ ج: امامیّه در حاشیه آمده است.

۱۲ــ ب: بعض.

۱۳ــ د: «از بابت» ندارد.

۱۴ــ د: اخبار.

۱۵ــ هــ: به نسبت

۱۶ــ د: وارده.

۱۷ــ وی در فوائد مدنیه ص ۵۷۱ می نویسد: «أمّا اختلاف قدمائنا– قدّس اللّه أرواحهم– فهو ناش عن اختلاف أصحاب العصمة علیهم السّلام فی فتاویهم، صرّح بذلک رئیس الطائفة فی کتاب العدّة» که البته شیخ طوسی به صراحت چنین سخنی نگفته است.

۱۸ــ الف و ب «و» ندارند.

۱۹ــ ب و ج و د و هــ: کردیم.

۲۰ــ د: «العزیز» ندارد.

۲۱ــ د و هــب: اواخر.

۲۲ــ ج: برآید

فایده دوم[1]

در تحقیق معنی"نفس‌الامر و ذهن و خارج و وجود و ثبوت و اشباه آن"[2]

پس بدان ـ ایدک الله[3] ـ که[4] در میان[5] قوم در تحقیق معنی "**نفس‌الامر**" اختلاف بسیار واقع شده و[6] رسایل طویل[7] در این باب[8] تألیف کرده‌اند و تطویل بلا طایل کرده‌اند و حقّ این است که معنی[9] نفس الأمر نفس شیء است؛ (از این جهت که، امر در[10] اینجا به معنی شیء است)[11] و معنی این‌که شیء موجود است در نفس‌الأمر این است که وجود او منوط[12] به فرض فارض و اعتبار معتبر نیست؛ همچنان چه،[13] معنی کلام قوم در تعریف[14] جوهر به اینکه جوهرموجودی است که قائم به نفس باشد، این است که قائم به غیر نباشد؛ مثلاً، ملازمه [15] میان طلوع شمس و وجود نهار متحقّق است در حدّ ذات خودش خواه فارض[16] موجود شود یا نه و خواه فرض او کنند[17] یا نه و معنی این[18] که شیء موجود است در خارج این است که موجود است به وجود اصیل و معنی وجود

۱ـ ج واژه «فایده دوم» نیامده و جای آن سفید باقی مانده است.

۲ـ بنگر به: فوائد مدنیه ص ۵۱۲.

۳ـ ج: تعالی

۴ـ ج «که» ندارد.

۵ـ ج: میانه

۶ـ ج «و» ندارد.

۷ـ د: طویله.

۸ـ قسمت داخل پرانتز در ج وجود ندارد بلکه در حاشیه اضافه شده است.

۹ـ نسخه د و هـ ب و ج «معنی» ندارد.

۱۰ـ نسخه هـ ود وب «در» ندارند.

۱۱ـ ج «که» ندارد.

۱۲ـ الف و ب «منوط» ندارند.

۱۳ـ در همه نسخه های خطی این گونه آمده است ولی صحیح «همچنآن‌که» آمده است.

۱۴ـ د: «معنی» اضافه دارد.

۱۵ـ د: ملازمت.

۱۶ـ د: فارضی.

۱۷ـ الف و د: کند.

۱۸ـ هـ: ان

اصیل می‌آید (انشا الله تعالی). [۱]

و نفس‌الامر اعم است از خارج مطلقاً پس، هر موجود در خارج موجود است در نفس‌الامر و عکس کلّیه صادق نیست و نفس‌الامر اعم است از ذهن من وجه؛ از این جهت که،[۲] کنه ربّ العزّه در نفس‌الامر موجود است و در ذهن موجود نیست و ممکن است که عقل اعتبار کند قضایای کاذبه را مثل زوجیّت[۳] خمسه[٤] پس زوجیّت خمسه موجود است در ذهن نه در نفس‌الامر و زوجیّت خمسه و امثال آن[٥] را ''**ذهنی فرضی**'' می‌گویند[٦] و زوجیّت اربعه[۷] موجود است در ذهن و نفس‌الامر و امثال آن[۸] را ذهنی حقیقی می‌گویند.[۹]

و بیان ظروف ثلاثه بدین نحو از مختارات محقّقین است و بدآن‌که ظروف ثلاثه[۱۰] بر یک نهج نیست؛[۱۱] از این جهت که، نفس‌الأمر ظرف نسبت قضایا است و فرض ذهن نه[۱۲] و[۱۳] خارج و ذهن ظرف نفس وجودند و لهذا، قوم تقسیم وجودی که محمول است به **خارجی** و **ذهنی** کرده‌اند و نیز[۱٤]خارج و ذهن ظرف ثبوت محمولات می‌شوند[۱٥] به اعتبار دیگر مغایر اعتباری که آن اعتبار نفس الامر اند.[۱٦] (و فرض ذهن[۱۷] ظرف نسبت قضایا می‌شود).[۱۸]

تحقیق معنی وجود[۱۹]

وامّا، وجود پس، جمعی کثیر از افاضل گمان کرده‌اند که به معنی هستی است و حقّ نزد فقیر این است که این[۲۰] صحیح نیست؛ از جهت این‌که، وجود از مصادر متعدیّه است و هستی از مصادر لازمه و مذهب حقّ این

۱ـ مؤلّف در فوائد مدنیه ص ۳۵۹ در «الفصل العاشر فی بیان الاصطلاحات الّتی تعمّ بها البلوی» به طور بسیار مختصر درباره «نفس الأمر» بحث کرده است.
۲ـ د: «که» ندارد.
۳ـ د: زوجیه.
۴ـ ج و د: خمس
۵ـ الف و ب «او» اضافه دارند.
۶ـ ج: گویند
۷ـ در ب «زوجیت اربعه» در حاشیه اضافه شده است.
۸ـ الف و ب «او» اضافه دارند.
۹ـ ب: میخوانند
۱۰ـ هـ: ثلثه
۱۱ـ هـ: نیستند
۱۲ـ د و هـج: نیز
۱۳ـ هـ: «و» ندارد
۱۴ـ ب: هر
۱۵ـ د: شوند.
۱۶ـ الف «اند» ندارد./ د و هـج: است
۱۷ـ هـ: ذهنی
۱۸ـ قسمت داخل پرانتز در ج آمده است.
۱۹ـ این عنوان در ج وجود ندارد.
۲۰ـ ج «این» ندارد.

است که ثبوت و تحقّق و حصول و تقرّر و هستی همگی[۱] یک معنی دارند و حقّ این است که این الفاظ حقیقیّه در معدومات جاری نیستند.[۲]

و تحقق عدم شیء در نفس‌الامر به معنی عدم تحقق وجود اوست در نفس‌الامر؛ همچنان چه،[۳] معنی تأثیر عدم علّت در عدم معلول عدم تأثیر وجود اوست در وجود معلول و حقّ این است که معدومات ''لاشیء'' محض‌اند و در آن مرتبه بعضی از بعضی امتیاز ندارند و امتیاز بعضی از معدومات[۴] از بعضی فی نفسه گاهی حاصل می‌شود که در[۵] ملاحظه موجود شوند.

و حقّ این است که از برای وجود و ثبوت[۶] و تحقق و تقرّر و حصول و کون[۷] و هستی زیاده بر آن معنی که تبادر به اذهان می‌کند و مشترک است میانه[۸] واجب و ممکنات کنهی[۹] ثابت نشده[۱۰] و عادت محقّقین[۱۱] حکما[۱۲] و متکلّمین به این جاری شده که در هر باب بحث کنند از اموری که تحقق ایشان ثابت شده و لهذا، حصر افلاک در نه کرده‌اند و حصر قوای دراکه در ده کرده‌اند و حصر عناصر در چهار کرده‌اند.

و حقّ این است که ثبوت ماهیّات و اشخاص عین فعلیّت آن ماهیّات و اشخاص است و حقّ این است که معنی تأثیر فاعل در معلول[۱۳] این است که نفس ماهیّات و نفس هویّات شخصیه (را)[۱۴] از قوّه به فعل می‌آورد؛[۱۵] یعنی، ماهیّات[۱۶] و اشخاص را می‌کند و این جعل را جعل بسیط می‌گویند.

و جمعی از حکما گمان برده‌اند[۱۷] که معنی تأثیر فاعل این است که ماهیّات[۱۸] و هویّات یعنی، اشخاص را متّصف به وجود می‌کند؛ همچنان‌که،[۱۹] صباغ ثوب را رنگ می‌کند[۲۰] و این را جعل مرکب می‌گویند.

۱ـ الف: همه

۲ـ الف و ب: نیست

۳ـ در همه نسخه های خطی این گونه آمده است ولی صحیح «همچنآن‌که» آمده است.

۴ـ هـ: معدوبات

۵ـ هـ: «در» ندارد

۶ـ در ج به جای «ثبوت» کلمه ای نا خوانا آمده است.

۷ـ ب: لون.

۸ـ ج و د و هـ: میان

۹ـ هـ: «گهی» ندارد

۱۰ـ مؤلّف در فوائد مدنیه ص ۵۱۱ می نویسد: «أنّ التحقّق و التقرّر و الحصول و الشیئیّة و الثبوت و الکون ألفاظ لمعنی واحد مختصّ بالموجودات»

۱۱ـ د: المحققین.

۱۲ـ هـ: از حکما

۱۳ـ ب: فعول

۱۴ـ د: «را» ندارد.

۱۵ـ ج: می آید

۱۶ـ د: مهیات.

۱۷ـ د و هـج: کرده اند

۱۸ـ د: مهیات.

۱۹ـ د: چه.

۲۰ـ ب: می کنند

و این مذهب باطل است؛ از این جهت که، اثر تأثیر خارجی می‌باید که در خارج موجود باشد و هویّات؛ یعنی، اشخاص در خارج موجودند نه اتّصاف به وجود و نه وجود و از این جهت[۱] لازم می‌آید که ماهیّات و اشخاص قبل از وجود فعلیّت داشته باشند و این باطل است.

و از جمعی از حکما مشهور است که وجود ربّ العزّه جلّ جلاله ـ وعظم شأنه ـ عین ذات مقدس او است و وجود ممکنات عین ذات ممکنات نیست.

و به خاطر فقیر می‌رسد که این فرق قول جمعی از حکماست که گمان کرده‌اند که معنی تأثیر فاعل در معلول این است که ماهیّات[۲] و اشخاص را متّصف به وجود می‌سازد و منکر جعل بسیط شده اند؛[۳] امّا، نزد محقّقین از حکما و علما[۴] اسلام که ماهیّات[۵] و اشخاص ممکنه را مجعول به جعل بسیط می‌دانند و وجود و ثبوت ممکنات عین فعلیّت ماهیّات[۶] و فعلیت هویّات[۷] است به حسب ذهن و نفس الأمر و خارج نیز عین ماهیّات[۸] و اشخاص ممکنات است به حسب خارج و نفس الأمر نه به حسب ذهن.

و معنی این‌که عین ایشان است به حسب خارج و نفس الأمر این است[۹] که مجرّد ذاتی که موجود است در خارج و نفس الأمر و صلاحیت این دارد که وجود و ثبوت از نفس او منتزع شود؛ همچنان چه،[۱۰] معنی این‌که وجود ربّ العزّه و صفات ربّ العزّه[۱۱] عین او است این است که ذات مقدس صلاحیّت این دارد که این معانی از او منتزع شوند و[۱۲] همچنان چه، به حسب تحلیل[۱۳] عقلی و تصور ذهنی[۱۴] وجود و صفات مغایر ذات مقدس ربّ العزّه‌اند هم چنین وجود خارجی مغایر ذوات[۱۵] ممکنات است و این مسأله نظیر آن مسأله است که در حکمت و[۱۶] کلام مقرر شده که معنی حمل این است که دو شیء به حسب مفهوم مغایرند به حسب ذات در خارج متّحدند و بعد از این تحقیق خواهیم کرد ان شاء الله تعالی این را که معنی تحقق صفات انتزاعیه در خارج این[۱۷] است که

۱ـ د: «که» اضافه دارد.
۲ـ د و هـ: مهیات.
۳ـ هـ: «و» اضافه دارد
۴ـ الف «و علما» ندارد.
۵ـ د: مهیات.
۶ـ د: مهیات.
۷ـ هـ: ما هو ثابت
۸ـ د: مهیات.
۹ـ الف «این است» ندارد.
۱۰ـ در نسخه های خطی این گونه آمده است ولی «همچنآن‌که» صحیح است.
۱۱ـ نسخه ب «و صفات ربّ العزّه» ندارد.
۱۲ـ ج «و» ندارد.
۱۳ـ در متن نسخه ج «تخیل» آمده است که در حاشیه به «تحلیل» تصحیح شده است.
۱۴ـ د: ذهن.
۱۵ـ د و هـ: ذات/ ب: دوات
۱۶ـ هـ: «و» اضافه دارد
۱۷ـ هـ: آن

خارج ظرف ذاتی شود که آن ذات صلاحیت انتزاع صفات انتزاعیه داشته باشد.

و آن‌که فاضل دوانی[۱] در حواشی شر ح جدید تجرید[۲] تحقیق این مسئله به این طریق کرده که مجرّد ذات ربّ العزّه صلاحیت انتزاع وجود (و ثبوت دارد؛ و مجرّد شخص زید؛ مثلاً، صلاحیت انتزاع وجود از او ندارد و)[۳] از این جهت که، جعل جاعل در جانب منشأ انتزاع مأخوذ است بنا بر مذهب جمعی از حکما که ممکنات را مجعول به جعل مرکب می‌دانند معقول است و بنا بر مذهب محقّقین از حکما و متکلّمین که ممکنات را مجعول به جعل بسیط می‌دانند، معقول نیست؛ از این جهت که، بنابراین مذهب[۴] جعل جاعل علت[۵] منشأ انتزاع است جزء منشأ انتزاع[۶] با قید منشأ انتزاع نیست[۷] و منشأ انتزاع مجرّد ذات زید است و این مقدمات نزد اولی الالباب واضح است.

و حقّ نزد فقیر این است که آن عبارتی که از حکما منقول است که"**للموجود[۸] اسوة حسنة لسایر[۹] صفاته بل**

۱ــ ملا جلال الدین، محمّد بن سعد دوانی(۹۰۷ یا ۹۰۸)، محمد بن اسعد صدیقی، دوانی کازرونی، حکیم، متکلم، ریاضی‌دان، هندسه‌دان، منجم، ادیب، منطقی، شاعر، عارف، طبیب و متبحّر در همه علوم زمان خود به‌ویژه در کلام و حکمت و سایر رشته‌های علوم عقلی است. هیئت و نجوم اسلامی، ج۴، ص: ۱۲۷ وی در ابتدا از اهل سنت بود سپس شیعه شد که بعد از آن رساله ای به نام نور الهدایة نوشت و این رساله به صراحت بر شیعه شدن وی دلالت دارد. وی در وصف علی علیه السلام چنین سروده است:

وی بیشتر علومش را در شیراز کسب نموده و بین وی و صدرالدین دشتکی نیز مناظراتی صورت گرفته است. الکنی و الألقاب (مکتبة الصدر)، ج۲، ص: ۲۳۰

۲ــ تَجریدُ الإعتِقاد، کتابی در علم کلام به زبان عربی از خواجه نصیِرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲). از مهمترین کتاب‌ها در توضیح و اثبات عقاید امامیه است. آقا بزرگ تهرانی دباره نام این کتاب می نویسد: از سخن خود خواجه نصیر الدین در مقدمه آنجا که می گوید: «و سمیته بتحریر العقائد» چنین بر می آید که وی این اثر را تحریر العقاید نامیده و لکن به تجرید (الاعتقاد) شهرت یافته است. الذریعة، ج ۳، ص ۳۵۳

از زمان تألیف شهرت یافته و دانشمندان شیعه و اهل سنت شروح و حواشی متعددی به فارسی و عربی بر آن نگاشته‌اند. از جمله شروح دانشمندان اهل سنت شرح فاضل قوشچی (متوفی ۸۷۹) است که به شرح جدید شهرت یافته است. وی کتاب تجرید را علی رغم کم حجم و مختصر بودن آن، حاوی دانشی فراوان و شگفت انگیز می داند و در وصف آن می نویسد: «مخزون بالعجائب مشحون بالغرائب صغیر الحجم وجیز النظم کثیر العلم جلیل الشأن حسن النظام مقبول الأئمة العظام لم یظفر بمثله علماء الأمصار». الذریعة، ج ۳، ص ۳۵۳

۳ــ د: «ازاو ندارد»

۴ــ هــ: «بنابراین مذهب» ندارد

۵ــ الف و ب «علت» ندارند.

۶ــ د: «جز منشاء انتزاع» ندارد.

۷ــ در ج «انتزاع نیست» در متن نیست بلکه در حاشیه اضافه شده است.

۸ــ ج: للموجوه / در فوائد مدنیه ص ۴۷۴ «للوجود» که صحیح است، آمده است.

۹ــ د: بسیار.

لسایر صفاته اسوة حسنة به" به عین تحقیق است و این معنی از احادیث اهل البیت علیهم‌السلام فهمیده می‌شود.

و فقیر بیان آن در حواشی اصول[۱] کتاب کافی کرده[۲] و معنی آن عبارت این است که مجرّد ذات ربّ العزّه؛ همچنان‌که،[۳] منشأ انتزاع وجود و ثبوت است، همچنین منشأ انتزاع علم و عالم و قدرت و قادر و حیات و حیّ است. پس، تحقق[٤] وجود و تحقق صفات در حقّ ربّ العزّه بر یک نهج است اگر خواهی[٥] تحقق صفات را اصل کن و قیاس تحقق وجود بر آن کن و اگر خواهی عکس آن کن و همچنان‌که[٦]، تحقق علم و قدرت وحیات در خارج است نه[۷] در مجرّد[۸] ملاحظه ذهن همچنین تحقق وجود در خارج است در حقّ ربّ العزّه و در حقّ ممکنات.

۱ـ د: «اصول» ندارد.

۲ـ این حواشی با نام «الحاشیة علی اصول الکافی» توسط موسسه دارالحدیث قم در سال ۱۳۹۰ ش به چاپ رسیده است.

۳ـ هـ ود: هم چنانچه.

۴ـ ج: تحقیق

۵ـ د: «که» اضافه دارد.

۶ـ د: چه.

۷ـ هـ: «نه» ندارد

۸ـ الف «و» اضافه.

فایده سیّم[1]

[در تحقیق این‌که ربّ العزّه ماهیّت و وجود دارد]

در کلام اهل البیت (علیهم‌السلام) تصریح به این واقع شده که ربّ العزّه ماهیّت و[2] وجود دارد و معلوم است که مراد این است که هویّت شخصیّه ربّ العزّه مغایرمفهوم وجود او[3] است؛ همچنان‌که[4]، هویّات شخصیّه ممکنات مغایر وجود اند[5] و معلوم است که تحقق وجود در خارج مجرّد ذات منشأ انتزاع است و معنی[6] عینیّت همین است و ان شاء الله تعالی تحقیق صفات عین ذات و صفات زایده زاید[7] بر ذات بعد از این می‌کنیم.

و سال‌ها است که به خاطر حقیر می‌رسد که کلام سلطان المحقیقن در اوایل تجرید در بحث وجود[8] «**زیادته فی التصور**[9]»اشاره است به این‌که تحقق وجود در خارج عین ذات[10] موجود در خارج است؛ یعنی، مجرّد ذات زید؛ مثلاً، در خارج منشأ انتزاع وجود است و به حسب خارج زیادتی بر ذات زید ندارد مثل زیادتی حرارت و برودت و عمی بر ذات موصوف در خارج بلکه زیادتی وجود بر زید به حسب ملاحظه عقل است و[11] از این جهت که، عقل[12] تحلیل زید می‌کند به ذات و وجود؛ همچنان چه، ذات مقدس ربّ العزّه منشأ انتزاع وجود است[13]و نیز منشأ انتزاع علم و عالم[14] و قدرت و قادر و حیات و حیّ است و زیادتی وجود و صفات بر ذات مقدس

۱ـ نسخه ج این عنوان را ندارد و جای آن سفید باقی مانده است. / هـ: سیوم

۲ـ هـ: «و» ندارد

۳ـ الف و ب ود «او» ندارند.

۴ـ د: چه.

۵ـ الف و ب ود: است.

۶ـ ب «و معنی» ندارند.

۷ـ الف و ب: زائده

۸ـ د: «و» اضافه دارد.

۹ـ الف: المتصور

۱۰ـ ب «ذات» ندارند.

۱۱ـ ب و ج «و» ندارد.

۱۲ـ ب «که» اضافه دارد.

۱۳ـ د: «است» ندارد.

۱۴ـ در ج «و عالم» در متن نیست و در حاشیه اضافه شده است/هـ «عالم» ندارد.

ربّ العزّه به حسب تحلیل عقل و ملاحظه ذهن است؛ یعنی،[۱] به حسب ملاحظه عقل دو مفهومند ممتاز احدهما فی نفسه از دیگری و شراح تجرید حمل این کلام بر این معنی کرده‌اند که اتّصاف زید؛ مثلاً، به وجود خارجی در خارج نیست بلکه از توابع وجود ذهنی زید است و لهذا اعتراض کرده‌اند به این طریق که[۲] چرا نتواند بود که مثل عمی از صفات انتزاعیه خارجیه باشد و فاضل دوانی در مقام جواب شده و استدلال کرده بر این‌که اتّصاف زید؛ مثلاً، به وجود خارجی در خارج نیست بلکه از توابع وجود ذهنی زید است و حقش[۳] این است که همچنان‌که،[٤] بدیهی است که اتّصاف ربّ العزّه به وجود خارجی و به صفات در خارج است نه در ذهن بدیهی است که اتّصاف زید نیز به وجود خارجی در خارج است پس این مطلب[۵] خلاف بدیهه است چنان چه بیان خواهیم کرد ان شاء الله تعالی.

۱ــ در ب «یعنی» دو بار تکرار شده است.
۲ــ الف «که» ندارد.
۳ــ هــ: حق
۴ــ د: چه.
۵ــ الف: «مطلوب»

فایده چهارم[1]

[در تحقیق این‌که وجود و ثبوت و وحدت و کثرت و علیت و معلولیت و کلیت و جزئیت و جوهریت و عرضیت از ثوانی معقولات است]

سلطان المحقّقین نصیر الملة و الدین ـ قدس سره ـ در تجرید در مواضع کثیره فرموده‌اند که وجود و ثبوت و حدت و کثرت و علیت و معلولیت و کلیت و جزئیت و جوهریت و عرضیت از ثوانی معقولات است.[2]

و کلام متأخّرین در تحقیق این مقام مضطرب و از صوب صواب[3] منحرف است و فاضل دوانی و سید شیرازی در حواشی[4] جدید تجرید[5] در مواضع کثیره تطویل کلام به قصد تحقیق این مقام کرده‌اند و حقّ این است که کلام این[6] دو محشی بسیار از تحقیق دور است بلکه از جمله[7] خیالات فاسده است و چون خیالات سید شیرازی اصلا موافق قواعد قوم نیست و از عقل و نقل دور است.

و فاضل دوانی در توضیح جهات فساد آن کوتاهی نکرده در این فواید (د ر مقام دفع آن نشدیم و)[8] در مقام دفع خیالات فاسده فاضل دوانی شدیم پس از جمله خیالات فاسده فاضل دوانی در این مبحث این است[9] که فرق کرده است میانه خلط به وجود خارجی و اتّصاف به وجود خارجی و از آن جمله این است که خیال کرده است که زید در خارج مخلوط[10] است به وجود خارجی و متّصف[11] به او نیست و در ذهن متّصف است به وجود خارجی و مخلوط نیست و از آن جمله این است که خیال کرده است که حقیقت شخص[12]خلط ماهیت[13] نوعی

۱ـ ج: واژه «فایده چهارم» ندارد.
۲ـ د: «است» ندارد.
۳ـ ج: ثواب
۴ـ د: «شرح» اضافه دارد.
۵ـ د: «تجرید جدید.
۶ـ ب «این» ندارد.
۷ـ ب «از جمله» ندارد.
۸ـ قسمت داخل پرانتز در ب نیامده است.
۹ـ ج: آن است
۱۰ـ ج: مخبلوط
۱۱ـ د: «به وجود» اضافه دارد.
۱۲ـ الف ود: «تشخص»
۱۳ـ د: مهیه.

است به نحوی از انحاء وجود، پس بر[۱] او لازم می‌آید که اصلا شخص زید؛ مثلاً، در خیال در نیاید[۲] یا خلط به وجود خارجی در خیال باشد و هر دو خلاف بدیهیه است و از آن جمله این است که خیال کرده است که وحدت و کثرت و علیت و معلولیت و نظایر آن عارض اشیا در وجود ذهنی می‌شوند نه در وجود خارجی و حمل کلام نصیر الدین و الملة و الدین و سایر محقّقین بر این معنی کرده و نیز در[۳] تحقیق نسبت میان دو تعریف که قوم معقول ثانی را کرده‌اند خبط‌های عجیب[۴] کرده و در مقام این شده که وحدت که وحدت و کثرت و علیت و معلولیت و وجود و اشباه آن را به تعسفات و تکلّفات است از عوارض[۵] مختصّه به وجود ذهنی کند و بیان آن دو تعریف و تحقیق نسبت میان ایشان بر وجهی که خبط‌های فاضل دوانی معلوم شود، خواهیم کرد. ان‌شاءالله تعالی.

و از عجایب آن‌که فاضل دوانی اعتراف کرده است[۶] در حواشی شرح جدید[۷] تجرید به چند مقدّمه که مسلّمند نزد کلّ محقّقین بلکه نزد اولی الألباب بدیهی الصحه‌اند و از نتیجه آن مقدمات غافل شده و نقیض آن نتیجه را تحقیق گمان کرده. [۸]

[۹]یکی از آن مقدمات آن‌که وجود خارجی از نفس ذات زید موجود[۱۰] در خارج منتزع است نه از زید موجود در ذهن.

و دیگری[۱۱] آن‌که تحقق صفات انتزاعیه و اتّصاف موصوف به ایشان و حصول تحقق ایشان در نفس الامر نفس ذات منشأ انتزاع است با وحدت یا به انضمام قیدی از قیود.

و دیگری آنکه هرگاه که صلاحیت انتزاع صفت از توابع وجود خارجی موصوف باشد اتّصاف به آن صفت در خارج است و هرگاه که صلاحیت انتزاعش از توابع وجود ذهنی موصوف باشد اتّصاف به آن صفت در ذهن[۱۲] است و هرگاه که انتزاعش از توابع هر دو وجود باشد اتّصاف به آن صفت در هر دو طرف[۱۳] است (مثل زوجیّت

۱ـ ب «بر» ندارد.
۲ـ د: نه آید.
۳ـ ب «در» ندارد.
۴ـ د و هـ الف و ب: عجب
۵ـ ج: «عوارض» در متن نیست و در حاشیه اضافه شده است.
۶ـ د: «اعتراض کرده است» اضافه دارد.
۷ـ ب «جدید» در حاشیه اضافه شده است..
۸ـ د: کرده اند.
۹ـ د: «و» اضافه دارد.
۱۰ـ د: «است» اضافه دارد.
۱۱ـ د و هـ: دیگر
۱۲ـ ج: ذهن
۱۳ـ د: ظرف.

که با چهار است)[1] هرگاه[2] که در خارج یا در ذهن موجود شود از او انتزاع زوجیّت می‌شود به حسب دو وجود.

و معلوم است که نتیجه این مقدمات آن است که اتّصاف زید به وجود خارجی در خارج است و در ذهن نیست و فاضل دوانی از این نتیجه غافل شده و گمان کرده که تحقیق این است که اتّصاف زید به وجود خارجی از توابع وجود ذهنی زید است نه از توابع وجود خارجی زید.

و دلیلی دیگر[4][3] (مثل زوجیّت که با چهار است)[5] به خاطر حقیر[6] رسیده جهت این‌که اتّصاف زید؛ مثلاً، وجود خارجی در خارج است (نه در ذهن و آن این است که حقیقت وجود و ثبوت خارجی زید همان فعلیّت ذات زید است در خارج[7] و معلوم است که فعلیّت ذات زید در خارج)[8] محتاج به جعل جدیدی غیر جعل ذات زید نیست.

پس معلوم شد که اتّصاف زید به وجود خارجی در خارج است که اگر در ذهن باشد محتاج به جعل جدیدی؛ یعنی، جعل زید در ذهن خواهد بود و نیز انفکاک فعلیّت شیء از آن شیء لازم می‌آید و این دلیل نیز مثل دلیل اوّل مفید قطع است در اذهان اولی الألباب و مخاطبه فقیر به ایشان است.

و اگر خواهی که در این مباحث اطمینان خاطر حاصل کرده[9] پس ملاحظه کنی[10] اتّصاف ربّ العزّه را در خارج به وجود و[11] صفاتی که عین ذات مقدس او[12] است در خارج و از روی آن این معنی را که اتّصاف زید به وجود خارجی در خارج است[13] در ذهن خود منقح کن.

و فاضل دوانی احداث این خیال کرده[14] که خلط زید به وجود خار جی در خارج است؛ یعنی، موجودیت او با او است و این معنی مانع است از این‌که اتّصاف زید به وجود خارجی در خارج باشد و از این دقیقه غافل شده[15] که این معنی مانع است از اینکه وجود از صفات زایده باشد مثل حرارت و برودت و عمی.

و[16] مانع نیست از این‌که از صفات خارجیه انتزاعیه باشد مثل وجود ربّ العزّه و صفات ربّ العزّه مثل وحدت

۱ـ د: «مثل زوجیت که با چهار است» ندارد./الف و ب: «مثل زوجیت که چهار» به جای «مثل زوجیّت که با چهار است»

۲ـ د و هـ: «که هر گاه» اضافه دارد.

۳ـ د: «نیز» اضافه دارد.

۴ـ الف و ب: دلیلی دیگری

۵ـ د و هـ: «مثل زوجیت که با چهار است» ندارد.

۶ـ هـ: فقیر

۷ـ د: «درخارج» ندارد.

۸ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد

۹ـ ب: حاصل گردد/ ج: تحصیل کنی / د و هـ: حاصل کنی.

۱۰ـ هـ: فقیر

۱۱ـ د: «به» اضافه دارد.

۱۲ـ الف «او» ندارند.

۱۳ـ ب «و» اضافه دارد.

۱۴ـ ج: کرد

۱۵ـ هـ: شده اند

۱۶ـ د: «و» ندارد..

و کثرت و زوجیّت[۱] بعد از تنزل از این مقام می‌گویم[۲] که همچنان‌که،[۳] اتّصاف ربّ العزّه به وجود خارجی و به صفات در ذهن خلاف بدیهه کلّ است؛ همچنین اتصّاف زید در[٤] ذهن به وجو خارجی نیز خلاف بدیهه[٥] است.

پس نتیجه مقدمه باطل[٦] فاضل دوانی این می‌شود که زید اصلاً اتّصاف به وجود خارجی نداشته باشد نه این‌که اتّصاف به او از توابع وجود ذهنی زید باشد.

و[۷] **ضابطه** تحقیق مقام این است که صفت دو قسم است یا عین ذات موصوف است یا نه پس[۸] مراد به صفات عین ذات موصوف [۹] این است که مجرّد ذات موصوف کافی باشد (در انتزاع او[۱۰] یعنی) [۱۱] محتاج به ضمّ قیدی از قیود نباشد مثل وحدت و کثرت و زوجیّت و وجود ربّ العزّه و صفات ربّ العزّه و وجود خارجی زید.

و مراد به صفات غیر ذات[۱۲] موصوف[۱۳] این است که این چنین نباشد و آن دو قسم است:[١٤]

یک قسم انتزاعیه است مثل نسبت عمی به زید[۱٥] رزاقیت و مریدیت نسبت به ربّ العزّه.

و یک قسم غیر انتزاعیه است مثل حرارت و برودت پس صفاتی که عین ذات موصوف است معنی تحقق ایشان و اتصاف به ایشان در نفس‌الامر و[١٦] خارج این است که ذاتی موجود شود که صلاحیت انتزاع این صفات از او داشته باشد پس[۱۷] اتّصاف موصوف به ایشان محتاج به جعل نباشد اصلاً اگر موصوف واجب[۱۸] باشد و محتاج به جعل ذات موصوف است نه به جعل جدید[۱۹] اگر موصوف ممکن الوجود باشد و صفت[۲۰] عین ذات موصوف بلکه کل صفات انتزاعیه و[۲۱] وجود لغیرها دارد وجود فی نفسها ندارد و[۲۲] در حکمت و در[۲۳] کلام همچنین مقرر شده و صفت غیر انتزاعیه هم وجود بغیرها و هم وجود بنفسها دارد و[۲٤] مثل حمرت و حرارت و

۱ـ هـ ود: «و» اضافه دارد.
۲ـ د و هـ: میگوییم.
۳ـ ج: همچنانچه
۴ـ هـ «خارج» اضافه دارد
۵ـ ج: «بدیهه» ندارد
۶ـ الف و ب: باطله
۷ـ ب «و» ندارد.
۸ـ ج «پس» ندارد.
۹ـ هـ: موصوفست
۱۰ـ د: «او» ندارد.
۱۱ـ ج: «در انتزاع آن معنی از او» به جای «در انتزاع او یعنی»
۱۲ـ ب «دات»
۱۳ـ د: «موصوف» ندارد.
۱۴ـ هـ «که» اضافه دارد
۱۵ـ هـ: «و» اضافه دارد
۱۶ـ ج: همچنانچه
۱۷ـ ج: مثل
۱۸ـ هـ: واجب الوجود
۱۹ـ ب «حدید»
۲۰ـ ج: صفات
۲۱ـ هـ: «و» ندارد
۲۲ـ د و هـ: «و» ندارد.
۲۳ـ د و هـ و ج ود: «در» ندارند.
۲۴ـ هـ: «و» ندارد

صفت انتزاعیه که عین ذات موصوف نیست مثل عمی محتاج به جعل جدید نیست[۱] بلکه جعل موصوف با قیدی از قیود عدمیه با وجودیه در تحقق او کافی است.

و فقیر را چند دلیل به خاطر رسیده جهت این‌که این قسم از صفات انتزاعیه محتاج به جعل جدید نیست.

از جمله ادله این‌که اثر جعل می‌باید که موجود فی نفسه باشد و صفت انتزاعیه این چنین نیست؛ از این جهت که، حقیقت تحقق او صلاحیت انتزاع[۲] او است نه انتزاع او[۳] بالفعل.

و از جمله ادله اینکه منشأ انتزاع او ذات موصوف است با قید عدمی یا[٤] با قید وجودی و معلوم است که بر تقدیر اوّل جعل موصوف کافی است؛ از این جهت که، تحقق قید عدمی محتاج به عدم جعل است نه به جعل مثل عمی.

و معلوم است که بر تقدیر ثانی مجموع (آن دو جعل که با آن دو جعل) [۵] مجموع منشأ انتزاع متحقّق شده کافی است مثل این [٦] که انتزاع می‌کنیم از ارض این صفت را که''تحت السماء'' [۷] است پس ارض که موصوف صفت[۸] تحتیت است جعل او با جعل قید که''السماء[۹]''است[۱۰] در تحقق صفت[۱۱] تحتیت.[۱۲]

و از این مراتب معلوم شد که تحقق معدومات فرع جعل نیست (و تحقق انتزاعیات واقعه در[۱۳] خارج و[١٤] نفس الأمر فرع جعل جدید نیست)[۱۵] و تحقیق این مباحث بر این نهج از خواص این رساله شریفه است.

و بعد اللتیا و الّتی می‌گویم[١٦] که التزام این‌که اتّصاف زید به وجود خارجی از توابع وجود ذهنی زید است خلاف بدیهه است و التزام این‌که موجودیت زید در خارج به اتّصاف او به وجود خارجی نیست از خیالات واهیّه است و التزام این‌که علیّت و معلولیّت و وحدت و کثرت و اشباه آن از صفات مختصه به وجود ذهنی است بعید از اذهان مستقیمه است و هیچ فرقی نزد اولی الالباب میانه این‌ها و میانه زوجیّت اربعه[۱۷] و فردیت که قوم اتفاق

۱ـ د: «نیست» ندارد.
۲ـ د: «انتزاع» ندارد.
۳ـ د و هـب وج و د: «او» ندارند.
۴ـ د: «یا» ندارد.
۵ـ ج «آن دویم جعل» ندارد.
۶ـ هـ: انکه
۷ـ ج: تحت آسمان/ د: سمات کافی.
۸ـ هـ: بصفات
۹ـ الف و ج: آسمان
۱۰ـ سماست کافیست
۱۱ـ در ب «صفت» در حاشیه اضافه شده است.
۱۲ـ د: «است» اضافه دارد.
۱۳ـ د: «در» ندارد.
۱۴ـ هـ: «در» اضافه دارد
۱۵ـ در الف قسمت داخل پرانتز در حاشیه اضافه شده است.
۱۶ـ د و هـج: می گوییم.
۱۷ـ د و هـ: «اربعه» ندارد.

کرده‌اند (بر این‌که اتّصاف)[1] به ایشان از توابع هر دو وجود است، نیست.

تنبیه[2]

منطق و حکمت و کلام به توفیق[3] الملک العلام و برکات افکار صحیحه سلطان المحقّقین نصیر الملة و الدّین الطوسی (رحمه الله) و انظار[4] مستقیمه علامة المحققین[5]، قطب الملة و الدین الرازی و به تحریر و به تنقیح[6] سید المحقّقین و سند المدقّقین العلامه الجرجانی و توضیحات صاحب مواقف و علامه تفتازانی جرجانی[7] و مولانا علی القوشجی الجرجانی[8] تنقیح تمام یافته بود.

پس چون نوبت تصنیف و تألیف به این دو مشکک مستعجل مخاصم حریص در تخریب کلام قوم به قصد تحصیل جاه و شهرت [9] در میانه[10] عوام[11] رسید طرفی از منطق و اکثر حکمت و کلام را حرکت قهقهری به صوب هدی دادند و فاضل دوانی می‌خواست که[12] به وسیله ردّ کلام محقّقین رئیس محقّقین شود و در واقع افکار جدیده او همگی واهی است چنان چه در این رساله و در بعضی دیگر[13] از ''**فواید مدنیه**'' [14] بیان کرده ایم.

و چند چیز است که نزد اهل[15] تحقیق تحصیل آن[16] شبیه است به این‌که شخصی تفحص کند کاه دانی[17] به قصد آن‌که[18] سوزنی گم شده یکی از آن [19]فنّ معما[20] دیگری کافیه ابن حاجب در نحو و[21] دیگری شرح جامی و[22]دیگری حواشی ونیّه[23] دوانیّه بر شرح جدید تجرید و بر حواشی مطالع و بر تهذیب منطق و فقیر به قصد هدایت خلق اظهار این معنی[24] کرد والله یعصمنی من الناس[25] و النسناس.

۱ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۲ـ ج واژه «تنبیه» ندارد.
۳ـ ه: «الله» اضافه دارد
۴ـ ب «انطار»
۵ـ الف و ب «علامة المحققین» ندارند.
۶ـ د: «ونقد» اضافه دارد.
۷ـ هـ: «جرجانی» ندارد
۸ـ د و هـ و ج «الجرجانی» ندارد.
۹ـ هـ: جاه و تحصیل شهرت
۱۰ـ هـ: میان عوام
۱۱ـ ج واژه «تنبیه» ندارد.
۱۲ـ د: «که» ندارد.
۱۳ـ ب «دیگر» ندارد.
۱۴ـ ج ود: «فواید» به جای «الفواید المدنیه»
۱۵ـ ب «اهل» ندارد.
۱۶ـ د: «چند چیز» اضافه دارد.
۱۷ـ د: «را» اضافه دارد.
۱۸ـ د: تحصیل.
۱۹ـ هـ: «از ان» ندارد
۲۰ـ الف و ب: معمی
۲۱ـ الف و ب «و» ندارند.
۲۲ـ الف و ب «و» ندارند.
۲۳ـ د: دینیه.
۲۴ـ د: معانی.
۲۵ـ ج واژه «تنبیه» ندارد.

و آن چه به خاطر فقیر می‌رسد در تحقیق کلام سلطان المحقّقین این است که معقول ثانی دو معنی دارد به حسب اصطلاح[۱] قوم پس یک معنی این[۲] است به اغراض منطقیین و دیگری آن است[۳] به اغراض حکما و متکلّمین.

پس معنی اوّل این است که عوارض که اتّصاف به ایشان از توابع[٤] وجود ذهنی موصوف باشد مثل کلیت که اتّصاف انسان به او و از توابع وجود انسان است در ملاحظه عقل و مثل اتّصاف حیوان ناطق به این‌که معرّف انسان است و اتّصاف ''العالم متغیر'' به اینکه قضیه است و صغری است و اتّصاف ''کلّ متغیر حادث'' به اینکه قضیه است و کبری است و اتّصاف ''العالم حادث'' به این‌که نتیجه است.

و معنی دوم (الف: دویم) صفتی که تحقق او[٥] (منحصر باشد در عروض او موجودی در [٦]دیگر را؛ یعنی، تحقق او)[۷] منحصر باشد در[۸] وجود لغیره؛ یعنی، وجود فی نفسه[۹] نداشته باشد.

و توضیح این مقام که مزلقة أقدام فحول اعلام است این است که صفات دو قسم است یک قسم این است که هم چنان‌که[۱۰] وجود لغیره دارد؛ یعنی، ثبوت او از برای غیر و اتّصاف غیر به او و وجود فی‌نفسه نیز دارد مثل حرارت و حمرت[۱۱] و این قسم را صفات حقیقیه و صفات انضمامیه و صفات زایده بر ذات موصوف و صفات غیر انتزاعیه می‌گویند.

و تحقق این قسم از صفات به اتفاق محتاج[۱۲] به جعل جدید است؛[۱۳] یعنی، جعل موصوف در تحقق او کافی نیست.

و یک قسم دیگر از صفات این است که وجود فی نفسه ندارد و[١٤] وجود او[١٥] منحصر است در وجود لغیره؛ یعنی، ثبوت او از برای غیر و این قسم را صفات غیر حقیقه و صفات انتزاعیه می‌گویند.

۱ـ هـ: اختلاف.
۲ـ ب و ج و د: «آن».
۳ـ ب «سب» اضافه دارد.
۴ـ در ب همانند «روائع» نوشته شده است.
۵ـ د: آن.
۶ـ د و هـالف و ب «در» ندارند.
۷ـ د: «قسمت داخل پرانتز» ندارد.
۸ـ هـ: بوجود
۹ـ ب: وجود لنفسه
۱۰ـ د: چه.
۱۱ـ هـ: حمرت وحرارت
۱۲ـ د و هـ: «است» ندارد.
۱۳ـ ج: محتاج است به جعل جدید
۱۴ـ هـ: «و» ندارد
۱۵ـ در ب «او» ندارد.

و حقیقت تحقق این[۱] نحو از صفات این است که ذات موصوف وحدت یا به انضمام قیدی[۲] وجودی یا قید[۳] عدمی صلاحیت انتزاع او داشته باشد.

پس تحقق ایشان[٤] این است که ذاتی موجود شود که صلاحیت انتزاع ایشان[٥] داشته[٦] باشد خواه انتزاع[۷] به فعل‌اید یا نه.

و قوم صفات انتزاعیه را دو قسم نحو کرده‌اند یک بار چنین تقسیم کرده اند[۸] که مجرّد ذات موصوف کافی است در انتزاع او یا نه پس[۹] قسم اوّل را عین ذات گفته‌اند به این معنی که عین ذات موصوف بی‌قیدی منشأ انتزاع او است. و قسم دوّم[۱۰] را زاید بر ذات.

و قسم اوّل و دوم (در ممکنات و[۱۱] واجب تعالی)[۱۲] می‌باشد.

و در کلام اصحاب عصمت صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین[۱۳] صفات خالق[١٤] این چنین تقسیم شده که یا صفات ذات است؛ یعنی، عین ذات[۱۵] است[١٦] و بیان این معانی ان شاءالله تعالی[۱۷] خواهیم کرد در فواید آینده.

و سید محقق جرجانی در شرح مواقف ذکر کرده که قاعده مشهوره در کلام قوم که ثبوت شیء از برای شیء فرع ثبوت مثبت له است[۱۸]، این معنی دارد که عروض صفات زایده بر ذات فرع ثبوت ذات است.

و یک بار چنین تقسیم کرده‌اند که انتزاع صفت یا از توابع وجود موصوف است در خارج و در ذهن مثل وحدت و کثرت و زوجیّت و فردیت و علیت و معلولیت و این را **لازم ماهیت**[۱۹] نام کرده اند.[۲۰]

و یا از توابع وجود خارجی موصوف است مثل عمی و این صفات را با صفات موجود[۲۱] در خارج لازم وجود خارجی نام کرده‌اند و یا از توابع وجود ذهنی است و این را **لازم وجود ذهنی** نام کرده‌اند.

۱ـ ج: آن
۲ـ الف «قید» اضافه دارد.
۳ـ د: قیدی.
۴ـ ب: انسان
۵ـ ب: انسان
۶ـ د: نداشته.
۷ـ د: «انتزاع» ندارد.
۸ـ ج: گفته اند
۹ـ الف و ب «پس» ندارند.
۱۰ـ ب و ج و د و هـ: دویم
۱۱ـ در الف «و» نیامده است.
۱۲ـ د و هـج: واجب و ممکنات
۱۳ـ د: «اجمعین» ندارد.
۱۴ـ د: «عالم» اضافه دارد.
۱۵ـ هـ: فعل
۱۶ـ د: «باصفات ذات است یعنی ذات است یا صفات فعل است یعنی عین فعل است» اضافه دارد.
۱۷ـ هـ: «تعالی» ندارد
۱۸ـ هـ: ذاتست.
۱۹ـ د: مثبته.
۲۰ـ ج: کرده است
۲۱ـ ج: صفات موجود

و معقولات ثانیه چنانچه گذشت دو اطلاق دارد یک بار اطلاقش کرده‌اند بر صفات انتزاعیه که لازم وجود ذهنی باشد و از این جهت تعریفش کرده‌اند به این‌که ''**هی العوارض المختصة بالوجود الذهنی**''[۱] و یک بار اطلاقش کرده‌اند بر صفات انتزاعیه مطلقاً و از این جهت در تعریفش گفته‌اند: ''**ما لا یعقل الاّ عارضاً لمعقول آخر**'' و نگفته اند: ''**ما لا یتحقق الاّ عارضاً لمتحقق آخر**'' تا[۲] تنبیه کنند[۳] بر این‌که تحقق او محض صلاحیت انتزاع است؛ یعنی، وجود فی نفسه ندارد.

پس معلوم شد که معنی دوم اعم مطلق است از معنی اوّل و فاضل دوانی گمان کرده است که معقول ثانی یک معنی دارد به حسب اصطلاح و چون تصوّر معنی[۴] دوّم کما ینبغی نکرده نسبت میان تعریفین به غیر آنچه مذکور شد گفته و اعتراضات بر تعریف ثانی کرده؛ از این جهت که، منطبق بر تعریف اوّل نیست و حقش این است که خبط‌های عظیم از او در این مباحث واقع شده.

و به آنچه ما تحقیق کردیم جمیع اعتراضات از قوم دفع شد[۵] و معنی کلام قوم واضح شد و در فنّ آداب[۶] مقرر شده[۷] که کلام غیر را حمل باید کرد بر معنی که صحیح باشد به قدر امکان و **"ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یؤْتِیهِ مَنْ یشَاءُ"**. [۸]

۱ـ ج: العوارض التی مختصّة بالوجو الذهنی
۲ـ ب: یا
۳ـ الف و ب: کند
۴ـ د و هـ الف و ب: تعریف
۵ـ الف و ب: رفع شد
۶ـ ب: ادات
۷ـ هـ: شد
۸ـ سوره مائده: آیه ۵۴؛ سوره حدید: آیه ۲۱

فایده پنجم[1]

[جزئی حقیقی و شخصی و کلّی]

منطقیین آنچه ممکن است که دانسته شود[2] به کنه یا به وجه[3] چنین قسمت کرده‌اند که یا ذات او فی‌نفسه متعین است به تعینی که نفس آن تعین (مانع است از صدق او بر کثیرین مثل زید یا آن‌که فی نفسه متعین به این نحو تعیّن)[4] نیست مثل انسان پس اوّل[5] را جزئی حقیقی و شخصی[6] نام کرده‌اند و دوم را کلّی.

۱ـ واژه «فایده پنجم» در ج نیست.

۲ـ الف: شد

۳ـ در هر دو نسخه معلوم نیست مجدد بر ررسی شود. ص ۲۱ الف و ۱۲ اول ب

۴ـ قسمت داخل پرانتز در الف نیست.

۵ـ ج: او

۶ـ د: شخص.

فایده ششم[1]

[در اثبات هویت شخصیه برای انسان]

شکی در این نیست که بر شخص مثل زید چند کلی صادق است مثل انسان و حیوان و عالم و عاقل و کاتب و منشی و شاعر بالفعل و بالقوه.

و نیز شکی در این[2] نیست که بعضی از این[3] کلیات از زید منفک نمی‌شود و بعضی منفک می‌شود.

و نیز شکی نیست در این‌که آن بعضی[4] که منفک می‌شود دو قسم است در یک قسم فعلی[5] از افعال زید با[6] صفتی از صفات زید دخل دارد مثل کاتب و عالم و در قسم دیگر دخل ندارد مثل حیوان و انسان.

پس قوم اختلاف کرده‌اند در این‌که این قسم که افعال زید و صفات زید را در او دخل نیست خارج است از ماهیت[7] زید و ماهیت[8] زید مجرّد از[9] هویت شخصیه است. همچنان‌که، ماهیت ربّ العزّه مجرّد از هویت شخصیه است؛ و جمیع کلیات خارج است از ماهیت[10] آن ذات مقدس ـ جلّ جلاله و عظم شأنه ـ (یا آن‌که)[11] خارج از ماهیت[12] زید نیست.

پس مختار جمعی از قدما که قائل به وجود خارجی معقولات اضافیه[13] شده‌اند، ثانی است و این طایفه را[14]

۱ـ واژه «فایده ششم» در ج نیست.
۲ـ هـ: «دراین» ندارد.
۳ـ ج: او
۴ـ هـ: بعض
۵ـ الف «فعلی» ندارد.
۶ـ د: یا.
۷ـ د و هـ: مهییه.
۸ـ د و هـ: مهیه.
۹ـ د: «از» ندارد.
۱۰ـ د: مهیه.
۱۱ـ ج: یا نه
۱۲ـ د: مهیه.
۱۳ـ ب و ج و د و هـ: «نیز» اضافه دارند.
۱۴ـ د: از.

مثبتین کلی طبیعی می‌گویند.

و[۱] چون دلیل این طایفه بر این مدعا مردود است و منبّهات (جهت این‌که)[۲] کلّی در خارج موجود نیست و تحقق کلیات محض این است که اشخاص صلاحیت انتزاع ایشان[۳] دارند، بسیار است.

علامةالمحقّقین، قطب الملّة و الدین الرازی، ردّ این مذهب کرده و چون همّت سید محققّ جرجانی در جمیع مباحث عقلیه[٤] بر نقد کلام قوم است نه[٥] بر اعتراضات و اختراعات فاسده و[٦] عادت او جاری شده بود به این‌که استعجال در تحقیق مباحث بکند[۷] و بعد از آن افکار کثیره اختیار آن چه صواب است از مذاهب مختلفه بکند. بنابراین، در این مبحث و سایر مباحث تابع مختارات علامةالمحقّقین قطب[۸] الملّة و الدین الرازی شده و تأیید مختارات او کرده.

و[۹] چون بنای حواشی فاضل دوانی و سید شیرازی بر استعجال در مباحث است و طبع ایشان مایل به[۱۰] اعتراض بر محقّقین سلف است در کثیر از مباحث از آن چه سلطان المحقّقین نصیر الملّة و الدّین با علامةالمحقّقین قطب الملّة و الدین الرازی نقل[۱۱] کرده‌اند در میانه مذاهب مختلفه و صاحب مواقف و علامه تفتازانی جرجانی[۱۲] و سید محقق[۱۳] جرجانی و مولانا علی قوشجی جرجانی[١٤] تابع آن[۱۵] شده‌اند و تأییدات جهت آن[١٦] ذکر کرده اند، حرکت قهقهری به صوب[۱۷] ضد صواب کرده اند.

و ملخص دلیل قوم بر (این مطلب این است که هذا الحیوان موجود است در خارج و حیوان جزء''**هذا الحیوان**''است. پس، حیوان موجود در خارج باشد و جواب)[۱۸] این دلیل واضح است و ملخص جواب این است که:

اگر مراد از''**هذا الحیوان**''ذات زید است؛ مثلاً، پس می‌گوییم لا نسلم که حیوان جزء او باشد و اگر مراد نفس

۱ـ ج «و» ندارد.
۲ـ قسمت داخل پرانتز در ب نیست.
۳ـ الف و ب: انتزاعشان
۴ـ د و هـ‌ب و ج و د: «مصروف» اضافه دارند.
۵ـ هـ: «نه» ندارد
۶ـ هـ: «و» ندارد
۷ـ د: نکند.
۸ـ هـ: نصیر
۹ـ الف «و» ندارد.
۱۰ـ هـ: «مایل به» ندارد
۱۱ـ هـ ود: نقد.
۱۲ـ هـ: «جرجانی» ندارد
۱۳ـ ج: «محقق» ندارد.
۱۴ـ هـ: «جرجانی» ندارد
۱۵ـ هـ: ایشان
۱۶ـ هـ: ایشان
۱۷ـ ب: صوت
۱۸ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد

این مفهوم است لا نسلم که این مفهوم موجود در خارج باشد.

و به خاطر فقیر[۱] می‌رسد که در این دلیل رو به جهالت شده؛ از این جهت که، تا حال مفهوم کلی به ظهور نرسیده که ذاتی شخص خارجی باشد و لهذا مثبتین کلی طبیعی اعتراف[۲] کرده‌اند به این‌که امثله که جهت نوع و جنس وفصل ذکر کرده‌ایم همگی[۳] عرضیات‌اند و اطلاع بر ذاتیات اشخاص خارجیه متغیر بلکه متعذر است.

و از جمله منبّهات بر این‌که[٤] کلی طبیعی در خارج موجود نیست[٥] این است که اثر فاعل نفس هویت خارجیه است پس حقیقت تأثیر جعل هویت خارجیه باشد به جعل بسیط و حقیقت وجود نفس فعلیت هویت خارجیه باشد.

و معلوم است که امتیاز بعض افراد فعلیّت از بعض[٦] سبب[۷] امتیاز ''**ما اضیف الیه**''است پس نتواند بود که وجود هویت شخصیه عین وجود نوع و جنس و فصل باشد.

و از جملە منبّهات این است که عارض واحد بالشخص چون معروضات مختلفة الماهیه[۸] داشته باشد.

و از جمله منبّهات این است که مثبتین کلی طبیعی اختلاف کرده‌اند در ذات زید؛

بعضی گفته‌اند که مرکب است از ماهیت نوعیه و از هویت شخصیه موجوده در خارج که تعین ذات او مانع[۹] از صدق زید بر کثیرین است؛[۱۰]

و بعضی گفته‌اند که ذات زید مجرّد انسان است و امتیاز او از اشخاص دیگر (به سبب عوارض خارجیه است و بعض گفته اند[۱۱] امتیاز او از اشخاص دیگر)[۱۲] به[۱۳] نحو وجود[١٤] است.

و این مذهب اخیر مختار فاضل دوانی است و فاضل دوانی و غیره ابطال مذهبیَن اوّلین کرده‌اند و حقّ این است که مذهب سیم[۱۵] نیز باطل است.

پس نتیجه این مقدمات این می‌شود که زید مجرّد هویت شخصیه باشد و جمیع کلیات خارج از ماهیت او

۱ـ د: «فقیر» ندارد.
۲ـ د: اعتراض.
۳ـ هـ: «همگی» ندارد
۴ـ هـ: منبهاتی که
۵ـ د: است.
۶ـ د: بعضی.
۷ـ د: به سبب.
۸ـ ب و ج و د و هـ: المهیه

۹ـ هـ: «است» ندارد
۱۰ـ هـ و د: «است» ندارد.
۱۱ـ هـ و د: «که» اضافه دارد.
۱۲ـ قسمت داخل پرانتز در الف نیست.
۱۳ـواژه «به» در ب نیست..
۱۴ـ هـ: «او» اضافه دارد
۱۵ـ الف: سیوم

باشد و وجوه بطلان مذهب سوم[1] بسیار است. بعضی از آن مذکور می‌شود:

اوّل آنکه[2] امتیاز فعلیّت هویّات بعضی از بعضی[3] به سبب امتیاز ''**ما اضیف الیه**'' است پس اگر امتیاز هویات[4] بعضی از بعضی[5] به[6] سبب امتیاز انحاء[7] فعلیّت باشد، دور لازم آید.

دوّم آن‌که[8] ضرورت قاضی است به اینکه امور انتزاعیه سبب امتیاز اشخاص موجود[9] در خارج نمی‌شود.[10]

وجه[11] سیم آنکه بدیهیه می‌یابیم[12] که ذات زید (موصوف به نحو وجود)[13] امتیاز فی نفسه از ذات عمرو[14] دارد، قطع نظر از نحو وجود.

وجه[15] چهارم آن‌که امور انتزاعیه تا[16] شخص موجودی مقید نشود تعین شخصی ایشان را حاصل نمی‌شود پس معلوم شد که موجود خارجی منحصر است در هویّات[17] شخصیه و نفس آن [18] هویّات مانع است از صدق بر کثیرین و جمیع کلیات از آن هویّات منتزعند و وجود لغیره دارند نه وجود فی نفسه مثل ربّ العزّه ـ جلّ جلاله و عظم شأنه[19] ـ و این مختار علامةالمحقّقین قطب الملّة و الدین الرازی است.

و سایر محقّقین مثل صاحب مواقف و علامه تفتازانی و سید محقّق جرجانی تابع ایشان شده اند.

و بعد از این مراتب فاضل دوانی و سید شیرازی حرکت قهقهری کرده‌اند و مذهب مردود قدما را واپس آورده‌اند و فاضل دوانی گمان کرده است (که کلیاتی که ذاتی فردند موجودند (حقیقتاً به وجود فرد)[20] و کلیاتی که عرضی فردند موجودند به وجود فرد مجازاً و سید شیرازی گمان کرده است)[21] که ذاتیات و عرضیات همگی موجودند بوجود لغیره[22] حقیقتاً.

۱ـ الف و د: سیم

۲ـ ب: این‌که

۳ـ د: بعض.

۴ـ هـ: «هویات» ندارد

۵ـ د: بعض.

۶ـ ب «به» ندارد.

۷ـ هـ: «انحاء» ندارد

۸ـ ب: این‌که

۹ـ د: موجوده.

۱۰ـ هـ: نمیشوند

۱۱ـ هـ: «وجه» ندارد

۱۲ـ ج و د: می دانیم

۱۳ـ ج و د: «که موصوف به نحو وجود است»

۱۴ـ الف و ج: عمر

۱۵ـ د و هـ وج: «وجه» ندارد.

۱۶ـ د: «به» اضافه دارد.

۱۷ـ در ب دوبار تکرار شده است.

۱۸ـ د: «آن» ندارد.

۱۹ـ د: «وعظم شانه» ندارد.

۲۰ـ د: «به وجود فرد حقیقه»

۲۱ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد

۲۲ـ د و هـ الف و ب: «فرد» به جای «لغیره»

و مذهب سید شیرازی مردود است؛ از این جهت که، بعضی از عرضیات عدم[۱] جزء مفهوم او[۲] است مثل اعمی پس نتواند بود که حقیقتاً موجود خارجی باشد.[۳]

و معلوم است که فرق میانه اشباه اعمی و سایر عرضیات کردن دراین‌که اعمی[٤] حقیقةً موجود نیست و باقی حقیقةً موجودند، تحکم است.

و حقّ نزد فقیر این است که ذاتیات و عرضیات همگی موجودند بوجود لغیره[٥] و اصلاً موجود نیستند[٦] به وجود فی نفسه.

امّا دلیل بر اوّل[۷] این است که فرد صلاحیت انتزاع ایشان از او دارد.

و امّا، دلیل بر ثانی پس مذکور شد سابقاً (و از این)[۸] تحقیق معلوم شد که وجود لغیره دو قسم است یکی به طریق حمل (بر غیر است)[۹] و یکی به طریق اتّصاف غیر است.

و مذهب فاضل دوانی نیز باطل است[۱۰] به آن‌که[۱۱] ما تحقیق کردیم.

۱ـ د: «عدم» ندارد.
۲ـ الف «او» ندارد.
۳ـ د: باشند.
۴ـ هـ: عمی
۵ـ هـ: «حقبقت» اضافه دارد
۶ـ الف: نیست
۷ـ هـ ود: «پس» اضافه دارد.
۸ـ ج: در این
۹ـ د: «است به غیر»
۱۰ـ هـ ود: «باشد.
۱۱ـ د و هـ ب و د: به آنچه

فایده هفتم[1]

[در تحقیق مسئله اجتماع ترکب جنس و فصل باترکب از ماده و صورت خارجیه]

بدآن‌که قوم در مسئله اجتماع‌ترکب[2] جنس و فصل با[3] ترکب از ماده و صورت خارجیه سه فرقه اند[4] یک فرقه گفته‌اند که هر شخص[5] که جنس و فصل دارد به ازاء ایشان مادّه و صورت در خارج دارد و فاضل دوانی اختیار این مذهب کرده.[6]

(و یک فرقه گفته‌اند)[7] که هر شخص[8] که جنس و فصل دارد ماده و صورت در خارج ندارد.

و یک فر قه گفته‌اند که جنس و فصل باترکب از ماده و صورت جمع می‌شود و با بساطت نیز جمع می‌شود و حقّ این است که خلاف[9] در این مسأله راجع به[10] این می‌شود که (تحقق جنس و فصل در ضمن نوع آیا فرع تحقق ایشان است در ضمن ماده و صورت اوّلاً یا[11])[12] فرع نیست.

و مذهب ثالث راجع به این می‌شود که فرع نیست پس در این مسئله نزد تحقیق دو قول[13] باشد و ماده و صورت خارجیه که به ازا جنس و فصل نباشد هیچ احدی انکار ایشان نمی‌کند.

و نزد فقیر مذهب فاضل دوانی باطل است از چند وجه:

۱ـ واژه «فایده هفتم» در ج نیست.

۲ـ هـ ود: «از» اضافه دارد.

۳ـ ب: یا/ ج: «با» ندارد

۴ـ هـ ود: شده اند.

۵ـ ب: هویت شخصی

۶ـ هـ: این کرده اند

۷ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد

۸ـ هـ ود: شخصی.

۹ـ د: «خلاف» ندارد.

۱۰ـ د: «به» ندارد.

۱۱ـ ج: با

۱۲ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد

۱۳ـ ج: قولی

وجه[۱] اوّل این‌که لازم می‌آید که مجرّدات جنس و فصل نداشته باشند[۲] اصلاً و حال آن‌که ما بدیهتاً می‌دانیم که هم چنان‌که[۳] عقل حکم می‌کند به تحقق ذاتی مشترک میانه زید و عمرو حکم می‌کند به تحقق ذاتی مشترک میان[٤] نفس ناطقه زید و نفس ناطقه عمرو[٥] و سایر مجرّدات.[٦]

و[۷] وجه[۸] دوّم[۹] آنکه لازم می‌آید که هر شخص که جنس و فصل داشته باشد در او[۱۰] هر یک از جنس و فصل دوبار موجود شده باشد؛ [۱۱] یک بار در ضمن (به شرط لا، یک بار در ضممن) [۱۲] به شرط شیء. و التزام این معنی از خیالات فاسده است.

وجه[۱۳] سوم[١٤] آن‌که لازم می‌آید که حیوان؛ مثلاً، بر مجموع نفس ناطقه و بدن محمول شود و این خلاف بدیهه[۱۵] است.

وجه[١٦] چهارم آنکه این مذهب مبنی است بر وجود کلی طبیعی در خارج و آن باطل است، چنانکه[۱۷] گذشت.

۱ـ د و هـ ج د: «وجه» ندارند.
۲ـ د: باشد.
۳ـ ب: همچنانچه
۴ـ هـ: میانه
۵ـ الف: عمر
۶ـ هـ: «میکند» اضافه دارد
۷ـ هـ ود: «و» ندارد.
۸ـ د و هـ ج: «وجه» ندارد.
۹ـ ب و ج و د و هـ: دویم
۱۰ـ د: «او» ندارد.
۱۱ـ الف: باشند
۱۲ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۱۳ـ د و هـ ج: «وجه» ندارد.
۱۴ـ لف و ج و د: سیم/ هـ: سیوم
۱۵ـ هـ: بدیهیه
۱۶ـ د و هـ ج: «وجه» ندارد.
۱۷ـ د و هـ الف و د: چنانچه

فایده هشتم[1]

[در تحقیق معنای مشتق]

شارح مطالع در اوایل شرح مطالع نقل کرده از بعضی منطقیین که تعریف به مفردات البته[2] به مشتقات است و مشتق خواه فصل[3] باشد و[4] خواه خاصّه معنیش مرکب است از ذات و حدث و نسبت حدث به ذات.

و سید محقّق جرجانی در حاشیه‌ی مطالع تحقیق کرده است که فصل ماهیّات موجود[5] در خارج نمی‌تواند بود که مشتق باشد و مرکب باشد از ذات ما و مأخذ اشتقاق والاّ لازم می‌آید که عرض عام جزء فصل باشد.

و فاضل دوانی و سید شیرازی گمان کرده‌اند[6] که غرض سید جرجانی بیان این است که قوم تفسیر ناطق؛ مثلاً، به این کرده‌اند که ذات له النطق و این تفسیر خوب نیست (بواسطه آنکه ذات ما جزء معنی مشتقات نیست.)[7]

و بعد از این[8] سید شیرازی (اعتراض بر سید محقق جرجانی)[9] کرده[10] به این‌که ذات جزء معنی مشتق است و مأخوذ است در معنی مشتق نه به عنوان عام و نه به عنوان خاصّ.

و فاضل دوانی جواب داده است که این[11] خلاف بدیهه است و حقّ در این مقام با فاضل دوانی است؛ از این جهت که، ذات بر تقدیری که جزء معنی مشتق باشد البته یا به عنوان خاصّ[12] خواهد بود یا به عنوان عامّ[13].

۱ـ واژه «فایده هشتم» در ج نیست.
۲ـ ج: الیه
۳ـ ج: «فعلا» به جای «فصل»
۴ـ د: «و» ندارد.
۵ـ ج و د: موجوده
۶ـ ج: کرده است.
۷ـ د: «قسمت داخل پرانتز» ندارد.
۸ـ د: آن.
۹ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۱۰ـ هـ: گمان کرده
۱۱ـ ج: «این» ندارد.
۱۲ـ ج و د: عام
۱۳ـ ج و د: خاص

و فاضل دوانی می‌گفته که سید محقق جرجانی تخریب معنی که قوم به[۱] جهت مشتقات گفته‌اند کرده[۲] و بیان معنی صحیح[۳] نکرده پس ما باید که بیان آن بکنیم.

و تحقیق آن است که معنی مشتقات مثل "ابیض لا بشرط "مأخذ اشتقاق است و گفته است که در ثوب[٤] ابیض؛ مثلاً، معنی ابیض سه فرد دارد یکی بیاض[٥] به شرط لا ابیض است و یکی ثوب که معروض بیاض است و یکی مجموع ثوب و بیاض[٦] که به شرط شیء ابیض است.

و گمان او این است که این تحقیق از بابت "**ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یؤْتِیهِ مَنْ یشَاءُ**" [۷] است و بنابراین خیال تخطئه[۸] جمیع حکما و علمای[۹] عربیّت در تفسیر مشتق کرده.

و به خاطر فقیر می‌رسد که هیچ یک از این دو فاضل متوجه مقصود سید محقق جرجانی نشده‌اند[۱۰] و مقصود سید محقق این است که فصل موجودات خارجیه نمی‌تواند بود که مشتق باشد و مرکب باشد از ذات و حدث و غرض او[۱۱] اعتراض بر تفسیری که قوم مشتقات را کرده‌اند، نیست.[۱۲]

و[۱۳] به خاطر فقیر می‌رسد که آنچه فاضل دوانی ذکر کرده است جهت تحقیق معنی مشتق باطل است از چند وجه:

وجه[۱٤] اوّل آن‌که معنی که حکما و علمای عربیّت گفته‌اند جهت مشتقات از لفظ مشتقات[۱٥] تبادر به اذهان می‌کند و تبادر اقوی امارات حقیقت است چنانچه در کتب اصول فقه مقرّر شده.

وجه دوّم آنکه التزام این‌که هر موضعی[۱٦] که مشتق متحققّ شود[۱۷] البته ناچار است که سه فرد داشته باشد، بعید است از انصاف.

وجه سیم آن‌که حمل ابیض بر بیاض بعید از طبع است.

۱ـ د: «به» ندارد.
۲ـ د: کرده اند.
۳ـ د: صحیحی.
۴ـ ج: ثواب
۵ـ د: «که» اضافه دارد.
۶ـ د: «و بیاض» ندارد.
۷ـ سوره مائده: آیه ۵۴؛ سوره حدید: آیه ۲۱
۸ـ ب «تخطئه» ندارد.
۹ـ د و هـ ب: علما و حکما
۱۰ـ ب: شده اند
۱۱ـ د: «او» ندارد.
۱۲ـ ج: «نیست» ندارد.
۱۳ـ هـ ود: «نیز» اضافه دارد.
۱۴ـ الف و ب و ج و د: «وجه» اضافه ندارند.
۱۵ـ ج: «از لفظ مشتقات» ندارد.
۱۶ـ ج و د: موضع
۱۷ـ د و هـ ج: باشد

وجه چهارم آن‌که حمل ابیض بر مجموع ثوب و بیاض نیز بعید است از اذهان مستقیمه.

وجه پنجم آن‌که التزام این‌که ابیض در[۱] این مثال دو جا موجود است حقیقتاً و یک جا مجازاً به این طریق که به وجود بیاض موجود است حقیقتاً و به وجود مجموع ثوب و بیاض نیز موجود است حقیقتاً و به وجود ثوب موجود است مجازاً[۲] بعید است از انصاف.

وجه ششم آن‌که این احتمال که بیاض به شرط لا[۳] است و لا بشرط او محمول بر ذات زید می‌شود (خیالی است [٤]دور از طبع بی‌دلیل).[۵]

(وجه هفتم آنکه[٦] آن لا بشرط معنی ابیض است نیز خیالی[۷] است واهی). [۸]

وجه هشتم آن‌که معلوم است که مشتقات همگی[۹] موضوعند به وضع نوعی و وضع ایشان بر یک نهج است و فرق میانه اسم فاعل و اسم مفعول به این است که (در اسم فاعل قیام) [۱۰] معتبر است و در اسم مفعول تعلق پس اگر خیالی که مشکک دوانی کرده است در تحقیق معنی مشتق[۱۱] صحیح باشد لازم می‌آید که در اسم مفعول نیز جاری باشد و معلوم است که جاری نیست.

۱ـ د: «زیر» ندارد.

۲ـ د: «به این طریق که به وجود بیاض موجود است حقیقه و به وجود مجموع ثوب وبیاض نیذ موجود است حقیقه وبه وجود ثوب موجود است مجازا» اضافه دارد.

۳ـ ب «لا» ندارد.

۴ـ هـ: خالیست

۵ـ ج: خیالی است واهی

۶ـ د: اینکه.

۷ـ هـ: خالی

۸ـ قسمت داخل پرانتز در ج نیست.

۹ـ ج: «همگی» ندارد.

۱۰ـ د: «درقیام اسم فاعل»

۱۱ـ د: مشتقات./ هـ: مستند

فایده نهم[1]

[در تحقیق این‌که علم به شیء حقیقتاً منحصر نیست در علم به کنه او]

مذهب قدما و قطب الملّة و الدین الرازی[2] و صاحب مواقف و علامه تفتازانی و سید محقق جرجانی این است که علم به شیء حقیقتاً دو قسم است یکی علم به کنه آن شیء و یکی علم به آن شیء بوجه و[3] فاضل دوانی و سید شیرازی چون میل اعتراض بر قوم و اختراع بسیار داشتند ردّ مذهب قوم در این مقام نیز کرده‌اند و خیال کرده‌اند که علم به شیء حقیقتاً منحصر است در علم به کنه او و گفته‌اند که علم به شیء (بوجه حقیقت علم بوجه است) [4] و ذو الوجه حقیقتاً[5] معلوم نیست.

و[6] دلیل ایشان بر این خیال فاسد[7] آن‌که وجه حقیقتاً موجود شده در ذهن و ذو الوجه حقیقتاً[8] موجود[9] نشده و علم حقیقی بی‌وجود حقیقی ذهن[10] نمی‌شود.

و به خاطر فقیر می‌رسد که خیال این دو باطل است از چند وجه:

وجه[11] اوّل آنکه احادیث صریح است در این‌که صانع عالم معلوم بندگان باشد لکن به وجوه[12] و اعتبارات نه به کنه.

۱ـ ج: واژه «فایده نهم» ندارد.
۲ـ هـ: «سید شیرازی» اضافه دارد
۳ـ ج: «و» ندارد.
۴ـ د: «حقیقه علم به وجه است»
۵ـ ج: حقیقت
۶ـ د و هـ الف و ب: «و» ندارد.
۷ـ هـ: باطل
۸ـ ج: حقیقت
۹ـ هـ: «موجود» ندارد
۱۰ـ د: ذهنی.
۱۱ـ ج: «وجه» ندارد.
۱۲ـ د: وجود.

وجه[۱] دوّم[۲] آن‌که لازم می‌آید که بندگان حقیقتاً اقرار به ذات مقدس ربّ العزّه نکرده باشند بلکه اقرار به وجهی از وجوه او کرده باشند و معلوم است که همچنان‌که، اقرار به مجرّد اسم کافی نیست اقرار به مجرّد[۳] وجوه و اعتبارات کافی نیست.

وجه سیم

آنکه جمیع وجوه و اعتبارات ربّ العزّه کلیّاتند پس لازم می‌آید که حقیقتاً توحید حصر الوهیت باشد در معنی کلی نه در ذات شخصی ربّ العزّه.

وجه چهارم

آنکه مقرر شده در احادیث و در کتب[٤] قوم که لفظ الله از اعلام شخصیه[٥] است و بنا بر خیال این دو لازم می‌آید که اصحاب عصمت علیهم‌السلام و غیرهم معنی این لفظ شریف را نفهمیده باشند[٦] به هیچ وجه من الوجوه و[۷] استعمال این لفظ که در مخاطبات خود کرده باشند از بابت ردّ به جهالت باشد.

وجه پنجم

آن‌که لازم می‌آید که کسب[۸] تصورات محال باشد و شبهه که فخر رازی کرده[۹] بر قوم عین تحقیق باشد و کلام کل قوم شبهه باشد.

وجه ششم

آن‌که خیال این دو شخص خلاف بدیهه (عوام و خواص)[۱۰] است.

وجه هفتم

آن‌که قطعاً ما حکم بر افراد کثیره می‌کنیم به وسیله عنوانات کلیّه و معلوم است که حکم حقیقی فرع علم حقیقی[۱۱] است.

و این‌که خیال کرده‌اند که موجود در[۱۲] ذهن حقیقتاً وجه است نه ذو الوجه پس معلوم حقیقت[۱۳] وجه باشد نه

۱ـ ب «وجه» ندارد.
۲ـ ب و د: دویم
۳ـ د: مجرده.
۴ـ هـ: «معتبر» اضافه دارد
۵ـ ج: شخصیه
۶ـ هـ: نفهمیده اند
۷ـ ج: «و» ندارد.
۸ـ ب: کسپت
۹ـ الف و ب: «کرده» ندارند.
۱۰ـ د: «عام و خاص»
۱۱ـ ج: حقیقت
۱۲ـ ب «در» ندارد.
۱۳ـ هـ: حقیقی

ذو الوجه، مدفوع است؛ از این جهت که، ذو الوجه به وجه موجود است در ذهن اگر چه بکنه موجود نیست.

تنبیه

مقتضای جبلّت نفوس بشریه بعد از تعلق به عالم بدن این است که حواس را قدوه می‌سازند و مقدمات که مناسب طریقه احساس باشد مادّة الموادّ افکار خود[۱] می‌سازند و به وسیله آن مقدمات تحقیق مراتب عالم سفلی و غوامض عالم علوی می‌کنند و از این جهت است که در اکثر مباحث خصومات و اختلافات بسیار در جمیع علوم کرده‌اند و معلوم است که احد طرفین[۲] خلاف باطل است پس باید[۳] که عاقل متشبث به اذیال جمعی شود که ایشان مراتب علوم را از عالم علوی به طریق وحی أخذ کرده‌اند تا اطلاع بر حقیقت اشیاء کما هی به قدر طاقت بشری یابد.

و ما بیان سبب این‌که علما اختلاف در بعض علوم نکرده‌اند مثل هندسه و حساب در اکثر علوم کرده‌اند مثل حکمت الهی و طبیعی و کلام و اصول فقه و فقه در ''فواید مدنیه'' ذکر[۴] کرده‌ایم هم[۵] به طریق عقلی و هم به طریق نقلی از اصحاب عصمت صلوات‌الله علیهم‌اجمعین[۶] و در آخر این فواید اشاره به آن خواهد شد ان‌شاءالله تعالی.

و حقش این است که بعد از آن‌که نصیر الملة و الدین الطوسی و قطب الملة و الدین الرازی کتب ابن سینا و کتب سایر[۷] قدما و متکلّمین را مطالعه کرده بودند و امتیاز غث[۸] آن از سمین کرده بودند و آن چه نقد کرده بودند[۹] در تصانیف خود آورده و مهملات راترک کرده بودند و[۱۰] بعد از ایشان در کتب سید محقق جرجانی تنقیح تمام یافته بود؛ از این جهت که، سید محقق جرجانی تحریر مختارات این دو محقق[۱۱] تتمیمات[۱۲] صاحب مواقف و علامه تفتازانی با زیادات از جانب خود[۱۳] کرده بود و بعد از سید[۱۴] محقق جرجانی، مولانا علی قوشجی جرجانی تصرفات لطیفه کرده بود[۱۵] دو شخص مشکک مستعجل مایل به اعتراض آمدند و مطالعه شفای ابن سینا از روی

۱ـ ب و ج «خود» ندارند.
۲ـ د و هـ ج و د: طرفی
۳ـ الف و ب: ماند
۴ـ الف و ب: «ذکر» ندارند.
۵ـ ج: «هم» ندارد.
۶ـ د: «اجمعین» ندارد.
۷ـ هـ: «سایر» ندارد
۸ـ ج: «عجف یعنی لاغر» اضافه دارد.
۹ـ هـ: «بودند» ندارد
۱۰ـ ج: «و» ندارد.
۱۱ـ د: «و» اضافه دارد.
۱۲ـ ج: تثمیمات.
۱۳ـ در ب «خود» در حاشیه اضافه شده است.
۱۴ـ الف و ب: «سید» ندارد.
۱۵ـ ج: کرده بودند

استعجال کردند و حرکت قهقهری از صوب هدی[۱] کردند و آنچه این[۲] محقّقین[۳] ردّ آن کرده بودند از تصانیف ابن سینا آن را به حواشی شرح[٤] جدید تجرید درآوردند[٥] و به آن ردّ مسائل منقّحه منقوده که چندین محقق در چندین قرن استخراج[٦] کرده بودند، کردند. [۷]

و چون عادت شیطان جاری شده به این‌که بنی آدم را اغراء به اباطیل[۸] کند، همت متأخّرین فضلای عجم را با آن[۹] که اکثر ایشان ادراکات عالیه دارند، منحصر ساخته در تعلیم و تعلم حواشی این دو شخص لا سیّما حواشی فاضل دوانی از آن[۱۰] جهت که زخرفه و[۱۱] بطلان در او بیشتر است.

و حقّ این است که تعلیم و تعلم حواشی[۱۲] این دو مشکک قبیح و حرام است عقلاً و شرعاً از آن[۱۳] جهت که این دو مشکک تخریب مختارات محقّقین از حکما و متکلّمین کرده‌اند و به صوب اباطیل قدما حرکت قهقری کرده‌اند؛ مثلاً، در این مباحث[١٤] مقتضای تحقیق ایشان این است که بندگان مجازاً اقرار به ذات مقدس ربّ العزّه کرده باشند و مجازاً عبادت آن ذات مقدس کرده باشند (و حقیقتاً اقرار به معنی کلی کرده باشند)[١٥] که مصداق[١٦] آن منحصر باشد[۱۷] در ذات مقدس[۱۸] ''**ذلک ظن الذین لا یوقنون**'' .

۱ــ د: «هدی» ندارد.

۲ــ ج: «این» ندارد.

۳ــ د و هــ ج و د: محقق

۴ــ ب «شرح» ندارد.

۵ــ د و هــ ج: آورردند

۶ــ د: «آن» اضافه دارد.

۷ــ هــ: «کردند» ندارد

۸ــ ج: اباطل

۹ــ هــ ود: این.

۱۰ــ ج و د: این

۱۱ــ د: «و» ندارد.

۱۲ــ د: «حواشی» ندارد.

۱۳ــ ج: این

۱۴ــ ج: مبحث

۱۵ــ در ب قسمت داخل پرانتز در حاشیه اضافه شده است.

۱۶ــ د: مصدق.

۱۷ــ ج: است

۱۸ــ د: «و حقیقه عبادت معنی کلی کرده باشد که مصدق» اضافه دارد.

فایده دهم[1]

[در تحقیق این‌که در کلام شرطی نسبت تامه و حکم میانه جمله شرط و جمله جزا است]

بعضی از علمای نحو گمان کرده‌اند که در کلام شرطی نسبت تامه و حکم در جمله جزا است نه در ما بین شرط و جمله جزا و سید محقق جرجانی ردّ این معنی کرده است (و گفته است)[2] که حقّ[3] در این مسئله مذهب منطقیین است و آن این است که نسبت تامه و حکم میانه جمله شرط و جمله جزا است؛ از این جهت که، در کثیری از مواضع کلام شرطی صادق است و جمله جزا صادق نیست مثلاً: ''ان کان زید[4] حماراً کان ناهقاً'' صادق است و زید ناهق صادق نیست.

پس معلوم شد که کلام شرطی حملیه[5] مقید به قید نیست بلکه مخالف است بالنوع با حملیه چنان‌که[6] منطقیین گفته‌اند که نسبت تامّ[7] در کلام شرطی اتصال تالی است به مقدم.

و فاضل دوانی ردّ این تحقیق کرده و گمان کرده که در مثل این مواضع جزا صادق است بواسطه آن‌که جزا در مثال مذکور زید ناهق[8] مطلق است؛ یعنی، اعم از اینکه در نفس‌الامر باشد یا بر تقدیر حماریّت زید و این ردّ نزد ارباب تحقیق خبط محض است از چند وجه:[9]

وجه[10] اوّل آن‌که زید ناهق وقتی که نسبت تامه و حکم در او باشد اعم از نفس‌الامر نیست بلکه منحصر در

۱ـ ج: واژه «فایده دهم» ندارد.
۲ـ د: «قسمت داخل پرانتز» ندارد.
۳ـ هـ: «حق» ندارد
۴ـ ج: زیدا
۵ـ هـ: جمله ی
۶ـ ج: چنانچه
۷ـ ج: تامّه
۸ـ هـ: ناطق
۹ـ د: «وجه» ندارد.
۱۰ـ الف «وجه» ندارد.

نفس‌الامر است و این واضح است[1] نزد اولوالالباب.

وجه دوم آن‌که قضیه را نمی‌توان اخذ کرد به طریقی که اعم از نفس‌الامر و از تقدیر[2] باشد و این نیز واضح است.

وجه سیم آن‌که ما را می‌رسد که جمله جزا را مقید سازیم به نفس‌الامر و مع‌ذالک کلام شرطی صادق است و جمله جزا صادق نیست و از جمله خبط‌های فاحش[3] فاضل دوانی این است[4] که جواب از شبهه مشهوره که زید معدوم النظیر صادق است و زید معدوم صادق نیست چنین داده اند[5] که زید معدوم صادق است به واسطه آن‌که معدوم اعم است از معدوم فی‌نفسه و (معدوم به اعتبار نظیر.)[6]

و این[7] تحقیق که[8] سید محقق[9] جرجانی در کلام شرطی کرده[10] از جانب منطقیین عین شبهه معدوم النظیر است و جوابش جواب آن شبهه است.

و آنچه به خاطر فقیر می‌رسد این[11] است که کلام فاضل دوانی مخبوط است از چند وجه:[12]

اوّل: آن‌که پیش‌تر مذکور شد در وجه اتمام کلام سید جرجانی.

دوم: آن[13] که جواب فاضل دوانی که در حاشیه تهذیب و حاشیه تجرید[14] به آن فخر کرده خبط محض است از آن جهت که معدوم به حسب لغت و عرف اعم از معدوم فی نفسه و معدوم به[15] اعتبار نظیر نیست؛ مثلاً، هرگاه[16] شخصی گوید که ربّ العزّه معدوم است مستحق قتل است و اگر معدوم اعم می‌بود از معدوم النظیر مستحق قتل نبود[17] و بدیهی است که تفسیری که قوم مشتقات را کرده‌اند به مقتضای آن تفسیر اعمیت غلط و خطای محض است.

وجه سیم: آن‌که معنی که تبادر می‌کند به ذهن از معدوم و سایر مشتقات اعم نیست.

۱ـ هـ: «که» اضافه دارد
۲ـ ج: تقدیر بر نسبت
۳ـ د: «فاحش» ندارد.
۴ـ ج: «این است» ندارد.
۵ـ ج: داده
۶ـ د: «معدوم فی نفسه واز معدوم به اعتبار از نظیر»
۷ـ هـ: ان
۸ـ د: که تحقیق.
۹ـ الف و ب: «محقق» ندارند.
۱۰ـ ب و ج «کرده» ندارند.
۱۱ـ الف و ج: آن
۱۲ـ د: «وجه» اضافه دارد.
۱۳ـ ج: این
۱۴ـ ج: حاشیه تجرید و حاشیه تهذیب
۱۵ـ هـ: فی
۱۶ـ ب و ج «که» اضافه دارند.
۱۷ـ ج: نبوده

وجه چهارم: آن‌که ما می‌دانیم بدیهه که ذات ثبت له العدم اعم از معدوم فی نفسه و از معدوم به اعتبار نظیر نیست و این معنی را ما در وقت تقریر شبهه اراده می‌کنیم از لفظ معدوم.

وجه پنجم: آن‌که جواب حاسم[۱] ماده شبهه نیست؛ از این جهت که، هرگاه که [۲] همین‌ترکیب را معکوس‌سازیم؛ مثلاً، بگوییم زید نظیر خود معدوم است یا زید حمار معدوم است این جواب جاری نیست.

و جواب تحقیقی از این شبهه آن است که سید محقق جرجانی در اوایل حاشیه مطول فرموده‌اند و[۳] ملخص آن جواب این است که:

قیود دو قسم است یک قسم مخصص ما قید به است مثل حیوان ناطق و یک قید مغیر ما قید به است مثل حیوان فرضی و از احکام قسم اوّل آن است که هر جا که[٤] مقید صادق است مطلق[٥] نیز صادق است و از احکام قسم دوم نیست؛ مثلاً، در ما نحن فیه معدوم مقید شده به نظیر و این قید تفسیر[٦] او کرده؛ از این جهت که، معنی معدوم این است که[۷] ذات ثبت[۸] له العدم و معنی معدوم النظیر این است که ذات ثبت[۹] لنظیره العدم و تحقیق این مقام این است که معدوم النظیر و معدوم الحمار و واسع الدار[۱۰]؛ مثلاً،ترکیب تقییدی[۱۱] اضافی است و حیوان فرضی و حیوان زعمی[۱۲] و حیوان ناواقعی[۱۳] ترکیب[١٤] توصیفی[۱۵] است و در همگی قید مغیر[١٦] ما قید به است (نه مخصص و نظیر معدوم [۱۷] و دار واسع‌ترکیب تقییدی نیست)[۱۸] بلکه نظیر خمسه عشر است.

پس اگر تقریر شبهه (ترکیبات تقیدیه کند)[۱۹]جواب این است که این جا قیود مغیر ''ما قید به'' است به[۲۰] مخصص و اگر تقریر شبهه‌ترکیبات که نظیر خمسه عشر است کنند.

جواب این است که اینجا مقید و مطلق نیست از آن[۲۱] جهت که‌ترکیب تقییدی نیست بلکه نظیر خمسه عشر

۱ــ ج: ما هم
۲ــ د: «کنه» اضافه دارد.
۳ــ ج: «و» ندارد.
۴ــ ب «که» ندارد.
۵ــ ج: مطلقا
۶ــ د: تغییر.
۷ــ د: «که» ندارد.
۸ــ د: «ثبت» ندارد.
۹ــ الف و د: «ثبت» ندارد.
۱۰ــ ج: مقرر
۱۱ــ هــ: تقیید
۱۲ــ ب: اعمی
۱۳ــ هــ: واقعی
۱۴ــ هــ: «تقییدی» اضافه دارد
۱۵ــ ب: ترکیب تقییدی توضیح /ج: تقییدی.
۱۶ــ هــ: مغیر» ندارد
۱۷ــ د: «حمار معدوم» اضافه دارد.
۱۸ــ هــ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۱۹ــ ج: غیر ترکیبات تقییدیه کنند.
۲۰ــ د و هــ د: نه.
۲۱ــ د و هــ ج و د: این

است و اشباه آن ازترکیبات مزجیه.

پس تحقق این مباحث این است[1] نه خیالات پوچ که فاضل دوانی آن را[2] سبب طعن بر سیّد محقّقین و سند مدققین و بر[3] منطقیین ساخته و تحقیقات نفیسه منطقیین[4] و سید[5] محقّقین[6] را به آن خیالات پوچ ردّ کرده و[7] هیهات هیهات این الثریا من الثری.

۱ـ هـ: «که» اضافه دارد
۲ـ ب «آن را» ونق ندارد.
۳ـ د: «بر» ندارد.
۴ـ هـ: «را» اضافه دارد
۵ـ د: سند.
۶ـ ج: سید محقق
۷ـ د و هـ ج و د: «و» ندارد.

فایده یازدهم[1]

[در ردّ کسانی که مفهومات عام را سبب نقص بر دو قاعده منطقیین قدما کرده‌اند]

محقّقین از نحات تحقیق[2] به این کرده‌اند که هرگاه که خبر مبتدا جمله بود[3] خبر بر مبتدا محمول نیست و نسبت حملیه جدیده در جمله کبری نیست میانه مبتدا و جمله صغری همان نسبت حملیه ایجابیه یا سلبیه که در جمله صغری است[4] کافی است در حصول جمله کبری مثل زید ''**لیس هو بحیّ**'' و ''**شریک الباری لیس هو بموجود موجود**''.

و معلوم است که بنابر این تحقیق[5] که از[6] محقّقین نحات نقل کردیم جمله کبری تابع جمله صغری است در این‌که اگر صدق جمله صغری تقاضای وجود مبتدا از جمله کبری می‌کند صدق جمله کبری نیز تقاضای وجود مبتدای خود می‌کند و اگر صدق جمله صغری تقاضای این نمی‌کند صدق جمله کبری نیز تقاضا نمی‌کند و وجهش این است که تقاضای وجود موضوع نسبت می‌کند و نسبت جمله کبری همان نسبت جمله صغری است.

و بعد از تمهید این تحقیق بدآن‌که جمعی از فضلای متأخّرین[7] که ایشان ر[8] خدای تعالی در تحقیق علوم[9] ید

۱ـ ج: «فایده یازدهم» ندارد

۲ـ ب و ج و د و هـ: تصریح

۳ـ هـ ود: باشد

۴ـ ب «است» ندارد.

۵ـ الف «تحقق» ندارد.

۶ـ د: «از» ندارد.

۷ـ ب «متأخّرین» ندارد.

۸ـ هـ: «درحقبق علوم» اضافه دارد

۹ـ ج و هـ: «در تحقیق علوم» ندارد.

طولی نداده[۱] مفهومات عام را سبب نقص بر دو قاعده منطقیین قدما کرده‌اند به آن‌که فنّ منطق شبیه هست به فنّ هندسه و حساب در این‌که مادّة المواد افکار[۲] در مسایل او نیز قریب به احساس است و این معنی سبب آن می‌شود که غلط و خصومت در او کمتر باشد چنانچه[۳] در فواید مدنیه تحقیق آن[٤] کرده‌ایم و ان‌شاءالله در آخر این فواید اشاره به آن خواهیم کرد.

و این‌که معقولات ثانیه موضوع فنّ منطق است و معقولات ثانیه بعید اند[٥] از احساس منافات به آن ندارد که ما بیان کردیم؛ مثلاً، مسائل باب تصورات این است که نسبت میانه کلیات یکی از اربع است و دو کلّی که نسبت میانه ایشان تساوی باشد[٦] میانه نقیضین ایشان نیز تساوی است و مسائل باب تصدیقات نظر این است و این مسائل نظیر مسائل[۷] حساب است و اشکالات در مبادی تصوریه فنّ منطق است نه[۸] در مسائل[۹] و نه در مبادی تصدیقیه اش چنانچه لبیب بعد از تأمّل می‌یابد یک قاعده در باب تصورات مذکور است و آن این است که دو کلّی که میانه ایشان تساوی باشد میانه نقیضین این[۱۰] دو کلی نیز تساوی است.

و یک قاعده در باب تصدیقات و آن این است که موجبه کلیه منعکس می‌شود به موجبه کلیه به عکس نقیضین[۱۱].

و حاصل نقض ایشان در باب تصورات این است که مرجع تساوی به صدق دو موجبه[۱۲] کلیه است چنانچه مقرر شده[۱۳] و میانه[۱٤] مفهومات عامّه مثل شیء و ممکن به امکان عام تساوی است و میانه نقیضین ایشان[۱٥] که دو مفهوم موضوع ایشان شده‌اند، صادق نیستند؛ از این جهت که[۱٦] صدق موجبه تقاضای وجود موضوع می‌کند و نقیضین این دو مفهوم تمنع[۱۷] است که بر موجودی صادق آیند.

۱ـ د: که خدای تعالی ایشان را در تحقیق علوم ید طولی ندارد.
۲ـ ب «افکار» ندارد.
۳ـ در همه نسخه های خطی این گونه آمده است ولی «چنآن‌که» صحیح است.
۴ـ ج و د و هـ: این
۵ـ الف و ب: بعید است
۶ـ ج: است
۷ـ هـ: «نظیر مساءل» ندارد
۸ـ د: که
۹ـ ج و د و هـ: مسائلش
۱۰ـ ج و هـ: آن
۱۱ـ ج: «وجه» ندارد.
۱۲ـ هـ: دو جبه
۱۳ـ هـ: شد
۱۴ـ ج و هـ: میان
۱۵ـ هـ: «تساوی نیست بواسطه انکه در موجبه کلیه که نقیضین این دو مفهوم موضوع ایشان شده اند صادق نیستند» اضافه دارد
۱۶ـ د و هـ ج: به واسطه آن‌که.
۱۷ـ د و هـ ب و ج: ممتنع

و حاصل نقض ایشان در باب تصورات این است که مرجع تساوی به صدق دو موجبه کلیه است چنانچه مقرر شده[۱] و میانه[۲] مفهومات عامّه مثل شیء و ممکن به امکان عام تساوی است و میانه نقیضین ایشان[۳] (تساوی نیست به واسطه آن‌که دو موجبه کلیه که نقیضین این)[٤] دو مفهوم موضوع ایشان شده‌اند، صادق نیستند؛ از این جهت که،[٥] صدق موجبه تقاضای وجود موضوع می‌کند و نقیضین این دو مفهوم ممتنع است که بر موجودی صادق آیند.

و حاصل نقض[٦] ایشان در باب تصدیقات این است که هر موجبه کلیه که موضوعش یکی از این دو مفهوم باشد، [۷] محمولش کلیه ی[۸] صادق است و موجبه کلیه که عکس نقیض او باشد صادق نیست بواسطه وجه مذکور.

و جمعی دیگر از فضلای[۹] منطقیین که خدای تعالی ایشان را ید (طولی داده در تحقیق اکثر[۱۰] علوم)[۱۱] مثل علامه المحقّقین قطب الملة و الدین الرازی و سیّد المحقّقین و سند المدققین سید محقق[۱۲] جرجانی و صاحب مواقف و علامه تفتازانی دفع دو نقض[۱۳] مذکور کرده‌اند و تصحیح این دو قاعده منطقیین کرده‌اند به این‌که گفته‌اند که قضیه موجبه که سلب در جانب محمول[١٤] او باشد او را دو طریق اخذ می‌توان کرد یک طریق را معدولة المحمول می‌گویند (و یک طریق را سالبة المحمول[١٥])[١٦] و موجبه سالبة المحمول عبارت است از جمله اسمیه کبری ایجابیه که جزء او جمله صغری فعلیه سالبه[۱۷] باشد مثل''شریک الباری لیس هو[۱۸] بموجود''و''**کل لا ممکن بالامکان العام لیس هو بشیء**''.

و ما موجبه کلیه را در باب تصورات و در باب تصدیقات سالبة المحمول اخذ می‌کنیم تا صدقش[۱۹] تقاضای وجود موضوع نکند و چون فاضل دوانی و سید شیرازی میل بسیار به اعتراض بر[۲۰] قوم داشته‌اند و بضاعت ایشان

۱ـ د: مقررشد
۲ـ ج: میان
۳ـ الف و ب و ج «که» اضافه دارند.
۴ـ قسمت داخل پرانتز در الف و ب و ج نیست.
۵ـ ج: به واسطه آن‌که.
۶ـ ج: نقیض
۷ـ د «و» اضافه دارد.
۸ـ ب ود: دیگری
۹ـ د: علماء
۱۰ـ الف و ب: «اکثر» ندارند.
۱۱ـ د و هـ: ید طولی در تحقیق اکثر علوم داده
۱۲ـ هـ: «محقق» ندارد
۱۳ـ الف و ج: نقص
۱۴ـ هـ: «معمول» ندارد
۱۵ـ ج: «می گویند» اضافه دارد./ د «میکند» اضافه دارد.
۱۶ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۱۷ـ الف و ب و ج «سالبه» ندارند.
۱۸ـ هـ: «هو» ندارد
۱۹ـ د: «با» اضافه دارد.
۲۰ـ هـ: «بر» ندارد

در علوم ناقص بوده و[۱] مهارت در جمیع فنون[۲] عقلیه و لغویه و شرعیه نداشته‌اند از روی استعجال اعتراضات بر محقّقین کرده‌اند و آن اعتراض پوچ را تحقیق نام کرده‌اند؛ چه، نزد صاحب جهل مرکب تحقیق آن است که او[۳] می‌گوید و به این وسیله شیطان خیالات فاسده ایشان راترویج داده چنانچه[٤] فاضل دوانی را محقق دوانی[۵] نام کرده‌اند و حقش این است که مشکک دوانی اولی است که اسم او باشد؛ از این جهت که، اکثر حواشی او ردّ تحقیقات قوم است به خیالات فاسده و غافلند از مفاسد (عقلیه و لغویه و شرعیه)[٦]که لازم افادات مختصر ایشان است چنانچه[۷] کسی[۸] که[۹] تتبع فواید فقیر کند مطّلع بر این معنی خواهد شد انشاءالله تعالی.

و مطالعه از روی استعجال کتب و[۱۰] تصانیف ابن سینا را کرده‌اند و خوب به کنه مقاصد او فرو نرفته و رد کلام[۱۱] محقّقین در این مبحث کرده‌اند و عباراتی از ابن سینا جهت ترویج خیال پوچ خود نقل کرده‌اند.

و حقش این است که این عبارت مؤید محقّقین است و سبب بحث ایشان در این مبحث بر محققین این است که خبط در تصور مقصود محقّقین کرده‌اند و از جمله مضحکات که ثکلی[۱۲] را به خنده می‌آورد این است که فضلایی که حاشیه دوانی را از فاضل دوانی شنیده‌اند یا از تلامذه او (اخذ کرده‌اند) [۱۳] و حواشی جهت توضیح کلام او نوشته و سال‌ها بعد از قرائت حاشیه تجرید فاضل دوانی اوقات صرف تدریس کرده‌اند[١٤] و در میانه[١٥] عام و خاص به دانشمندی مشهور شده‌اند مثل ملامیرزا جان شیرازی و مولانا عبدالله یزدی و خواجه جمال‌الدین محمود شیرازی تفسیر موجبه سالبه[١٦] به این طریق کرده‌اند که ''**زید نیست کاتب است**''.

و فقیر در این[۱۷] تعجبم که اینها همگی چون در این مسئله نحوی غافل شده‌اند و ملخص ردّ[۱۸] فاضل دوانی و سید شیرازی کلام محقّقین را در این مبحث این است که صدق موجبه کلیه[۱۹] تقاضای وجود موضوع می‌کند نه از

۱ـ الف «و» ندارد.
۲ـ د: علوم
۳ـ د: آن
۴ـ در همه نسخه های خطی این گونه آمده است ولی «چنآن‌که» صحیح است.
۵ـ الف و ب: «دوانی» ندارد.
۶ـ ج و د و هـ: شرعیه و عقلیه و لغویه
۷ـ در همه نسخه های خطی این گونه آمده است ولی «چنآن‌که» صحیح است.
۸ـ د: لبیبی
۹ـ هـ: «کسی که» ندارد
۱۰ـ هـ: «کتب و» ندارد
۱۱ـ د: «جمیع» اضافه دارد.
۱۲ـ الف: شکلی
۱۳ـ قسمت داخل پرانتز در د نیست.
۱۴ـ د: کرده
۱۵ـ الف و ب و ج و هـ: میان
۱۶ـ هـ: «المحمول» اضافه دارد
۱۷ـ هـ: «این» ندارد
۱۸ـ د: «ردّ» ندارد.
۱۹ـ د: «کلیه» ندارد.

جهت خصوصیت[1] محمول بلکه از جهت نسبت تامه ایجابیه و نسبت تامه در موجبه سالبة المحمول ایجابیه است.

پس صدق موجبه سالبة المحمول نیز مثل معدولة المحمول تقاضای وجود موضوع کند و عبارتی که از ابن سینا[2] جهت تأیید کلام خود نقل کرده‌اند[3] این است که ''**انما اوجبنا ان یکون الموضوع في القضایا الایجابیة موجودا لأن نفس قولنا غیر عادل یقتضی ذلک بل لأنّ الایجاب[4] یقتضی ذلک**''.

و[5]خبط و غلط این دو فاضل این است که محقّقین قائلند به اینکه نسبت ایجابیه تقاضای وجود موضوع می‌کند چه[6] این معنی از بدیهیات عام و خاص است غایتش ایشان می‌گویند در موجبه سالبة المحمول نسبت سلبیه است نه ایجابیه پس تقاضای وجود موضوع نکند.

و از جمله عجاییات[7] آن‌که سید محقق جرجانی در حاشیه‌ی منطق شرح مختصر تصریح به آن[8] کرده است که نسبت در موجبه سالبة المحمول سلبیه است نه ایجابیه و آن قضیه[9] در صورت موجبه است و در معنی سالبه.

و مع‌هذا این دو فاضل منتقل به مقصود قوم نشده‌اند و (اعتراض بر قوم کرده و این) [10] اعتراض را معظم مفاخر خود دانسته‌اند و در حواشی رسائل که به اسم سلاطین بلاد هند نوشته‌اند در مقام افتخار بر[11] محقّقین ذکر این[12] کرده‌اند.

و فقیر را سه برهان قطعی به خاطر رسیده از برای آن[13] که در موجبه کلیه[14] سالبة المحمول نسبت همان است که در جمله صغری است؛ و نسبت جدیده در جمله کبری نیست:

اوّل آنکه[15] بدیهتاً ما می‌دانیم صدق موجبه سالبة المحمول را[16] در وادی معدومات صرف مثل ''شریک الباری لیس هو بموجود'' و اگر نسبت جدیده می‌داشت غیر آن نسبتی که در جمله صغری است این[17] نسبت موجبه می‌بود به اتفاق متخاصمین و صدقش تقاضای وجود موضوع می‌کرد.

۱ـ د: خصوصیات
۲ـ ب «سینا» ندارد.
۳ـ د: کرده
۴ـ الف: الایجابیة
۵ـ د و هـ: «وجه» اضافه دارد.
۶ـ ب و د «که» اضافه دارند.
۷ـ د: عاییات
۸ـ د: این
۹ـ ب «قضیه» ندارد.
۱۰ـ قسمت داخل پرانتز در الف و ب و ج و هـ نیست.
۱۱ـ ب: ردّ / د: «علمای» اضافه دارد. م هـ: «علما» اضافه دارد
۱۲ـ ب «این» ندارد.
۱۳ـ د: این
۱۴ـ الف و ب و ج «کلیه» ندارند.
۱۵ـ ب: این‌که
۱۶ـ الف و ب و ج «را» ندارند.
۱۷ـ د: آن

دلیل دوّم[۱] آن‌که هر جمله فعلیه[۲] صادقه مصدّره بـ"**لیس**" را مثل: "**لیس زید بحیّ**" هرگاه اسمش را مبتدا کنی[۳] و بر سر آن جمله اضافه کنی[٤] قضیه حاصل می‌شود صادقه که تقاضای وجود موضوع[٥] نمی‌کند پس نسبت ایجابیه نداشته باشد مثل "**زید لیس هو بحیّ**".

دلیل سوم[٦] آن‌که معلوم است فرق میان جمله صغری و جمله کبری در[۷] موجبه سالبة المحمول مجرّد این است که تکرار موضوع در جمله کبری شده نه در جمله صغری و معلوم است که مجرّد تکرار موضوع سبب احداث نسبت جدیده ایجابیه نمی‌شود.

و اگر کسی خواهد که افتخار بر[۸] علما کند به این قسم تحقیقات که متمم افکار سلف و خلف است افتخار کند نه به خیالات پوچ که ردّ جمیع افکار[۹] سلف و خلف است و ثکلی[۱۰] را از تصوّر آن[۱۱] خنده می‌آید.

و مخاطبه فقیر در این فواید و سایر فواید با اولی‌الالباب است؛ از این جهت که، مخاطبه با غیر ایشان قبیح است عقلاً حرام است شرعاً.

۱ـ ب: دویم
۲ـ ب «را» اضافه دارد.
۳ـ د: کنیم
۴ـ د: کنیم
۵ـ ب «موضوع» ندارد.
۶ـ الف و د: سیم
۷ـ هـ: «در» ندارد
۸ـ ب «بر ندارد.
۹ـ هـ: «جمیع» اضافه دارد
۱۰ـ الف: شکلی
۱۱ـ الف و ب و ج «آن» ندارند.

فایده دوازدهم[1]

حکما و متکلّمین قسمت وجود به خارجی و ذهنی کرده‌اند

به این طریق که وجودش[2] دو قسم است یکی آن‌که آثاری که از آن شیء متوقف است در آن وجود بر آن شیء[3] مترتب می‌شود و این را وجود خارجی و عینی و اصیل نام نهاده‌اند.

دیگری آن‌که این چنین نباشد و آن را وجود **ذهنی** و **ظلی** و **غیر اصیل** نام نهاده‌اند و جمهور حکما و[4] محقّقین[5] و متکلّمین[6] گمان کرده‌اند که علمی که[7] مجرّدات[8] به غیر ذات خود دارند منحصر است در این‌که مفهومات کلیه و جزئیات[9] مجرّده[10] به مجرّدات قائم شوند''و جزئیات مادیّه[11] به حواسی که آلت مجرّداتند قائم شوند''[12] و نیز گمان کرده‌اند[13] که علم به اشیا فرع آن است که آن اشیا موجود باشد[14] فی انفسها یا در خارج یا در ذهن و از این جهت که، این گمان کرده‌اند[15] در مسئله علم ازلی ربّ العزّه به جمیع آنچه ممکن است که دانسته شود، حیران شده اند.

پس افلاطون گمان کرده[16] که اشیا در ازل موجودند به وجود خارج از مشاعر غیر اصیل و نام آن مُثل افلاطون[17] نهاده‌اند و تصحیح علم ازلی ربّ العزّه به آن کرده اند[18] و مذهب او خیالی[19] است پوچ و[20] به ادلّه

۱ـ ج: واژه «فایده دوازدهم» ندارد

۲ـ ج و د: وجود شی

۳ـ د: «و» ندارد.

۴ـ ج: «و» ندارد

۵ـ ب «و محقّقین» ندارد. /هـ: «و» اضافه دارد

۶ـ ج: «و متکلمین» ندارد/ هـ: «و» ندارد

۷ـ ج: «که» ندارد

۸ـ ج: «تفسیر» اضافه دارد

۹ـ د: جزئیه.

۱۰ـ ج: مجرد

۱۱ـ د: ماده.

۱۲ـ ج و هـ: جمله ی داخل پرانتز را ندارد

۱۳ـ هـ: کرده

۱۴ـ ج و هـ: باشند

۱۵ـ ج و هـ: جمله ی داخل پرانتز را ندارد

۱۶ـ ج و د: و هـ: «است» اضافه دارند

۱۷ـ ج: افلاطونی

۱۸ـ ج: کرده

۱۹ـ هـ: خالی

۲۰ـ هـ: و پوچ

قطعیه [۱]عقلیه و تقلیّه[۲] ابطال آن شده است[۳].

و ابن سینا و غیر او[٤] از حکما که[٥]منکر مثل‌اند حیران شده اند[٦] در علم ازلی ربّ العزّه[٧] از این جهت که، اگر مفهومات غیر متناهیه که در ازل معلوم[٨] ربّ العزّه اند[٩] موجود نباشند، لازم می‌آید تعلق علم بلا شیء محض.

و این باطل است بدیهتاً و اگر موجود باشند یا در آن وجود قائم به نفس[١٠] خواهند بود یا قائم به غیر و بر تقدیری که قائم به غیر باشند یا قائم به ذات ربّ العزّه (خواهند بود و یا قائم[١١] به غیر ذات ربّ العزّه)[١٢]و مفاسد جمیع احتمالات مذکوره واضح است و نیز چون معلومات ربّ العزّه غیر متناهی بالفعل است پس براهین[١٣] که ابطال تسلسل می‌کنند مثل برهان زوج و فرد که شعبه‌ای است از شعب[١٤] برهان تطبیق در آن جاری است وقتی‌که معلومات موجود باشند و این شبهه سبب این شده که جمعی گفته‌اند که ربّ العزّه در ازل عالم و سمیع و بصیر است؛ یعنی، به حیثیتی است که اگر شیء موجود شود علم و سمع و بصر تعلّق به او[١٥] می‌گیرند.[١٦]

و در کتاب توحید ابن[١٧] بابویه چند حدیث به حسب ظاهر موهم این معنی است و لیکن مراد این معنی نیست؛ از این جهت که، احادیث کثیره ناطقه [١٨] به این مضمون که علم ربّ العزّه قبل[١٩] از خلق اشیاء''عین علم او است بعد از خلق اشیاء''[٢٠] و هیچ نحو زیادتی و تفاوتی نیست به حدّ تواتر معنوی رسیده و[٢١] از این جهت که، هرگاه تعلق علم و سمع و بصر ازلی نباشد پس جهل در ازل لازم می‌آید (و نیز لازم می‌آید)[٢٢] که ایجاد معلول اوّل بی[٢٣] سبق علم به او شده [٢٤] باشد و هر دو معنی کفر است.

و فقیر سال‌ها در این مسئله متفکر بودم و رجوع به احادیث اهل البیت علیهم‌السلام و به افکار حکما و متکلّمین

۱ـ ج: «و» اضافه دارد

۲ـ د: نقلیه و عقلیه.

۳ـ د: «است» ندارد.

۴ـ د: آن.

۵ـ ج: علما /د: علما چون.

۶ـ د: شده.

۷ـ هـ: رب العالمین

۸ـ هـ: مفهوم

۹ـ د: رب العزتند.

۱۰ـ هـ: «خود» اضافه دارد

۱۱ـ الف و د: «قائم» ندارند. و ج: «قایم» ندارد

۱۲ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد

۱۳ـ د: براهینی.

۱۴ـ هـ: شعبهای

۱۵ـ د و هـ: به او تعلق.

۱۶ـ ج و د: گیرد

۱۷ـ هـ: بابن

۱۸ـ ج و هـ: ناطق

۱۹ـ د: بعد.

۲۰ـ ج: جمله ی داخل پرانتز را ندارد

۲۱ـ ب «و» ندارد.

۲۲ـ قسمت داخل پرانتز در ب نیست.

۲۳ـ ج: پی

۲۴ـ ج و د: «شده» ندارند.

می‌کردم تا آنکه سحری صانع عالم ـ جلّ جلاله ـ در دل فقیر انداخته[۱] که"لا شیء محض"آن است (که نه فی نفسه داشته باشد و نه حصول فی غیره و به عبارتی دیگر لا شیء محض آن است)[۲] که هستی قائم به او نباشد و نیز ملاحظه تعلق به او[۳] نگرفته باشد و[۴] بتواند[۵] بود که جمیع مفهومات کلیه و جزئیه مادیه و مجرّده غیر متناهیه در نفس ملاحظه ربّ العزّه باشند به این معنی که ملاحظه (تعلق به ایشان)[۶] گرفته باشد[۷] بی‌آن‌که ثبوت و حصول و هستی قیام به ایشان داشته باشد و این ملاحظه عین علم ربّ العزّه و عین ذات ربّ العزّه باشد؛[۸] همچنان‌که، مقرر شده که آثاری که از ماهیّات متوقف[۹] است بر ایشان در وجود ذهنی مترتب نمی‌شود چرا نتواند بود که در حصول در ملاحظه مشترکه بین کل[۱۰] متّصف به تشخصات و به امتیاز بعضی از بعض نباشد.

بلی،[۱۱] وامتیاز فی نفسه بعضی از بعض داشته باشد[۱۲] و چرا نتواند بود که در حصول در ملاحظه حلول در غیر نداشته باشد[۱۳]؛ یعنی، قائم به غیر نباشند و شخصی جوهری نیز نداشته باشند.

و آنچه مسلم است این است که هر موجود[۱۴] فی نفسه[۱۵] شخصی دارد قائم به غیر یا قائم به نفس[۱۶] امّا آنچه مجرّد حصول در ملاحظه داشته باشد[۱۷] و حصول فی نفسه[۱۸] نداشته باشد لا نسلم که منحصر در این دو قسم باشد.

و سید محقق جرجانی در حاشیه مطالع نقل کرده است که نزد محقّقین مدرک کلیات و جزئیات نفس ناطقه است؛ لیکن، جزئیات مادیه در حواس مرتسم می‌شوند نه در نفس ناطقه و این معنی مؤید احتمالی است که ذکر کردیم؛ از این جهت که، بنابراین معنی ماهیّات[۱۹] حاصله[۲۰] در ملاحظه نفس ناطقه[۲۱] قائم (به نفس ناطقه)[۲۲] نیستند

۱ـ ج و د: انداخت
۲ـ قسمت داخل پرانتز در الف و د نیست.
۳ـ ج و هـ: به او تعلق
۴ـ ج و د: «چرا» اضافه دارند
۵ـ د: نتواند.
۶ـ د: «به ایشان تعلق».
۷ـ ج و هـ: «باشد» اضافه دارد
۸ـ ب و د: «و» اضافه دارند. / هـ: باشند و
۹ـ د: متوقع.
۱۰ـ ج: کلی
۱۱ـ د: علی.
۱۲ـ د: باشند.
۱۳ـ ب «نکرده باشد» اضافه دارد. و ج و د و هـ: نکرده باشند
۱۴ـ ج و هـ: «و حاصل» اضافه دارد
۱۵ـ ج و د: «البته» اضافه دارند.
۱۶ـ ج و: «و» اضافه دارند.
۱۷ـ ج: باشند
۱۸ـ در متن الف به جای «فی نفسه» واژه «مخالفه» آمده است که در حاشیه به «فی نفسه تصحیح شده است.
۱۹ـ ج: مهیات
۲۰ـ د: «حاصلند ماهیات».
۲۱ـ د: «و» اضافه دارد.
۲۲ـ قسمت داخل پرانتز در ب نیامده است.

و بنا بر این احتمال که گفتم[۱] اعنی حصول مفهومات در ملاحظه الهی بی‌حصول فی نفسها[۲] ممکن است که حقیقت وجود اشیاء در ذهن ما همین مجرّد است[۳] حصول در ملاحظه ما باشد بی‌حصول فی نفسها[٤] پس ممکن است که علم[۵] به اشیاء نیز بر نهج علم ربّ العزّه باشد و[٦] بر این احتمال وجود ازلی مفهومات به[۷] طریق قیام است به ذات مقدس الهی؛ همچنان‌که، کیفیات نفسانیه قائم به نفس ناطقه‌اند و نه به طریق قیام[۸] این مفهومات است به انفسها همچو مثل افلاطونیه.

و فاضل دوانی بعد از آنکه نقل کرده است که ابن‌سینا[۹] در تحقیق وجود ازلی مفهومات که مناط علم ازلی الهی است شبهه ذکر کرده و در جواب آن شبهه حیران شده گفته که آن احتمال که بعضی از متأخّرین در وادی علم[۱۰] به اشیاء ذکر کرده جواب[۱۱] ابن سینا می‌شود.

و غرض فاضل دوانی[۱۲] احتمالی است که علامة المحقّقین قطب الملّة و الدّین الرازی ذکر کرده و محقّقین[۱۳]متأخّرین مثل علامه تفتازانی و سید محقق جرجانی و مولانا علی قوشجی در آن احتمال تابع علامة المحقّقین شده اند.

و توضیح این[١٤] مثال[١٥] این[١٦] است که اگر علم ما[۱۷] به اشیاء[۱۸] به این طریق باشد[۱۹] که کلیات و جزئیات مجرّده قائم به نفس ناطقه شوند و جزئیات مادیه قائم به حواس شوند، مفاسد بسیار لازم می‌آید؛ از آن جمله این‌که جمیع خصوصیات (شخصی خارجی)[۲۰] مشترک باشد[۲۱] میانه او و میانه شخصی[۲۲] قائم به ذهن؛ از این جهت که، مفروض این است که ملاحظه تعلق به جمیع خصوصیات خارجیه زید؛ مثلاً، گرفته و مفروض این است که تعلق ملاحظه به شیء منوط است به قیام آن شیء به نفس ناطقه یا به حواس.

۱ـ ج و د و هـ: گفتیم
۲ـ د: انفسها.
۳ـ ج ود و هـ: «است» ندارند. م هـ: عین
۴ـ د: انفسها.
۵ـ د: «ما» اضافه دارد.
۶ـ د: «بنا» اضافه دارد.
۷ـ هـ: «رب العزه» اضافه دارد
۸ـ ج: «و» اضافه دارد
۹ـ ج: ابوسینا.
۱۰ـ د: «ما» اضافه دارد.
۱۱ـ ج و د و هـ: «شبهه.» اضافه دارند.
۱۲ـ ج: دوان.
۱۳ـ د: «محققین» ندارد.
۱۴ـ د: آن.
۱۵ـ ج و د: مقال.
۱۶ـ ج: «این» ندارد./ هـ: انست
۱۷ـ ب «ما» ندارد.
۱۸ـ د: «باشد» اضافه دارد.
۱۹ـ د: «باشد» ندارد.
۲۰ـ د: «خارجی شخصی».
۲۱ـ هـ: باشند
۲۲ـ د و هـ: شخص.

و از آن[۱] جمله این‌که لازم می‌آید که جمیع مقولات به حسب وجود ذهنی از مقوله کیف شوند از این جهت که تعریفات کیف بر این تقدیر بر ایشان صادق است. و آثار کیف موجود است و نیز قوم علم را از جمله کیفیات نفسانیه شمرده‌اند و مفهومات بر این تقدیر هم علم‌اند و هم معلوم؛ چه که[۲] بر این تقدیر علم و معلوم متحد بالشخص و متغایر بالاعتبارند.

و از جمله مفاسد آنکه قوم گفته‌اند که نسبت میانه مقولات عین[۳] تباین کلّی است و بنابراین تقدیر تباین نسبیت[٤].

و از جمله مفاسد آن‌که قوم گفته‌اند که دو جنس عالی در یک مرتبه نمی‌باشند و مقولات[۵] عشر را جنس عالی کلّ افراد خود می‌دانند و این تقدیر خلاف این قواعد را لازم دارد.

و از جمله مفاسد[٦] آن‌که لازم می‌آید که مفهوم انسان را[۷] مثلاً، در وجود ذهنی هم شخصی[۸] باشد و هم کلّی.

و ازجمله مفاسد آن‌که علم را مثل شجاعت از موجودات خارجیه می‌دانند و معلومات را از موجودات ذهنیه پس چون (علم و معلوم)[۹] متحد بالشخص[۱۰] بالوجود باشند.

و از بعضی از این مفاسد جواب به تکلّف می‌توان داد و از اکثر نه پس وجود ذهنی را که قوم قائل به آن شده‌اند[۱۱]نحوی فرا باید[۱۲] گرفت که این مفاسد لازم نیاید[۱۳] این است باعث علامة المحقّقین و تبعه‌ی او بر این‌که قائل به این شده‌اند که ماهیّات[۱٤] در وجود ذهنی حاصلند در ذهن و قائم به ذهن[۱۵] نیستند.

و فاضل دوانی گفته که[۱٦] آن احتمال جواب شبهه ابن‌سینا می‌شود و اصلاً در مقام تحقیق آن احتمال و رفع[۱۷] مفاسد از آن احتمال نشده[۱۸] و چند شبهه بر آن احتمال به خاطر فقیر رسیده:

اوّل: آن‌که لازم می‌آید که مقولات تسع در وجود خارجی قائم به غیر باشند و در وجود ذهنی قائم به نفس[۱۹]

۱ـ هـ: «ان» ندارد

۲ـ ج: «هم» اضافه دارد.

۳ـ د و هـ: عشر.

۴ـ د و هـ: نیست.

۵ـ هـ: مقولات دو بار تکرار شده است

۶ـ ب «مفاسد» ندارد.

۷ـ ج: «را» ندارد.

۸ـ د: شخص.

۹ـ ج: دو معلوم.

۱۰ـ د و هـ: «و» اضافه دارد.

۱۱ـ هـ: قایل شده اند به ان

۱۲ـ هـ: باید فرا

۱۳ـ ج: نباید.

۱۴ـ ب «مهیات» دارد.

۱۵ـ د: «به ذهن» ندارد.

۱۶ـ ج: «که» ندارد.

۱۷ـ هـ: دفع

۱۸ـ ب: شده

۱۹ـ ج و د و هـ: «خود» اضافه دارند.

باشند[۱].

دوم:[۲] آن‌که لازم می‌آید که ماهیّات قائم به نفس باشند[۳] در وجود ذهنی.

سیم: آن‌که این نحو از حصول ازلی محتاج به جعل جاعل است و مفاسد آن بسیار است.

چهارم: آن‌که بعضی از محقّقین (دعوی بدیهه کرده است)[٤]در این‌که هر چه موجود شود می‌باید[٥] که هویت شخصیه داشته باشد پس بی[٦]هویت شخصیه چون ماهیّات حاصل در ذهن شوند.

پنجم: آن‌که دو مقدمه از ضروریات جمیع ادیان است[۷]"کان الله و لم یکن[۸] شیء" و دیگر آنکه[۹] موجودات سوی ربّ العزّه اوّل دارند و هرگاه که حصول این مفهومات در ازل باشد خلاف این دو مقدمه لازم می‌آید.

و جواب از کلّ[۱۰] به خاطر فقیر رسیده[۱۱]و حاصل جواب این[۱۲] است که:

کلام علامة المحقّقین را حمل کنیم بر آن[۱۳] احتمال که به خاطر فقیر رسید[١٤] در جواب شبهه ابن‌سینا و ملخص آن احتمال این است که فرق کنیم میانه حصول شیء فی نفسه و حصول شیء در ملاحظه و بگوییم که حصول شیء فی نفسه لازم دارد این را که شخص[۱۵] قائم باشد[١٦] به غیر یا به نفس خود و حاصل فی‌نفسه این است که وجود قائمّ به او نباشد[۱۷] بلکه ملاحظه تعلق به او گرفته باشد و بگوییم که ملاحظه ازلیّه عین ذات ربّ العزّه است و [۱۸]مفهومات در ازل حاصل فی نفسها[۱۹] نیستند تا تعدد قدما یا مفاسد دیگر لازم‌اید بلکه حاصلند در ملاحظه.

و اگر متوهمی گوید که حصول کتب در صندوق[۲۰] حصول فی نفسه کتب را:

جواب گوییم که ظرفیه در ما نحن فیه مجازی[۲۱] است و در کتب[۲۲] حقیقی[۲۳] است و این قیاس قیاس مع

۱ـ د: باشد.
۲ـ ج: «و» اضافه دارد.
۳ـ ج: «و» اضافه دارد.
۴ـ ج و د: «بدیهه کرده اند» / هـ: هدایه کرده اند
۵ـ ج: می باید.
۶ـ د: «پس بی» ندارد.
۷ـ ج: «یکی» اضافه دارد.
۸ـ ج: «معه» اضافه دارد.
۹ـ د: «جمیع» اضافه دارد.
۱۰ـ د: «نیز» اضافه دارد.
۱۱ـ د: میرسد.
۱۲ـ ج: «آن» اضافه دارد.
۱۳ـ د و هـ: این.
۱۴ـ د: رسیده.
۱۵ـ ج و د: «باشد» اضافه دارند. / هـ: شخصی باشد
۱۶ـ د: «باشد» ندارد.
۱۷ـ ب و د: باشد. / د: «وحاصل در ملاحظه این است که وجود قائم به او نباشد» اضافه دارد.
۱۸ـ د: «عین علم رب العزه است» اضافه دارد.
۱۹ـ ج: انفسها.
۲۰ـ ج و د: «لازم دارد» اضافه دارند.
۲۱ـ د: مجاز.
۲۲ـ ج: «و صدوق» اضافه دارد. / د: «و صندوق» اضافه دارد.
۲۳ـ ج: حقیقت.

الفارق است و معلوم است که مرتبه مجیب از شبهه منع[۱] است و او را احتمال کافی است؛ لیکن، ثبوت علم[۲] ازلی ربّ العزّه به مفهومات غیر متناهیه بالفعل برهانی است قطعی[۳] جهت وقوع این احتمال که اگر این احتمال حقّ نباشد مفاسد بسیار لازم می‌آید.

ومعلوم است که قیام وجود ازلی به مفهومات محال است؛ همچنان چه، معلوم است که تعلق ملاحظه ازلی به ایشان محال نیست. پس، اگر حقیقت موجود در ذهن این باشد که وجود قائم به او باشد نفی علم ازلی لازم می‌آید[٤] پس معلوم شد که حقیقت وجود ذهنی تعلق ملاحظه است به مفهومات و بعد از آن‌که دانستی که وجود در ملاحظه لازم ندارد وجود در خارج ملاحظه را پس بدآن‌که ملاحظه ازلی فرض اشیاء است نه وجود اشیاء به حسب نفس‌الامر چه[٥] به همین ملاحظه[٦] که[۷] صوادق حاصلند در علم ازلی کواذب نیز حاصلند.

و فاضل دوانی خیال کرده است که وجود در ملاحظه از انحای وجود اشیا است در نفس‌الامر و بنابراین خیال گمان کرده است که ارتفاع نقیضین از ماهیت من حیث هی ارتفاع نقیضین به حسب نفس‌الامر است.

و فقیر را دو دلیل به خاطر رسید[۸] بر[۹] اینکه وجود شیء[۱۰] در ملاحظه از انحای وجود شیء به حسب نفس‌الامر نیست:

دلیل اوّل آن‌که وجود شیء در ملاحظه فرض آن شیء است و وجود در نفس الأمر[۱۱] این[۱۲] است که منوط به فرض فارض نباشد و معلوم است که فرض شیء لازم ندارد تحقق آن شیء را در خارج فرض و لهذا ذهنی فرضی را قوم ماده افتراق ذهنی[۱۳] از نفس‌الامر دانسته‌اند.

دلیل دوم آن‌که قضایای کاذبه مثل زوجیّت خمسه ملاحظه ذهن ظرف ایشان است و نفس‌الامر ظرف ایشان نیست و بباید دانست که وجود اشیا در مشاعر دو قسم است یک قسم وجود در ملاحظه مثل (زوجیّت اربع)[١٤] و یک قسم وجود در خارج ملاحظه مثل زوجیّت اربعه و در هر دو قسم نفس‌الامر ظرف وجود است؛ از این جهت

۱ـ ج: منیع.
۲ـ ب «ازلی» ندارد.
۳ـ ج: قطع.
۴ـ هـ: نیاید
۵ـ د: «که» اضافه داد.
۶ـ ج و د: «همچنانچه» اضافه دارند.
۷ـ د: «که» ندارد.
۸ـ ج و د: رسیده.
۹ـ ب و ج و د: «بر» ندارند. / ج «جهت» اضافه دارد.
۱۰ـ ج و د: «شیی» ندارند.
۱۱ـ الف «الأمر» ندارد.
۱۲ـ ج: آن.
۱۳ـ د: ذهن.
۱۴ـ ج و د وهـ: زوجیه خمسه.

که، هیچ یک از این دو وجود منوط به فرض فارض نیست و در قسم ثانی ظرف[1] موجود نیز[2] است به خلاف قسمت[3] اوّل.

و این معنی سبب خبط فاضل[4] دوانی شده و فقیر سال‌ها متفکر بودم در این‌که مفهومات غیر متناهیه در علم ازلی ربّ العزّه موجودند بالفعل اجمالاً و امتیاز فی نفسه (بعض از بعض) [5]دارند اگرچه متّصف به امتیازات نیستند در این وجود به اتفاق محقّقین[6] حکما و متکلّمین؛ از این جهت که، این وجود شخصی مشترک است میانه جمیع مفهومات و اتّصاف به امتیازات از توابع (خود ذات)[7] مختصه به مفهومات است و این مفهومات از قبیل غیر متناهی به معنی''لا یقف ''[8] نیست به خلاف عدد اتّصاف[9] جسم متصل واحد؛ مثلاً که از قبیل غیرموجود[10] متناهی به معنی لا یقف است؛ از این جهت که، کل مراتب اعداد در او[11] نیست بالفعل اجمالاً و نیز ممکن نیست که موجود شود و[12] در علم ازلی ربّ العزّه جمیع مراتب اعداد [13]موجود است بالفعل.

پس سبب اینکه براهین ابطال تسلسل مثل برهان [14]زوج و فرد در این موضع جاری نیست چه باشد تا این[15] که متفطن به[16] این دقیقه شدم که وجود ازلی مفهومات در علم ربّ العزّه وجود در ملاحظه ربّ العزّه است نه وجود فی انفسها و غیر متناهی[17] لا یقف دو فرد دارد مثال [18] یک فردش حوادث متعاقبه است در جانب ابد و آن[19] به این طریق است که هر مرتبه از عدد که محصور است بین حاصرین[20] موجود خواهد شد و مرتبه که غیر محصور باشد[21]، مو و مثال فرد دیگرش اجزاء جسم متصل واحد است و آن به این طریق است که منشأ (بالفعل[22] (انتزاع هر مرتبه از عدد که محصور است بین حاصرین[23])[24] وجود نخواهد شد هرگز.

۱ــ ج «نیز» اضافه دارد.
۲ــ هــ: نیز موجود
۳ــ ج و هــ: قسم.
۴ــ ج: «فاضل» ندارد.
۵ــ د: «از بعض بعض»
۶ــ ج و د و هــ: «از» اضافه دارند.
۷ــ ج: وجود است. د: وجودات.
۸ــ ب: لا تقف
۹ــ ج: «و» اضافه دارد.
۱۰ــ ج و د و هــ: «موجود» ندارند.
۱۱ــ د: «موجود» اضافه دارد.
۱۲ــ هــ: «و» ندارد.
۱۳ــ ج: «که» اضافه دارد.
۱۴ــ هــ: «برهان» ندارد
۱۵ــ ب و د: آن
۱۶ــ ج و د: «به» ندارند.
۱۷ــ هــ: «بمعنی» اضافه دارد
۱۸ــ هــ: «مثال» ندارد
۱۹ــ د: این.
۲۰ــ ج: حاضرین.
۲۱ــ ج و هــ: است.
۲۲ــ ج ود و هــ: «بالفعل» ندارند.
۲۳ــ ج: حاضرین.
۲۴ــ هــ: جمله داخل پرانتز را ندارد

در او بالفعل موجود است و ممکن[1] و غیر متناهی به معنی دیگر آن است که جمیع مراتب محصوره بین حاصرین[2] (در او موجود شده باشد)[3] بالفعل و نیز مرتبه غیر[4] محصوره موجود[5] باشد.

۱ـ د: «و ممکن» ندارد.
۲ـ ج: حاضرین.
۳ـ ج: «دروجود موجود شده».
۴ـ ج: «غیر» ندارد.
۵ـ ج: «شده» ندارد.

فایده سیزدهم[1]

[محقّقین فلاسفه ذکر کرده‌اند که ربّ العزّه در ازل عالم است به اشیا بر وجه کلی نه بر وجه جزئی]

و جمعی از متکلّمین حمل کلام ایشان بر این معنی کرده‌اند که ربّ العزّه عالم[2] به هویّات شخصیه نیست و این معنی خلاف ادلّه عقلیه و خلاف (ضرورت جمیع)[3] ادیان[4] است و جمعی دیگر از متکلّمین توجیه کلام فلاسفه به دو طریق کرده‌اند و آن[5] دو طریق در کتب[6] کلامیه مذکور است و بنا بر آن دقیقه که ما ذکر کردیم توجیه[7] ثالثی ظاهر نشد[8] و آن این است که مفهوم[9] آن[10] در وجود علم[11] ازلی متّصف به تشخصات و به هیچ صفتی نیستند.

۱ـ ج: واژه «فایده سیزدهم» ندارد.
۲ـ ج: «عالم» ندارد. / د: «به» ندارد.
۳ـ ج: «ضروری جمعی»
۴ـ د: ارباب.
۵ـ د: این.
۶ـ د: «در کتب» ندارد.
۷ـ ب: توجیهی
۸ـ ج و د و هـ: شد.
۹ـ د و هـ: مفهومات.
۱۰ـ د و هـ: «آن» ندارد.
۱۱ـ ج و د و هـ: علمی

فایده چهاردهم[1]

[در این‌که علم ربّ العزّه به جمیع اشیا عین علم او است به ایشان قبل از خلق اشیا]

احادیثی که به طریق اهل بیت علیهم‌السلام منقول[2] است، صریح است در این‌که علم ربّ العزّه به[3] جمیع مفهومات بعد از خلق[4] اشیاء عین علم او است به ایشان قبل از خلق اشیا و هیچ وجه تفاوتی[5] نیست.

پس معلوم شد که آن چه در کلام حکما و جمعی از علماء اسلام مذکور است که ربّ العزّه دو علم دارد یکی حصول اجمالی و آن عین ذات است و مقدم است بر خلق[6] اشیاء و دیگری حضوری تفصیلی و آن عین اشیا است خلاف حقّ است.

۱ـ ج: واژه «فایده چهاردهم» ندارد.

۲ـ د: مذکور.

۳ـ د: در.

۴ـ ب: حلق

۵ـ ج و دو هـ: تفاوت.

۶ـ ب: حلق

فایده پانزدهم[1]

[ردّ این‌که اشیا حاصل شوند در ذهن بی‌قیام به ذهن]

بعد از آن‌که قطب الملة و الدین الرازی قرع سمع مردم به آن احتمال کرده است که اشیا حاصل شوند در[2] ذهن بی‌قیام به ذهن و جمعی از محقّقین علماء جرجان[3] مثل علامه تفتازانی و سید جرجانی و مولانا علی قوشجی چون آن احتمال را صحیح دانسته‌اند موافق او شده‌اند و[4] فاضل دوانی و سید شیرازی حرکت قهقهری (کرده‌اند و)[5] انکار آن[6] کرده‌اند و از عجایب آن‌که فاضل دوانی تارةً انکار آن کرده[7] در بعضی از تصانیف و تارةً متشبث به آن[8] شده در جواب شبهه[9] ابن سینا.

و حقّش این است که اتمام آن احتمال به آن دقیقه می‌شود که در جواب شبهه ابن سینا به خاطر فقیر رسیده و بی[10] آن دقیقه بحث بسیار بر[11] آن می‌آید چنانچه گذشت.

و بعد التیا و التی فاضل دوانی اختیار آن[12] کرده که ماهیّات[13] قائم به اذهان می‌شوند و علم و معلوم متحد بالشخصند[14] مغایر بالاعتبار و ماهیت[15] ایشان در ذهن به یک اعتبار متّصف به (کلیه است)[16] و به یک اعتبار متّصف به جزئیه است[17] و علم از مقوله کیف است مجازاً و هیچ تأمّلی[18] نکرده که تعریفات کیف و آثار کیف

۱ـ ج: واژه «فایده پانزدهم» ندارد.
۲ـ ج: «در» ندارد.
۳ـ د: جرجانی.
۴ـ الف /ج «و» ندارند.
۵ـ ج: گرده.
۶ـ د: او.
۷ـ ج: «و» ندارد.
۸ـ د: او.
۹ـ ج: «شبهه» ندارد.
۱۰ـ الف: پی.
۱۱ـ د: به.
۱۲ـ ج و د و هـ: این.
۱۳ـ هـ: مهیات
۱۴ـ ج و هـ: «و» اضافه دارد.
۱۵ـ ج: مهیه
۱۶ـ د: کلیات.
۱۷ـ ج و د: «است» ندارند./ ب: به جزئیه متصف است.
۱۸ـ ج: تامل

همگی این جا جاری است.

و نیز قوم از جمله کیفیات نفسانیه علم را شمرده‌اند و نیز از این غافل شده‌اند[۱] که لازم می‌آید که جمیع خصوصیات زید[۲] موجود در خارج مشترک باشد میانه او و میانه شخص قائم به مشاعر و این خلاف بدیهه است سیّما به مذهب او که شخص[۳] خارجی را عین خلطه[٤] به نحو وجود خارجی می‌داند.[۵]

پس لازم می‌آید که زید در وجود ذهنی مخلوط بوجود خارجی باشد و سید شیرازی اختیار این کرده است که ماهیّات قائم به ذهن است و ذهن مزرعه‌ی کیف است:

هر آن[٦] چیز که در او کشته شود کیف بار می‌آورد.

و فاضل دوانی چند بحث بر او کرده همگی وارد است:

و از آن جمله آنکه انقلاب حقیقت لازم می‌آید.

و از آن جمله آنکه[۷] خلاف مفروض لازم می‌آید بواسطه آن‌که مفروض این است که ماهیت[۸] ایشان[۹] مثلاً، در ذهن موجود است.

و از آن جمله آنکه مقتضای دلیل وجود ذهنی این است که نفس ماهیّات موجود شوند نه آن[۱۰] که منقلب به حقیقت دیگر شوند.

به همه حال بعد از آن‌که آن دو فاضل حرکت قهقهری کرده‌اند[۱۱] و عدول کرده‌اند[۱۲] از طریقه محقّقین و[۱۳] مورد مفاسد شدند[۱٤].

۱ـ ج: شده.

۲ـ هـ: «درخارج» اضافه دارد

۳ـ ج تشخیص./ د: تشخصی.

۴ـ د: خلط.

۵ـ ج: میدانند.

۶ـ ب /ج/ د «آن» ندارند.

۷ـ ب «یک»

۸ـ د: ماهیه.

۹ـ ج و د: انسان.

۱۰ـ ج: این

۱۱ـ د: کردند.

۱۲ـ د: کردند.

۱۳ـ د: «و» ندارد.

۱۴ـ الف و د: شده اند.

فایده شانزدهم[1]

[ردّ سخن فاضل دوانی در ردّ کلام سلطان المحقّقین نصیرالملة و الدین]

سلطان المحقّقین نصیرالملة و الدین[2] ـ قدس سره ـ فرموده‌اند که صانع عالم مبدأ جمیع ماهیّات است نسبت[3] بعضی بی‌واسطه و نسبت بعضی به واسطه پس از آن[4] حیثیت در ازل عالم است به جمیع.

و فاضل دوانی چون قلیل البضاعه بوده است در علوم چنانچه گذشت در تحقیق سالبة المحمول و قلیل التفکر بوده[5] است[6] در غوامض مباحث چنانچه[7] از مباحث سالفه[8] معلوم شد و میل بسیار داشته است[9] که اعتراض بر قوم کنند[10] در این مبحث ده بحث یا زیاده بر سلطان المحقّقین و برهان المدقّقین[11] کرده و جمیع بحث‌های او[12] مبنی بر این است که حیثیت را در کلام نصیرالملة و الدین حمل به حیثیت تقییدی کرده و حال آن‌که مراد تعلیل است.

و حاصل کلام نصیرالملة و الدین این است که چون صانع عالم ـ جلّ جلاله و عظم شأنه[13] ـ در ازل متمکن است از این‌که جمیع ماهیّات از او فایض شوند بعضی بی‌واسطه و بعضی به واسطه به طریق قدرت و اختیار پس ذات مقدس او قبل از خلق اشیا عالم است به جمیع که اگر عالم نباشد آن تمکن نخواهد داشت و این معنی در

۱ـ ج: واژه «فایده شانزدهم» ندارد.
۲ـ هـ: «الدین» ندارد.
۳ـ هـ: «به» اضافه دارد.
۴ـ ج و هـ: این.
۵ـ ج: بود.
۶ـ ج و هـ: «است» ندارند.
۷ـ ب «چنانچه» ندارد.
۸ـ ج: سابقه.
۹ـ ج: «است» ندارد. / هـ: داشته اند.
۱۰ـ ج: کند.
۱۱ـ هـ: «و برهان المدقّقین» ندارد.
۱۲ـ ج: «او» ندارد.
۱۳ـ هـ: سلطانه.

غایت[1] صحت است و فاضل دوانی حمل کلام بر این کرده که حیثیت[2] مبدأئیّه[3] غیر[4] حیثّیت[5] عالمیه است.

۱ـ ج و هـ: نهایت.
۲ـ هـ: حیث.
۳ـ ج و د: میدانست.
۴ـ ج و هـ: عین.
۵ـ هـ: «حیثیت» ندارد.

فایده هفدهم[1]

[در حق بودن آراء سلطان المحقّقین نصیرالملۀ و الدین و قطب الملۀ و الدین الرازی و کسانی که تابع ایشان شده‌اند]

فقیر بعد از آن‌که علوم عقلیه و شرعیه و لغویه را از اکمل[۲] علما[۳] رحمه الله تعالی اخذ کردم سال‌ها در حرمین شریفین سر به گریبان فکر فرو بردم[٤] در مقام نقد مباحث شدم آخرالامر ظاهر شد که در مراتب علوم[٥] عقلیه آن چه[٦]سلطان المحقّقین نصیرالملة و الدین یا به خاطر[۷] قطب الملة و الدین الرازی رسیده و متأخّرین مثل (علامه تفتازانی و صاحب مواقف)[۸] و سید المحقّقین و سند المدققین[۹] سید شریف جرجانی و علامه قوشجی تابع ایشان شده‌اند حقّ آن است و محدثات فاضل دوانی و[۱۰] خیالات سید شیرازی که[۱۱] فی الحقیقه عدول از آن[۱۲] تحقیقات است همگی پوچ است و سبب این مراتب آن است که آن جماعت کثیرالبضاعت بوده‌اند در علوم و اذهان مستقیمه داشته‌اند و همت ایشان مصروف بوده[۱۳] بر تحقیق مباحث نه بر اعتراض بر[١٤] قوم و مشغول به تصانیف[١٥]و این معانی در این دو فاضل مفقود است.

و دو کتاب است که در بلاد عجم تعلیم و تعلم آن شایع شده؛ یکی شرح جامی بر کافیه ابن حاجب و یکی

۱ـ ج: واژه «فایده هفدهم» ندارد.
۲ـ هـ: کمل.
۲ ـ ج و د: زمان. /هـ: «زمان» اضافه دارد.
۳ ـ ج وهـ: «و» اضافه دارند.
۴ ـ ج: «علوم» ندارد./هـ: علم
۶ـ هـ: «به خاطر» اضافه دارد.
۶ ـ ج: «علامه المحققین» اضافه دارد.
۷ ـ ج و د وهـ: «صاحب مواقف وعلامه تفتازانی»
۸ ـ ب: الدققین.
۹ ـ د: «و» ندارد
۱۰ ـ ج: «که» ندارد.
۱۱ ـ ج: این.
۱۲ ـ ج: بود.
۱۴ـ هـ: «بر» ندارد.
۱۵ـ ج و هـ: «بعدازانتفاع ازعلوم شده اند»./ د: «بعداز تصنع از علوم شده اند» اضافه دارد

حواشی دوانی بر شرح تجرید.

و با آنکه اکثر فضلای عجم ادراکات عالیه دارند عایق[۱] ایشان از (تحصیل حقّ[۲] این دو کتاب است) [۳].

در اوایل سنّ شرح جامی بر کافیه و بعد از آن حواشی[٤] دوانی و چون همت شیطان مصروف [٥]بر اغوای بندگان است این مراتب مستند به[٦] تدبیرات ایشان است خذله الله تعالی.

و احسن طریق در این ازمنه جهت تحصیل علوم این است که در اوایل سنّ اوقات صرف تصانیف ابن مالک و ابن هشام و خالد ازهری شود و بعد از (آن صرف شرح رضی و بعد از آن صرف احادیث لکن شرط آن[۷]که) [۸]جمیع (این فنون)[۹] از افواه رجال اخذ کرده[۱۰] شود نه (آنکه خود به) [۱۱]خود مطالعه کتب کند[۱۲]''فان لکلّ علم اسرار لا یطّلع [۱۳]علیها[۱٤]من الکتب'' و ''**ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يؤْتِيهِ مَنْ يشَاءُ**''. [۱٥]

و صاحب ادراک تام[۱٦] اگر فرصت داشته باشد اوقات صرف تصانیف سید محقق جرجانی که فی الحقیقه تحریر خلاصه مطالب منقّحه قوم است مثل حاشیه مطالع و حاشیه شرح قدیم و شرح مواقف وشرح جدید مولانا علی قوشجی نیز بکند و اگر نداشته باشد توجه به این مراتب قبیح است عقلاً حرام است شرعاً.

و اما صرف عمر در علوم ریاضیه زیاده بر قدر معرفت قبله و اوقات صلوات[۱۷] تضییع عمر است و فی الحقیقه ریاضیات داخل علوم عقلیه نیست داخل حسّیه است[۱۸] از این جهت است که در او عقلاً افکار متناقضه نکرده‌اند.

۱ـ ج: علایق.
۲ـ ج و د: علوم حقه ضروریه.
۳ـ هـ: «این دو کتاب است»
۴ـ ج و د: حاشیه.
۵ـ د: «مصروف» ندارد
۶ـ ج: «به» ندارد.
۷ـ ج و د: این.
۸ـ هـ: «صرف احادیث لکن به شرط»
۹ ـ د: «این فنون» ندارد/ د: «مراتب» اضافه دارد
۱ ـ د: «کرده» ندارد
۲ ـ د: نه اینکه حد خود
۱۲ـ ج و د: کنند.
۱۳ـ هـ: یقطع.
۵ ـ د: «علیها» ندارد
۱۵ـ سوره مائده: آیه ۵۴؛ سوره حدید: آیه ۲۱
۱۶ـ ج و د: عالی.
۱۷ـ ج و د وهـ: «پس» اضافه دارند.
۱۸ـ ج و د وهـ: «و» اضافه دارند.

فایده هجدهم[1]

[در تحقیق ممتنع الوجود و ممکن الوجود و العدم و واجب الوجود]

در[2] فواید سابقه معلوم شد که فعلیّت ماهیّات و وجود فی نفسه ماهیات و وجود خارجی ماهیّات یکی است و فهمیده شد (که حصول ماهیّات در ملاحظه مجرّدات فعلیّت ماهیّات نیست بلکه فرض و اعتبار ایشان است و فهمیده شد)[3] که حقیقت[4] وجود ذهنی وجود در ملاحظه عالم است بی‌ارتسام و قیام به عالم.

پس بدآن‌که آنچه ممکن است که دانسته شود به کنه یا به وجه او را حکما و متکلّمین چنین[5] قسمت کرده‌اند که یا[6] ذات آن[7] این[8] است از این‌که موجود شود یا از اینکه معدوم شود یا *(ابی؟)* از هیچ کدام[9] نیست. پس اوّل را ممتنع الوجود نام نهاده‌اند: مثل، اجتماع نقیضین و ثانی را واجب الوجود و مصداقش منحصر است در ذات مقدس صانع عالم ـ جلّ جلاله ـ و ثالث را ممکن الوجود و العدم مثل روح‌القدس و جبرئیل و سائر ملائک و نفوس ناطقه انسانیه و (افلاک و جن)[10] و عناصر اربعه و موالید ثلاثه.

و باید دانست[11] آن چه ممکن الوجود و العدم است اگر تخلیه او کند؛ یعنی، هیچ فاعلی در او اثر نکند یا معدوم خواهد بود یا[12] موجود پس بنابر تقدیر اوّل وجود او محتاج است به تأثیر فاعل و معلوم است که تأثیر شیء در نفس خود محال است پس محتاج خواهد بود به تأثیر فاعلی[13] در او و بنا بر تقدیر ثانی عدم او محتاج به تأثیر

۱ـ ج: واژه «فایده هجدهم» ندارد.
۲ـ ج: از.
۱۲ ـ د: جمله داخل پرانتز را ندارد
۴ـ ج و د وهـ: «علم» اضافه دارند. /هـ «و» اضافه دارد.
۵ـ ج: «چنین» ندارد.
۶ـ هـ: ما.
۷ـ ج و د: او.
۸ـ هـ: ابی.
۹ـ ج و د: یک
۱۰ـ ج و د: «جن وافلاک».
۱۱ـ د: «که» اتضافه دارد
۱۲ـ هـ: با.
۱۳ـ ج و د: غیر.

فاعلی[۱] خواهد بود و معلوم است که تأثیر در اعدام ممکن نیست پس مصداق تأثیر فاعل اینجا مدافعه فاعل خواهد بود به ذات پس وجود او موقوف خواهد بود بر رفع[۲] مدافع؛ همچنان‌که،[۳] بردن[٤] اجسام ثقال[۵] حول مرکز موقوف است بر رفع قاسر و معلوم است که هر چه موقوف است بر رفع مانع موقوف است بر تأثیر فاعل و معلوم است که تأثیر شیء در نفس[٦] محال است و به این دلیل شبهه این‌که ممکن به[۷] اولویت ذاتیه موجود[۸] شود، باطل شد.

و به خاطر فقیر چند دلیل به[۹] جهت ابطال اولویت ذاتیه رسیده اکتفا به ذکر دو دلیل در این رساله می‌شود:

پس دلیل دوم آن‌که ممکن الوجود بر تقدیر تخلیه اگر معدوم باشد وجودش محتاج به تأثیر فاعلی[۱۰] خواهد بود و اگر موجود باشد حال (غائی او)[۱۱] آن است[۱۲] که ذات او[۱۳] علّت تامه وجود او است یا علت ناقصه پس تقدیر اوّل لازم می‌آید که ممکن العدم نباشد و بنابر ثانی لازم می‌آید که محتاج به غیر باشد و[۱٤] معلوم است که هر محتاج به غیر محتاج است به[۱۵] تاثیر فاعل.

۱ـ ج و د وهـ: فاعل.
۲ـ ج و د: دفع.
۳ـ الف و ب و ج و د: همچنان چه.
۴ـ ج و د: بودن.
۵ـ ج: «در» اضافه دارد.
۶ـ ج: «خود» اضافه دارد.
۷ـ هـ: «ممکن به» ندارد.
۸ـ ج: «خود» اضافه دارد.
۹ـ ج وهـ: «به» ندارند.
۱۰ـ ج وهـ: فاعل.
۱۱ـ ج و د وهـ: «خالی از».
۱۲ـ ج و د وهـ: نیست.
۱۳ـ ج: «او» ندارد.
ـ د: «و» ندارد
ـ ب و ج و هـ: بر

فایده نوزدهم[1]

[در تحقیق غیر متناهی و تسلسل]

غیر متناهی در کلام قوم به دو معنی آمده یک معنی آحاد کثیره که نزد حدّی وقوف نکند و (مجموع معینی نداشته باشد و مراد به مجموع معین مجموعی است که قابل زیاده و نقصان نباشد؛ مثلاً، یک سال مجموع معین است و از حال تا دخول حال[2])[3] مجموع معین نیست و از جهت امتیاز این معنی از معنی دیگر قوم این را غیر متناهی به معنی لا یقف گفته‌اند و معنی ثانی را تسلسل و معنی دوّم[4] این است که آحاد کثیره را[5] که نزد حدّی وقوف نکند و مجموع معین[6] داشته باشد و افراد معینی.

دوّم[7] جزئیات حقیقیه‌اند و افراد معنی اوّل همیشه[8] کلّی است اصلاً جزئی حقیقی[9] نمی‌باشد[10] و به وجه دیگر غیر متناهی به معنی لا یقف آحادی است که توقف نکند نزد حدّی و مجموعش تجاوز نکرده باشد از مراتب متناهیه عدد و غیر متناهی به معنی دیگر مجموع آحادی است که تجاوز کرده باشد از جمیع مراتب متناهیه عدد.

و قوم اتفاق کرده‌اند بر اینکه غیر[11] متناهی به معنی لا یقف افراد متحققّه بسیار ندارد؛[12] و[13] سبب اینکه براهین ابطال تسلسل در او جاری نیست (این است)[14] که مجموع معنی[15] ندارد و حقیقت او معنی است کلی و غیر

۱ـ ج: واژه «فایده نوزدهم» ندارد.

۱ ـ د: حاج

۳ـ هـ: قسمت داخل پرانتز راندارد.

۳ ـ ب: دویم

۵ـ ج و د: «را» ندارد.

۶ـ ج و د وهـ: معینی.

۷ـ ب: دویم

۸ـ ج: همه./هـ «اول همیشه» ندارد

۹ـ هـ: «حقیقی» ندارد.

۱۰ـ هـ: نباشد.

۱۱ـ د: هر

۱۲ـ ج و د و هـ: دارد.

۱۳ـ ج: «و» ندارد.

۱۴ـ قسمت داخل پردانتز در ب نیست.

۱۵ـ د: معین /هـ: معینی

متناهی به معنی لا یقف در بعضی صور منشأ انتزاع[۱] موجود بالفعل دارد و از[۲] آن منشأ انتزاع غیر متناهی (به معنی)[۳] لا یقف موجود نیست بالفعل نه اجمالاً و نه تفصیلاً که اگر مثلاً، در جسم متصل واحد انصاف غیر متناهیه[٤] موجود باشد بالفعل به وجود کل[٥] حصر غیر متناهی بین حاصرین[٦] لازم می‌آید[۷] مصداق غیر متناهی به معنی لا یقف منحصر است در امور استقبالیه متعاقبه[۸] و آن[۹] دو قسم است یک قسم امور استقبالیه متعاقبه انتزاعیه[۱۰] مثل تحلیلات[۱۱] متصل واحد به اجزا و یک قسم غیر انتزاعیه مثل حوادث متعاقبه در جانب ابد.[۱۲]

و[۱۳] اگر کسی گوید که انصاف غیر متناهی در جسم متصل واحد بالفعل موجودند به وجود کل اجمالاً و دلیل بر[١٤] این است که اجزاء متصل واحد متّصف به صفات متضاده می‌شوند در آن واحد مثلاً[١٥] یک نصف ماء (واحد متصل)[١٦] حارّ است و یک نصف[١٧] بارد است و حس و بدیهه نیز به این معنی حاکم است؛ و نیز بدیهی است که فرقی نیست میانه اجزاء اولّیه و ثانویه وهکذا الی غیر النهایه پس همگی موجودند[١٨] به وجود کل اجمالاً.

جواب[۱۹] او چنین گوییم که تقسیم متصل واحد به نصفین و تقسیم نصف او به نصفین وهکذا الی غیر النهایه منوط است بر حصول امتیاز احد نصفین از دیگری؛[۲۰] از این جهت که، تعدد بی[۲۱] امتیاز ممکن نیست و امتیازات اتّصاف بعضی از بعض[۲۲] از حوادث متعاقبه است و منقطع می‌شود به انقطاع اعتبار.

پس این مقدمه ممنوع است که اتّصاف غیر متناهیه در متصل واحد موجود است[۲۳] تعدد فرع حصول امتیاز است[٢٤] و در بعضی از مراتب[۲۵] دیگر حاصل نیست پس قسمت عقلی نیز در آن مراتب ممکن نیست؛ از این

۱ـ ج و د: انتزاعی.
۲ـ ب /ج / هـ: در
۳ـ ج: «به معنی» ندارد.
۴ـ هـ: متناهی.
۵ـ ج: کلی.
۶ـ ج و د: حاضرین.
۷ـ د: «و» اضافه دارد
۸ـ د: مستقبله الیه متعاقبه
۹ـ ب: این /د: او
۱۰ـ ج: انتزاع.
۱۱ـ ج و هـ: «خسم» اضافه دارند.
۱۲ـ ج: آینده.
۱۳ـ ج: «و» ندارد.
۱۴ـ ج: «این» اضافه دارد.
۱۵ـ ج و هـ: مثل.
۱۶ـ ج و د وهـ: «متصل واحد».
۱۷ـ ج و د: نصفش.
۱۸ـ ج و: بالفعل./ هـ: «بالفعل» اضافه دارد.
۱۹ـ هـ: و جواب
۲۰ـ ج: دیگر.
۲۱ـ الف و ب و ج: پی
۲۲ـ ج و د: بعضی.
۲۳ـ ج و هـ: «احتمال آن هست که متعدد نیست زیرا که» اضافه دارند./د: و سد منع اینست که
۲۴ـ ج و د: «به حسب اعتبار عقلیه امتیاز حاصل است» اضافه دارد.
۲۵ـ هـ: «به حسب اعتبار عقلیه امتیاز حاصل است ودر بعضی از مراتب» اضافه دارد.

جهت که، امتیازات منقطع می‌شود به انقطاع اعتبار و قوم در تحقیق معنی ثانی اختلاف کرده اند.

پس مذهب فلاسفه این است که یک قسم از معنی ثانی ممتنع است و آن تسلسل در امور مجتمعه مرتبه[۱] است و باقی اقسام ممکن است و باعث ایشان را براین فرق[۲] این است که گمان کرده‌اند که براهین که در زمان ایشان به ظهور رسیده بود جهت ابطال تسلسل مثل برهان تطبیق و برهان تضایف مخصوص است به ابطال این قسم.

و مذهب متکلّمین این است که جمیع اقسام[۳] معنی دوم ممتنع است و باعث ایشان را بر این قول دو چیز است یکی آنکه به اندک تصرفی براهین قدما را در جمیع اقسام جاری کرده‌اند به این طریق که فرض اجتماع در وجود کرده‌اند یا فرض‌ترتب کرده‌اند یا بدل‌ترتب نوعی دیگر از امتیاز ذهنی فرض کرده‌اند و گفته‌اند که این مفروضات مظهر حال[٤] است نه ملزوم حال[٥] و دیگری آنکه[٦] از روی برهان تطبیق برهان دیگر استخراج کرده‌اند به این طریق که اگر امور متسلسله موجود[٧] باشد به طریق اجتماع یا تعاقب[۸] مرتبه (یا غیر مرتبه)[۹] یعنی بعضی علت بعضی باشند یا نه چون مجموع معین مشخص[۱۰] دارد[۱۱] اگر این مجموع معین زوج است لازم می‌آید که فرد هم[۱۲] باشد به این طریق که تقسیم این سلسله می‌کنیم به سه سلسله متساویه متشابکه از جانب مبدأ الی غیر النهایه و[۱۳] حاصل کلام[١٤] اگر تسلسل موجود باشد لازم می‌آید اجتماع نقیضین؛ یعنی، (مجموع سلسله)[۱۵] هم زوج باشد و هم فرد و چون غیر متناهی متعاقب در جانب ابد مجموع معین مشخص ندارد و[١٦] براهین ابطال تسلسل در او جاری نیست و آثار ربّ العزّه در جانب ابد هرگز منقطع نیست؛ لیکن، وجود مجموع ابد در نفس خود و وجود مجموع[۱۷] که مشتمل باشد بر جمیع آن چه ممکن است[۱۸] در جانب ابد ممتنع ذاتی است؛ از این جهت که، بر فرضی که موجود شود مجموع معینی[۱۹] خواهد داشت پس براهین جاری خواهد شد و اگر ابد منقطع خواهد شد پس ابد

۱ــ د: مترتبه

۲ــ د: قول

۳ــ د: مراتب

۴ــ ج وهــ: محال

۵ــ ج وهــ: محال

۶ــ د وهــ: اینکه

۷ــ در ب «موجود» دو بار تکرار شده است.

۸ــ الف و ب «تعاقب» ندارند.

۹ــ هــ: قسمت داخل پرانتز را ندارد.

۱۰ــ ج: مشخص معین

۱۱ــ هــ: دار.

۱۲ــ الف و ب: هم فرد

۱۳ــ ج و د و هــ: «اگر فرد باشد لازم می آید که زوج هم باشد به این طریق که تقسیم این سلسله می کنیم به دو سلسله متساویه متشابکه از جانب مبدأ» اضافه دارند. /هــ: «الی غیر النهار» را نیز اضافه دارد.

۱۴ــ ج: الف و ب «کلام» ندارند.

۱۵ــ هــ: قسمت داخل پرانتز را ندارد.

۱۶ــ د و هــ: «و» ندارند

۱۷ــ ج: مجموعی

۱۸ــ د: اینست

۱۹ــ ج وهــ: معین

نخواهد بود چه معنی ابد غیر متناهی در جانب مستقبل است همچنانچه[۱] معنی ازل غیر متناهی در جانب ماضی است و معنی سرمد غیر متناهی[۲] در دو جانب.

وحق این است که وجود زمان غیر متناهی در جانب[۳] ازل نیز ممتنع ذاتی است چنانچه فخر رازی در اربعین ذکر کرده[٤] و معنی ازلیّت و ابدیّت ربّ العزّه این است که وجود ربّ العزّه اوّل و آخر ندارد پس ازلیّت و ابدیّت راجع به معنی سلبی می‌شود

۱ـ هـ: همچنانکه.

۲ـ هـ: «است» اضافه دارد.

۳ـ ج: طرف

۴ـ ج و د وهـ: کرده است.

فایده بیستم[1]

[در تحقیق جواب شبهه قدم]

حکما و متکلّمین اتفاق کرده‌اند بر اینکه زمان ظرف وجود ربّ العزّه و ظرف وجود مجرّدات و ظرف[2] وجود فلک طلسی و اشباه[3] آن نیست[4] از این جهت که، بعضی از اینها مجرّداند و بعضی از این‌ها مقدمند بر زمان دیگر[5] اتفاق کرده‌اند بر اینکه ربّ العزّه سرمدی است؛ یعنی، ازلی و ابدی است و همگی غافل شده‌اند از مصداق معنی ازل و مصداق[6] ابد و در[7] این جهت است که حکما همه در شبهه قدم فرو رفته‌اند همچون جزء در کل و متکلّمین جواب منقّحی تمام از شبهه قدم نداده‌اند و بعد از آنکه ما تحقیق مصداق این دو بکنیم معنی هر دو نیز منکشف خواهد شد و دو[8] جواب شافی جهت شبهه قدم ازپرده غیب به منصّه ظهور جلوه گر خواهد شد انشاءالله تعالی و تقدس.[9]

پس بدآن‌که[10] وجود ربّ العزّه اوّل ندارد و (نیز آخر[11] ندارد)[12] همچنانچه امر ممتدی متصل واحد غیر مجتمع الاجزاء از حرکت فلک اطلس و سایر حرکات منتزع[13] می شود و اسم آن زمان کرده‌اند همچنین از ملاحظه ذات ربّ العزّه با ملاحظه اوّل نداشتن امر ممتدی متصل واحدی غیر مجتمع الاجزاء غیر متناهی از[14] جانب ماضی[15]

۱ـ ج: واژه «فایده بیستم» ندارد.
۲ـ ب و د: طرف
۳ـ د وهـ: اطلس و اشباه
۴ـ د: اینست
۵ـ ج و د و هـ: و نیز
۶ـ د: «معنی» اضافه دارد
۷ـ ج: از
۸ـ ج: دو
۹ـ د: «و تقدس» ندارد
۱۰ـ ج و د وهـ: بدانکه
۱۱ـ ج: «نیز» اضافه دارد
۱۲ـ د: «و» اضافه دارد/هـ «وآخرنیذ ندارد»
۱۳ـ هـ: مشرع.
۱۴ـ ج و د: در
۱۵ـ ج: «ماضی» ندارد

منتزع می‌شود؛ و آن[۱] شبیه است به[۲] زمان در بعضی از صفات مصداق ازل او است و همچنین از ملاحظه ذات ربّ العزّه با[۳] این‌که آخر ندارد امری ممتدی متصل واحدی غیر مجتمع الاجزاء غیر متناهی در جانب مستقبل منتزع می‌شود و (او نیز شبیه است)[٤] به زمان در بعضی از صفات و مصداق ابد[٥] او است؛ و[٦] معنی دهر مطلق امتدای[۷] است که از ملاحظه دوام و[۸] وجود ربّ العزّه منتزع شود.[۹]

۱ـ د: او

۲ـ د: بر

۳ـ د: به

۴ـ هـ: «اسم آن»

۵ـ هـ: ازل.

۶ـ هـ: «همچنین از ملاحظه ذات رب العزه با اینکه آخر نداردامر ممتدی متصل واحد غیر مجتمع الا جزاء غیر متناهی درجانب مستقبل منتزع میشود و آن نیز شبیه است به زمان در بعضی از صفات و مصداق ابد او است و» را اضافه دارد.

۷ـ هـ: امتداد.

۸ـ هـ: «و» ندارد.

۹ـ د و هـ: منتزع میشود

فایده‌ی بیست و یکم[1]

[در تحقیق شبهه مشکله میان فلاسفه که مقتضای آن شبهه امتناع وجود حادث است یا تخلف معلول از علت تامه یا تسلسل در امور مترتبه از جانب علّت]

شبهه مشکله[2] در قدیم الایام[3] در میانه فلاسفه به ظهور رسیده بود و مقتضای آن شبهه امتناع وجود حادث است یا تخلف معلول از علت تامه یا تسلسل در امور مترتبه[4] از جانب علت و ملخص آن شبهه این است که اگر موجود حادثی با شد علت تامه او قدیم ا ست یا حادث بنابر اوّل تخلف معلول از علت تامه لازم می‌آید و این محال ا ست؛ از این جهت که **''ترجح من غیر راجح''** [5] لازم دارد بنابرثانی تسلسل در امور مرتبه مجتمعه لازم می‌آید از جانب مبدأ چون فلا سفه گمان کرده‌اند که ت سل سل در امور موجوده مجتمعه[6] محال ا ست و باقی اقسامش محال نیست جواب این شبهه چنین داده‌اند که تسلسل[7] که لازم می‌آید اینجا در امور متعاقبه است از جانب مبدأ مثل دورات حرکات[8] فلکیه و گفته‌اند که اگر حرکت قدیمه ذات جهتش[9] افلاک نمی‌بود هرگز حادث از قدیم[10] حاصل نمی شود[11] و بنابر این مقدمه و مقدمات دیگر واهیه قایل به وجود ده عقل قدیم شده‌اند و نزد ایشان جوهر[12] که قابل اشاره حسی نباشد دو قسم است یک قسم این است که آلتی نیز ندارد که قابل اشاره حسی[13] باشد و آن را عقل نام کرده‌اند و یک قسم[14] «است که آلتی دارد که قابل اشاره حسی[15] است و آن را

۱ـ ج: واژه «فایده بیست و یکم» ندارد.

۲ـ ج: مشکل

۳ـ ج: مشکل

۴ـ ج و هـ: مرتبه

۵ـ ج و د و هـ: ترجیح غیر مرجح

۶ـ ج: «مرتبه» اضافه دارد/ هـ: مترتبه

۷ـ د و هـ: تسلسلی.

۸ـ ج: «حرکات» اضافه دارد

۹ـ ب و هـ: جهتین و ج و د: جهتین

۱۰ـ د: قدیم.

۱۱ـ د و هـ: نمیشد.

۱۲ـ د: جوهری.

۱۳ـ هـ: حسیه

۱۴ـ ج و د: «این» اضافه دارند.

۱۵ـ ب و هـ: حسیه

نفس ناطقه نام کرده‌اند و نیز قائل به قدم نه فلک شده‌اند و نیز قائل شده‌اند به اینکه شخص هیولای[۱] عالم عناصر قدیم ا ست و قایل شده‌اند به[۲] اینکه[۳] صورت جسمیه عالم عنا صر قدیم ا ست[٤] و چون از ضروریات؛ یعنی، بدیهیات جمیع ادیان[٥] است دو مقدمه یکی آنکه کان الله و لم یکن[٦] شیء و یکی آنکه وجود ربّ العزّه اوّل ندارد و وجود جمیع ما سوی الله اوّل دارد پس قول ایشان کفر محض است و به حسب عقل[۷] خیال ایشان نیز[۸] باطل است؛ از این جهت که، ما اتمام دلیل (قطعی خواهیم) [۹]کرد بر حدوث کل ممکنات انشا الله تعالی.

و ملخّص جواب اهل اسلام از این شبهه این[۱۰] است که تخلّف[۱۱] از فاعل موجب[۱۲] مستجمع جمیع شرایط تأثیرمحال ا ست هم تخلّف[۱۳] به حسب اقتضاء و هم به حسب زمان و امّا تخلّف[١٤] از فاعل مستجمع جمیع شرایط تأثیر) [۱۵] به حسب زمان دون اقتضاء محال نیست؛''از آن جهت'' [١٦]که اقتضای فاعل قادر بر[۱۷] وفق اراده او است و اراده ممکن است که تعلق گیرد به وجود[۱۸] حادث معلول نه قدیم او و بعد از آنکه علمای اسلام بر این جواب اتفاق کرده‌اند اختلاف کرده اند[۱۹] در مقام دیگر پس معتزله تعلق اراده را به وجود حادث معلول مستند به داعی؛[۲۰]یعنی، علم به علت غائیه می‌دانند (و وجود معلول را نظر به تعلق اراده واجب می‌دانند.[۲۱]) .[۲۲]

و ا شاعره قبول این کرده‌اند که وجود حادث معلول نظر به تعلق اراده واجب ا ست؛ یعنی، لازم او ا ست مثل ضرورت به شرط محمول اما منکر این شده‌اند که تعلق اراده[۲۳] نظر به شی ء از اشیاء واجب باشد؛ از این جهت که، می‌گویند که اگر نظر به ذات ربّ العزّه واجب باشد لازم می‌آید که ربّ العزّه فاعل موجب باشد و اگر نظر به داعی واجب با شد لازم می‌آید که ربّ العزّه ناقص با شد و به و سیله علت غائیه کامل شود و چون ا شاعره

۱ـ ج: هیورا
۲ـ ج: باینکه
۳ـ ج و د وهـ: «نوع» اضافه دارند.
۴ـ د: «قدیم است» ندارد.
۵ـ د: ادبان.
۶ـ ج و د و هـ: «معه» اضافه دارند.
۷ـ د: ج و هـ: «نیز» اضافه دارد
۸ـ د: «نیز» ندارد
۹ـ د: «عقلی میخواهیم»
۱۰ـ هـ: آن
۱۱ـ ب: تحلف
۱۲ـ هـ: فاعل قادر
۱۳ـ ب: تحلف / د: تخالف.
۱۴ـ ب: تحلف
۱۵ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۱۶ـ ج و د.و هـ: اینجهت
۱۷ـ ب: به
۱۸ـ ج: «از» اضافه دارد
۱۹ـ ج: «کرده اند» اضافه دارد
۲۰ـ در ب به جای «به داعی» واژه «برای» آمده است.
۲۱ـ د و هـ: «وتعلق اراده را نظربداعی واجب میدانند» اضافه دارد.
۲۲ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۲۳ـ ج: «را نیز» اضافه دارد

می‌گویند که غیر از ربّ العزّه علت فاعلیه نیست و اراده ربّ العزّه نظر[1] به هیچ چیز واجب نیست پس ایشان قائل به وجوب علی البتّ در سلسله‌ی ممکنات نمی شوند و وجوب در کلام ایشان محمول است بر[2] لزوم[3] وجوب شروط[4] محمول که به معنی لزوم است و[5] نه معنی وجوب علی البت؛ و چون جواب اهل اسلام به تقریر اشاعره بالاخره لازم داشت‌ترجح من غیر مرجح را و به تقریر اشاعره و[6] معتزله لازم داشت این را که مضیّ[7] وقت جزء[8] علّت تامه باشد فقیر از جواب مشهور عدول کردم.

و دوجواب دیگر دادم و هر دو جواب مبنی است بر تحقیق مصداق ازل و مصداق[9] ابد و حاصل جواب اوّل فقیر آنکه[10] علم ازلی ربّ العزّه به مصالح عالم تقاضای این کرده است که معلول اوّل در قطعه حاصل[11] از ابد موجود شود و نهایت آنچه لازم آید این است که حضور آن قطعه جزء علت تامه باشد و اگر نقل کلام در آن قطعه کنند همان جوابی که حکما داده‌اند ما خواهیم داد؛ از این جهت که، فرق میانه جواب ما و ایشان این است که ما به عوض حرکات فلکیه متشبث به امر ممتدی متصل واحدی شده‌ایم که از ملاحظه اوّل و آخر نداشتن ربّ العزّه متنزع شده.

و حاصل جواب دوم[12] فقیر آنکه شاید که ازلیت ممکن محال باشد پس بنابر این وجود هر ممکن است موقوف است بر مضیّ ازل؛ یعنی، بر اقل امر ممتدی که میانه قدیم و حادث ناچار باشد و مصداق ازل خود موجود[13] شده است. و اگر معترضی[14] گوید که اینجا مرتبه معلوم[15] نیست که اقل باشد ما جواب گوییم که شاید که هر ممکن موقوف باشد بر مضی ازل و حضور قطعه خاصّه از ابد و در جواب اوّل[16] اخذ[17] این مقدمه شده که ربّ العزّه فاعل قادر است و در جواب ثانی اخذ این مقدمه نشده و اخذ مقدمه دیگر شده و آن این است که ازلیت ممکن محال است و اما جواب تفصیلی آن شخص که نقل کلام در آن قطعه خاصّه کرده بود[18] چنین

۱ـ ب: نظر
۲ـ ج: «بر» ندارد/ هـ: بلزوم
۳ـ ج و د و هـ: «مثل» اضافه دارند
۴ـ ج: شرط/ د و هـ: به شرط.
۵ـ ج و هـ: «و» اضافه دارد
۶ـ ج: «اشاعره و» ندارد
۷ـ د: معنی.
۸ـ د: «جزء» ندارد
۹ـ ج: «ومصداق» ندارد
۱۰ـ هـ: انست که
۱۱ـ ج و د: خاصه
۱۲ـ ج: دویم
۱۳ـ ج: معلوم
۱۴ـ ج: معترض
۱۵ـ ب: معین و ج: معین
۱۶ـ ج: اول
۱۷ـ ب: اخد
۱۸ـ ج: «پس» اضافه دارد

می‌گوییم که امر ممتدی متصـل واحد که از ذات ربّ العزّه به شـرط ملاحظه صـفت''**لا اوّل له**''و ملاحظه صفت''**لا آخر له**''منتزع شده ماهیّت کلیه[۱] است قدیم است؛ یعنی، اوّل ندارد و هر حصه خاصّه از او حادث است و منشأ تحقیق[۲] این امر ممتد مجرّد ذات منشأ انتزاع است با ملاحظه آن دو صفت؛ همچنان چه، در صفات انتزاعیه مقرر شده است[۳] و هر حصه سابقه از او به منزله معد است نسبت به حصه لاحقه و در میان این حصص ترتیب و ترتب به معنی مصحح و تعاقب است؛ یعنی، مرتب[۴] منتزع می‌شوند پس ترتب[۵] بر انتزاع است[۶] و تأثیر و تأثر در نفس الأمر[۷] میان این[۸] اجزا نیسـت؛ از این جهت که، در امور انتزاعیه اثر موجودی نیسـت و محقّقین دعوی بداهت کرده‌اند در اینکه اثر فاعل می‌باید که حقیقت موجود فی نفسه باشد و لهذا، قایل شده‌اند به اینکه ماهیّات مجعولند به جعل بسیط؛ از این جهت که، ماهیّات[۹] موجودند حقیقتاً[۱۰] نه وجود ماهیّات و نه[۱۱] به وجود قائل به این شده‌اند که تحقق امور انتزاعیه در نفس الأمر مجرّد این است که منشاء انتزاع صلاحیت انتزاع داشته باشد و مجمل کلام؛ همچنان چه[۱۲] تحقق وجود مطلق در حقّ ربّ العزّه و تحقق صفاتی[۱۳] عین ذات اوست محتاج به تاثیر[۱۴] نیست دوام نیز نیست و این امر ممتد حکم او حکم صفت دوام است این است جواب تحقیقی که مرضی طبع فقیر است.

و اگر می‌خواهی[۱۵] به مذاق متعارف قوم (جواب[۱۶] آنچه)[۱۷] (در بیان استناد دورات فلکیه بعضی بر بعضی[۱۸] نظیر آن دارد این جا بگو و در آخر حال جواب)[۱۹] دیگر واضح و مختصر از شبهه قوم[۲۰] به خاطر فقیر رسیده و

۱ــ ج: کلیه اش
۲ــ ج: تحقق
۳ــ ج: «است» ندارد
۴ــ ج: مراتب
۵ــ ج: ترتیب
۶ــ ج: نیز انتزاع است
۷ــ ب «در نفس الأمر» ندارد.
۸ــ ج: «این» ندارد
۹ــ در ب «از این جهت که، ماهیّات» دو بار تکرار شده است.
۱۰ــ ج: حقیقت
۱۱ــ ج: «اتصاف» اضافه دارد
۱۲ــ در نسخ خطی این گونه آمده است ولی« همچنان که » درست است.
۱۳ــ ج: «که» اضافه دارد
۱۴ــ ج: «صفت دوام نیز» اضافه دارد
۱۵ــ ج و هـ ود: خواهی
۱۶ــ الف: «جواب» ندارد / د: «گویی» اضافه دارد/هـ: جواب گوییم
۱۷ــ ج: گویی انچه قوم گفته اند/هـ: انچه گفته اند
۱۸ــ ج: ببعضی
۱۹ــ د: «قوم گفته اند درمیان است ناد دورات فلکیه بعض بعض نظیر امزا در اینجا بگو و در آخر این حال جواب»
۲۰ــ د: قدم.

آن این است که وجود[1] ممکن موقوف است یا[2] به حسب اراده فاعل مختار یا بالذات بر[3] استمرار عدم او تا به[4] حدی (معین بر مضیّ)[5] آن استمرار و اگر نقل کلام کنند به مضیّ آن استمرار می‌گوییم به[6] مضیّ[7] و استمرار عدم مثل نفس عدم محتاج به علت نیست که اگر محتاج به علت با شد محتاج به تأثیرفاعلی[8] خواهد بود و تاثیر فاعل در عدمات محال است چنانچه در حکمت و[9] در کلام مقرّرشده و در کلام بعضی از قدما مذکور است که ماهیّات علت فاعلیه لوازم ماهیّات اند؛ مثلاً، اربعه علت فاعلیه زوجیّت است و معلوم است که زوجیّت وجود فی نفسه ندارد[10] و منحصر ا ست وجود او در وجود لغیره و معلوم ا ست که وجود لغیره او مجرّد صلاحیت ذات مو ضوع ا ست[11] از جهت انتزاع او پس تأثیر و تأثر[12] اینجا حقیقه نیست و در کلام قدما این هست[13] که مقولات اضافیه موجودند در خارج.

و معلوم ا ست که این باطل ا ست و نیز در کلام بعضی[14] از قدمام مذکور ا ست که علم به علت غائیه علت فاعلی است از برای فاعلیت فاعل و به اعتقاد فقیر بعضی از این مراتب مبنی برتجوز است و بعضی دیگر مبنی بر این است که گمان کرده‌اند که زوجیّت اربعه (مثلاً)[15] وجود فی نفسه نیز دارد و بنابر این گفته‌اند که حصول او از برای اربعه محتاج به جعل جدید است؛ یعنی، غیر جعل اربعه و اما چون تحقیق این است که انتزاعیات وجود فی نفسه ندارند و وجود ایشان منحصر است در وجود لغیره و تحقق ایشان مجرّد منشأ انتزاع است پس جعل جدید معقول نیست و آنکه مشهور شده از[16] کتب قوم که ثبوت و اثبات[17] محتاج به جعل جدید نیست و ثبوت عوارض محتاج است مراد این است که وجود فی نفسه ذاتیات محتاج[18] به جعل جدید نیست[19] سیما عوارض[1]

۱ـ ج و د و هـ: «هر» اضافه دارند
۲ـ ج: تا
۳ـ د: «بر» ندارد.
۴ـ ج و د: «به» ندارند
۵ـ د: معینی.
۶ـ د و هـ: که.
۷ـ ج: مضی
۸ـ ج و د و هـ د: فاعل
۹ـ د: «و» ندارد.
۱۰ـ د: «ندارد» ندارد.
۱۱ـ الف «است» ندارد.
۱۲ـ هـ: «در» اضافه دارند
۱۳ـ ج: اینست
۱۴ـ ج و د و هـ: جمعی
۱۵ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۱۶ـ ج و د و هـ: در
۱۷ـ ب: داتیات / د: و ذاتیات
۱۸ـ ج: «محتاج» ندارد
۱۹ـ ج و د و هـ: «و وجود فی نفسه عرضیات (هـ: معلوم است که) محتاجست که عوارض که وجود فی نفسه ندارند محتاج بجعل جدید نیستند» اضافه دارند.

عوارض[1] که مجرّد ذات موصوف منشأ انتزاع ایشان باشد و مجمل کلام[2] ثبوت وجود خارجی از برای زید در خارج و ثبوت زوجیّت و فردیت و ثبوت وحدت و کثرت از برای موصوفات اگرمحتاج به جعل جدید باشد لازم می‌آید که ثبوت وجود مطلق و ثبوت علم و قدرت از برای ربّ العزّه محتاج به جعل جدید[3] باشد پس معلوم شد که آن قاعده که ثبوت شیء از برای شیء فرع ثبوت مثبت له است[4] این معنی دارد که قیام صفات غیر انتزاعیه به[5] موصوفات فرع وجود مثبت له است چنانچه در شرح مواقف و اوایل شرح تجرید جدید[6] تصریح به آن[7] شده.

و لهذا، محتاج به جعل جدید است که و[8] بدیهی است که هر محتاج به علت ناقصه محتاج به تأثیر فاعل است و اگر کسی اعتراض کند به این طریق که سبب حدوث معلول اوّل توقف بر ''**ما لم یکن فکان**''نیست از چند وجه:

وجه اوّل آن‌که[9]''**ما لم یکن فکان**''بالبدیهه منحصر است در وجود حادث و در رفع موجود و معلوم است که قبل از معلول اوّل[10] هیچ یک از این دو کنجایش ندارد.

وجه[11]**دوّم**[12] آن‌که''**ما لم یکن فکان**''در این مقام یا استمرارات[13] عدم معلول او[14] است یا غیر آن و معلوم است که غیر آن گنجایش ندارد پس منحصر باشد در استمرارات عدم معلول اوّل و آن نیز باطل است به واسطه آن‌که تمایزمیانه استمرارات عدم معلول اوّل نیست الاّ به اضافه به موجودات و معلوم است که در آن مرتبه موجودی نیست که به اضافه به او این امتیازات حاصل شود.

وجه سیّم آن‌که اگر[15] حدوث معلول اوّل[16] توقف بر''**ما لم یکن فکان**''باشد لازم می‌آید تسلسل[17] در امور موجوده مجتمعه مرتبه به واسطه آنکه''**ما لم یکن فکان**''نیز موقوف است بر''**ما لم یکن فکان**''دیگر الی غیر

۱ـ ج: عوارضی
۲ـ ج: «اینکه» اضافه دارد
۳ـ ج: «جدید» ندارد
۴ـ د: «است» ندارد.
۵ـ ج: «به» ندارد
۶ـ د: «جدید» ندارد.
۷ـ ج و هـ: باین
۸ـ ج و هـ: چه
۹ـ ج و هـ: «انکه» ندارد
۱۰ـ هـ: «اول» ندارد
۱۱ـ ج: و وجه
۱۲ـ ب: دویم
۱۳ـ ج: باستمرارات
۱۴ـ ج: اول
۱۵ـ د: «اگر» ندارد.
۱۶ـ ج و د و هـ: «سبب» اضافه دارند
۱۷ـ د: «میاید» اضافه دارد.

النهایه و حال خالی از آن[۱] نیست که جمیع این‌ها موجودات[۲] حادثه‌اند یا رفع از موجوداتند یا ملفق اند[۳] از این و از آن پس بر هر تقدیر تسلسل در موجودات مترتبه مجتمعه لازم می‌آید یا در آن[٤] حدوث معلول اوّل یا سابق بر آن حدوث و از این جهت که، عدمات هرگاه بعضی علت بعضی با شند البته[٥] وجودات بعضی علت بعضی خواهند بود بلکه نزد محقّقین[٦] ترتب عدم برعدم‌ترتب[۷] وجود بر[۸] وجود است.

وجه چهارم آن‌که تسلسل در امور مجتمعه مرتبه[۹] لازم می‌آید و این محال است و اگر چه امور رفع[۱۰] موجودات باشند به واسطه آنکه برهان اسد[۱۱] اخضر در این جا جاری است بلکه به واسطه فرض‌ترتب و امتیاز میانه این عدمات برهان زوج و فرد و برهان تطبیق[۱۲] جاری است به این طریق[۱۳] تحریر[۱٤] و تطبیق به حسب ذهن باشد نه به حسب خارج.

و اگر بگویی که تسلسل در عدمات جایز است؛ مثلاً، عدم سلسله غیر متناهیه مستند به عدم مافوق معلول اخیر است و[۱٥] عدم مافوق[۱٦] اخیر مستند به عدم مافوق است[۱۷] و هکذا الی غیر النهایه.

جواب می‌گوییم که قبول نداریم که در اینجا بعضی[۱۸] عدمات مستند است به بعضی[۱۹] و ممکن است که هریک از این سلسله‌های غیر متناهیه ممتنع ذاتی باشند[۲۰] هم چنان چه[۲۱] مجموع نقیضین ممتنع ذاتی است و عدم مجموع مستند[۲۲] به عدم جزء نیست از این جهت[۲۳] استناد به علت فرع امکان ذاتی است و[۲٤] در واجبات و ممتنعات امکان ذاتی نیست.

۱ـ د: این.
۲ـ ج و هـ: وجودات
۳ـ ج و هـ: ملفق است / د: ملقف است.
۴ـ هـ: این
۵ـ هـ: «البته» ندارد
۶ـ د و هـ: «معنی» اضافه دارد.
۷ـ ج: تراتب
۸ـ هـ: «بر» ندارد
۹ـ ج و د و هـ: مترتبه
۱۰ـ د: دفع.
۱۱ـ ج: اشد
۱۲ـ ج و د و هـ: «و اشتباه ان نیز» اضافه دارند.
۱۳ـ د: «که» اضافه دارد.
۱۴ـ د: تجریر.
۱۵ـ ج: مستند بعدم
۱۶ـ ج و د: «معلول» اضافه دارند
۱۷ـ هـ: «است» ندارد
۱۸ـ ج و د: «از» اضافه دارند
۱۹ـ د: بعض.
۲۰ـ ج: باشد
۲۱ـ هـ: همچنانکه
۲۲ـ الف «مستند» ندارد.
۲۳ـ ج و هـ: «که» اضافه دارد
۲۴ـ ج: «و» ندارد

در جواب آن[۱] شخص می‌گوییم که از ذات ربّ العزّه با ملاحظه دو وصف[۲] که گذشت انتزاع امر ممتد غیر قادر الذات شبیه به زمان می شود؛ و هر حصه سابقه از آن به منزله معد است نسبت به حصه لاحقه و حقیقت تحقق این امر (ممتد مجرّد ذات مقدس است و آن)[۳] ممتد مثل بقاء ذات مقدس منتزع[٤] می شود دفعتاً[٥] و تعاقب ذاتی که میانه اجزای این امر[٦] ممتد انتزاعی است؛ یعنی، دفعة این امر ممتد متصل واحد متعاقب الاجزاء منتزع می‌شود از ذات مقدس و به حسب نفس الامر علیت و معلولیت میانه اجزاء این امر[۷] نیست.[۸]

و نیز در جواب آن شخص می‌گوییم که عدم ممکنات و استمرار عدم و مضی عدم ایشان محتاج به علت نیست چنانکه[۹] گذشت این چنین تحقیق این[۱۰] مبحث باید کرد[۱۱] «**ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يؤْتِيهِ مَنْ يشَاءُ**». [۱۲]

و اما ادلّه قطعیه جهت حدوث ما سوی الله تعالی قاطبه[۱۳] به این معنی که وجود ایشان اوّل دارد نه[۱٤] به این معنی که قطعه[۱٥] مخصوصه از زمان ظرف وجود (انسان[۱٦] است؛ از این جهت که، حدوث این معنی در مجرّدات)[۱۷] جاری نیست و در آنچه وجود[۱۸] او قبل از تحقق زمان است[۱۹] جاری نیست پس این است که مذکور می‌شود و به اعتقاد فقیر سه دلیل به[۲۰] جهت حدوث کل ما سوی الله تمام شده:

دلیل اوّل دلیلی است که فخر رازی در کتاب اربعین نقل آن کرده و نصیرالملة و الدین[۲۱] در فصول نصیریه[۲۲]

۱ـ د: این.
۲ـ ج: صفت
۳ـ ج و د و هـ: جمله داخل پرانتز در ج نیست / ب: این
۴ـ ج: تنزع
۵ـ ج: دفعه
۶ـ د و هـ: «ممتد حاصل است کافی است در اینکه مناط احکام شود هم چو دورات فلکیه و زمان وبراهین ابطال تسلسل در این قسم امد ممتدی جاری نیست و درس این ام ممتد که نسبت به یکدیگر به منزله معداند نیز جاری نیست از این جهت کرام ممتد موجود فی نفسه نیست وتحقق او منحصر است در اینکه ذات مقدس صلاحیت انتزاع او دارد. و همچنانچه ذات این امر ممتد انتزاعی است صحت دخول فاو تعاقب میانه اجزا» اضافه دارد.
۷ـ د و هـ: «ممتد» اضافه دارد.
۸ـ ج و هـ: «نیست» ندارد
۹ـ ج و هـ: چنانچه
۱۰ـ ج: «این» ندارد
۱۱ـ ج و هـ: «و» اضافه دارد
۱۲ـ سوره مائده: آیه ۵۴؛ سوره حدید: آیه ۲۱
۱۳ـ ب: قطعه
۱۴ـ ج: «نه» ندارد
۱۵ـ ج: «ایشانست از اینجهت حدوث ما سوی الله تعالی»
۱۶ـ د: ایشان.
۱۷ـ ج: جمله داخل پرانتز در ج نیست
۱۸ـ هـ: «وجود» ندارد
۱۹ـ ج: «نیز» اضافه دارد
۲۰ـ ج و هـ: «به» ندارد
۲۱ـ ج و د: «ذکر ان» اضافه دارند.
۲۲ـ ب: النصیریه/ هـ: «فصول نصیریه» ندارد

ذکر آن[۱] کرده [۲]و در الهیات تجرید بناء الواسطه غیر معقوله بر آن نهاده و ملخص آن دلیل این است که:

اگر موجودی ممکن قدیم باشد[۳] تأثیر فاعل در او؛ یعنی، ایجاد[٤] فاعل او را در حال[٥] بقای او است یا در حال عدم او است یا در حال حدوث او پس بنابر اوّل تحصیل حاصل محال لازم می‌آید و بنابر ثانی و ثالث خلف مع المطلوب[٦].

و **دلیل** دومّ به خاطر فقیر رسیده، [۷]ملخص آن دلیل آن[۸]است که:

اگر ممکن[۹] باشد بقای آن ممکن نیز قدیم خواهد بود[۱۰] همچنانچه[۱۱] ایجاد [۱۲] در زمان بقایش تحصیل محال است ایجاد موجودی که بقایش قدیم باشد نیز تحصیل حاصل[۱۳] محال است و این مقدمه بدیهی است نزد اولوا الباب.

دلیل سیّم[١٤] نیز به خاطر فقیر ر سیده و حا صل آن[١٥] دلیل این ا ست که تاثیر فاعل دو قسم ا ست یا ایجاد معدوم یا حفظ[١٦] موجود و[١٧] در ممکن قدیم اوّل متصور[١٨] نیست و در وجود[١٩] مکتسب از غیر ثانی کافی است [۲۰] و این برهان در غایت دقت است و مخاطبه فقیر با اولوا لألباب است.

تنبیه[۲۱]

محقّقین از متکلّمین بعد از آنکه موافق حکما اتفاق کرده‌اند بر اینکه ممکن در بقا نیز محتاج به تأثیر فاعل است[۲۲]حیران شده‌اند در این‌که حقیقت این تأثیر دوم و اثر او چه چیز است بعد از قیل و قال بسیار قرار به[۲۳] این داده‌اند که از[۲٤] اثر این تاثیر احداث صفت بقاء است و قدح در این معنی واضح است از آنچه ما تحقیق کرده‌ایم

۱ـ د: «ذکر آن» ندارد.
۲ـ هـ: «ذکران در فصول نصیریه» اضافه دارد
۳ـ د: «باشد» ندارد.
۴ـ ب «فعل» اضافه دارد.
۵ـ هـ: «وجود» اضافه دارد
۶ـ ب: «مع المط»
۷ـ ج: «و» اضافه دارد
۸ـ د: این. /هـ: اینست
۹ـ د: «قدیمی» اضافه دارد..
۱۰ـ د: «و» اضافه دارد.
۱۱ـ هـ: «و» اضافه دارد
۱۲ـ ج: «موجود» اضافه دارد
۱۳ـ هـ: «حاصل» ندارد
۱۴ـ هـ: سیوم
۱۵ـ ب و هـ: این
۱۶ـ الف: ضبط
۱۷ـ ج: و هـ: «و» ندارد
۱۸ـ د: منظور.
۱۹ـ ج: «با» اضافه دارد
۲۰ـ د: نیست. /هـ: از غیر کافی نیست
۲۱ـ الف و ب: «تنبیه» ندارند.
۲۲ـ ج و هـ: «است» ندارد
۲۳ـ هـ: بر
۲۴ـ ج: «از» اضافه دارد

که اثر فاعل می‌باید که موجود با شد فی نفسه[1] و انتزاعیات وجود لغیره دارند نه وجود فی نفسه [2]نیز آن‌که[3] در آن حدوث محتاج به تأثیر فاعل بود در ثانی الحال همان[4] چیز محتاج به حفظ فاعل است و آنچه به خاطر فقیر می‌رسید[5] این است که حقیقت تاثیر دوم حفظ ذات موجود است و اثر او نفس ذات محفوظ است پس ذات در آن حدوث محتاج است به کردن فاعل او را و[6] بعد از آن محتاج است به حفظ فاعل او را.

۱ـ ج و هـ: «باشد» اضافه دارند

۲ـ ج:: ندارند» اضافه دارد / د: «و» اضافه دارد.

۳ـ ج و د: آنچه

۴ـ د: میان بان.

۵ـ ج: میرسد

۶ـ ب «و» ندارد.

فایده بیست و دوّم[1]

[در تحقیق چند معرفت معرفت که ثبوت بر آن موقوف است از جانب ربّ العزّه به طریق الهام در قلوب عباد بی‌اختیار]

در[2] فواید سابقه معلوم شد که ماهیّات به سه قسم می شوند واجب الوجود[3] و ممکن الوجود والعدم وممتنع الوجود[4] پس[5] در احادیث اهل البیت علیه السلام تصریحات به این واقع شده که باید دانست که چند معرفت که ثبوت[6] بر آن موقوف ا ست از جانب ربّ العزّه به طریق الهام در قلوب عباد افتاده بی‌اختیار ایشان و ا صحاب ع صمت تعلیم باقی معارف به خلایق کرده‌اند پس در احادیث این طریق مذکور ا ست که[7] یوم میثاق اقرار به ربوبیت صانع عالم از جمیع ارواح واقع شده حتی ارواح کفره و اطفال و مسقطه[8] و نیز تصریحات واقع شده به اینکه[9] اقرار در قلوب باقی است و ربّ العزّه حافظ آن است و در میان کفره خلاف در وجود صانع عالم[10] نیست بلکه اختلاف در میان ما[11] صدق صانع عالم کرده‌اند مثلاً دهریّه دهر را صانع عالم می‌دانند و نیز در احادیث (تصریحات به این واقع شده که از جانب ربّ العزّه علوم ملهم شده‌اند به اینکه صانع عالم رضا و سخط[12] دارد و به اینکه (مضارّ و منافع)[13] در عالم می‌باشد و به این‌که البته صانع عالم معلمی جهت تعلیم آنچه سبب رضای او

۱ــ ب و هــ: دویم/ ج «فایده بیست و دوّم» ندارد.
۲ــ هــ: از
۳ــ هــ: «و ممتنع الوجود» اضافه دارد
۴ــ د و هــ: «وممتنع الوجود» ندارد.
۵ــ هــ: «باید دانست که» اضافه دارد
۶ــ ب: نبوت / د: اثبات.
۷ــ هــ: «در» اضافه دارد
۸ــ الف و دو هــ: سقط
۹ــ د: «آن» اضافه دارد.
۱۰ــ ب «عالم» ندارد.
۱۱ــ د: «ما» ندارد.
۱۲ــ د: منحطی.
۱۳ــ د: «منافع ومضار»

است (و آنچه سبب سخط او است)[۱] و تعلیم مضّار و منافع خلق کرده.)[۲]

و نیز تصریحات به این واقع شده که ارسال رسل و انزال کتاب[۳] بعد از این الهامات واقع شده و نیز تصریحات واقع شده به اینکه الهامات متقدمه به انضمام معجزه[٤] کافی است در ثبوت دعوت[٥] به نبوت و موقوف بر این نیست که پیش‌تر علم به صفات ثبوتیه و سلبیه[٦] صانع عالم[۷] (و توحید صانع عالم)[۸] و غیر آن از احوال و احکام به اصحاب عصمت رجوع شده.

و خلق مکلّف به این نیستند که به فکر خود تحصیل این امور کنند بلکه تصریحات واقع شده به اینکه حرام است اینکه تحصیل عقاید کلامیّه به فکر خود کنند بلکه[۹] واجب است که اخذ عقاید کلامی از اصحاب عصمت کنند؛ از این جهت که، در فکر به خطا می‌رود و عاصم از آن نیست الّا اصحاب عصمت صلوات الله علیهم.

و این مقدمات همگی در احادیث اهل البیت علیهم السلام به حد[۱۰] تواتر معنوی رسیده و از تمهید این مقدمات معلوم شد که معرفت[۱۱] صانع عالم واجب الوجود[۱۲] جایز است که به طریقه سماع از[۱۳] اصحاب عصمت حاصل شود.

و چون اکثر افاضل تتبع احادیث اهل البیت علیهم السلام که در اصول دین و اصول فقه وارد شده (کما ینبغی نکرده اند)[۱٤] و از اوایل حال به مطالعه کتب اشاعره و معتزله مشغول شده‌اند و طبع ایشان مألوف به آن قواعدی که در آن کتب مذکور است شده و[۱٥] درنظر ایشان این معانی بسیار مستهجن است غایتش چون بر فقیر اظهار حقّ واجب است اظهار این معنی کرده[۱٦] والله یعصمنی من الناس.

و چون مجرّد عقل در اکثر این ابواب کافی نیست و ناچار است از تمسک به اصحاب عصمت هر یک از

۱ـ داخل پرانتز در ب نیست.

۲ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد

۳ـ د: کتب.

۴ـ د: معجز.

۵ـ د: دعوی.

۶ـ د: صلبیه.

۷ـ د و هـ: «داشته باشد ونیز تصریحات به آن واقع شده که تعلیم صفات ثبوتیه و سلبیه «هـ: صانع عالم» اضافه دارد» اضافه دارد.

۸ـ قسمت داخل پرانتز در ب نیست.

۹ـ د: «بلکه» ندارد.

۱۰ـ هـ: «حد» ندارد

۱۱ـ د و هـ: «اینکه» اضافه دارد.

۱۲ـ د: «است» اضافه دارد.

۱۳ـ هـ: «از» ندارد

۱۴ـ د و هـ: «نکرده اند کما ینبغی»

۱۵ـ الف و هـ: «و» ندارد.

۱۶ـ د: کردیم. / هـ: کردم

اشاعره و معتزله تحقیق کیفیت نبوت و[۱] دعوی نبوت[۲] و[۳] تعیین ادلّه[٤] واجبات به طریق تعیین خلاف طریق دیگر کرده‌اند و هر یک[٥] ادلّه قطعیه به گمان خود از برای بطلان طریقه دیگری گفته اند.

و جهت ابطال طریقین فقیر را سه طریق به خاطر رسیده:

اوّل آن‌که هر یک به دلیلی[٦] ابطال طریقه دیگری کرده‌اند و هر دو حقّ گفته اند.

دوّم[۷] آنکه[۸] احادیث صریح است در بطلان هر دو طریق.

سیم[۹] آنکه اگر نه این چنین باشد که مبادی[۱۰] اثبات نبوت به طریق الهام در قلوب عباد بی‌اختیار ایشان افتد احد امرین لازم می‌آید یا تعلق تکلیف به شهادتین و صدق رسل و سایر احکام صانع عالم به[۱۱] مجرّد تصور خطاب قبل از معرفت صانع عالم یا[۱۲] تکلیف و[۱۳] ضعفاء العقول به مجرّد عقلی که در ایشان مخلوق شده به کثیری از دقایق که علماء معتزله بعد از فکر بسیار[۱٤] آن را تحصیل کرده‌اند و آیات شریفه که صریح است در این‌که ربّ العزّه هادی است عباد را[۱٥] اشاره به این مقام است که بعضی را[۱٦] (به طریق الهام و بعضی)[۱۷] را به طریق تعلیم انبیا علیه السلام در قلوب عباد حاصل می‌کند.

۱ـ هـ: «و نبوت» ندارد/هـ: ثبوت
۲ـ در الف و ب «دعوی نبوت» نیامده است.
۳ـ هـ: «و» ندارد
۴ـ د: تعبیر اول.
۵ـ د: «از» اضافه دارد.
۶ـ هـ: بدلیلی هر یک
۷ـ ب و هـ: دویم
۸ـ د: «آنکه» ندارد.
۹ـ هـ: سیوم
۱۰ـ ب: متادی
۱۱ـ د: «به» ندارد.
۱۲ـ د: یا.
۱۳ـ هـ: «و» ندارد
۱۴ـ هـ: زیاد
۱۵ـ د: «به نجچد رای خیر ونجد شر» اضافه دارد. / هـ: «بحد خیر وشر» اضافه دارد
۱۶ـ ب و د «را» ندارند.
۱۷ـ د: از عقاید.

فایده بیست و سوم[۱]

[اتم و اخصر و الطف ادّله عقلیه جهت اثبات اینکه صانع عالم واجب الوجود است]

ادّله عقلیه جهت اثبات اینکه صانع عالم[۲] واجب الوجود است بسیار است و ما در این کتاب اکتفا به ذکر[۳] آنچه اتم و اخصر و الطف است، می‌کنیم.

دلیل اوّل آنکه اگر صانع عالم ممکن باشد پس موجود منحصر خواهد بود در ممکن[٤] و هرگاه که[٥] این چنین باشد دور لازم می‌آید؛ از این جهت که، وجود مطلق موقوف خواهد بود بر ایجاد و معلوم است که[٦] ایجاد موقوف است بر وجود مطلق.

دلیل دوّم[۷] آنکه اگر صانع علام[۸] ممکن باشد موجود منحصر در ممکن خواهد بود پس[۹] دور[۱۰] لازم می‌آید[۱۱] یا تسلسل[۱۲] و هر دو باطل است به واسطه آن‌که هر یک از آحاد سلسله دوری و تسلسلی[۱۳] محتاجند پس تا غیر محتاجی نباشد از کجا[١٤] یکی از اینها حاصل می‌شود تا از او دیگری حاصل شود؛ مثلاً، چراغ‌های دوری و[۱۵] تسلسلی که هریک از دیگری[۱٦] روشن شود[۱۷] محتاج است[۱۸] به چراغی که روشنی[۱۹] او از غیر

۱ـ د « فایده بیست و سوّم» ندارد.

۲ـ ج: عالم صانع

۳ـ د و هـ: «ذکر» ندارد.

۴ـ د: «الوجود» اضافه دارد.

۵ـ ج: «که» اضافه دارد

۶ـ ج: «که» ندارد

۷ـ هـ: دویم

۸ـ هـ: عالم

۹ـ ج و د و هـ: «یا» اضافه دارند.

۱۰ـ د: «دور با تسلسل» اضافه دارد.

۱۱ـ ج و هـ: «لازم می اید» ندارد / د: «خواهد آمد» اضافه دارد.

۱۲ـ ج و هـ: «لازم خواهد امد» اضافه دارد / د: «یا تسلسل» ندارد.

۱۳ـ هـ: «وتسلسلی» ندارد

۱۴ ج: «کجا» ندارد

۱۵ـ هـ: «و» ندارد/هـ: «یا» اضافه دارد

۱۶ـ د: دیگر.

۱۷ـ هـ: میشود

۱۸ـ هـ: محتاجند

۱۹ـ د: «که چراغ» اضافه دارد.

نباشد[1] و این برهان را سید شیرازی از فارابی نقل کرده و برهان اسد[2] اخضرنام این است و هیچ شکّی[3] در تمامی این برهان نیست بلکه از سایر براهین اظهر است و با وجود این فاضل دوانی ردّ این برهان کرده به اینکه هر یک از[4] دیگری حا صل می شود و حقّ این ا ست که کلام فا ضل دوانی[5] محض مکابره ا ست[6] و عناد[7] و بدآن‌که جاری است در تسلسل از جانبه[8] علت مطلقاً.

دلیل سوّم[9] آن‌که اگر صانع عالم واجب الوجود نباشد موجودات منحصر در ممکن الوجود خواهند بود[10] پس یا دور یا تسلسل لازم می‌آید و بطلان هر دو[11] واضح ا ست و بطلان تسلسل به براهین متقدمه[12] مثل براهین تطبیق می‌شود.

دلیل چهارم آنکه اگر صانع عالم واجب الوجود نبا شد موجودات منح صر در ممکن وجود خواهند[13] بود (پس یا دور لازم می‌آید[14]یا ت سل سل)[15] و بر هر یک از این دو تقدیرترجّح[16] وجود مجموع این سل سله بر عدم[17] این سل سله از بابت‌ترجیح[18] من غیر مرجح ا ست؛ از این جهت که، جایز ا ست که عدم معلول اخیر[19] مستند باشد به عدم علتش و هکذا الی غیر النهایه و بدآن‌که[20] هر یک از این براهین نزد اولوا الباب افاده تعیین[21] می‌کند و مخاطبه فقیر با اولوا الباب است.

۱ـ هـ: «از کجا یکی از اینها حاصل میشود تا از او دیگری حاصل شود مثلا چراغهای دوری یا تسلسل که هریک از دیگری روشن شود محتاجند بچراغی که روشنی او از غیر نباشد» اضافه دارد

۲ـ هـ «و» اضافه دارد

۳ـ الف: شکّ

۴ـ ج: «علما» اضافه دارد

۵ـ الف «دوانی» ندارد.

۶ـ ج و د: «است» ندارند.

۷ـ ج و د: «است» اضافه دارند.

۸ـ ج و هـ: جانب.

۹ـ هـ: سیوم

۱۰ـ الف: خواهد بود.

۱۱ـ ه: «هردو» ندارد/هـ: دور

۱۲ـ ج: مقدمه

۱۳ـ هـ: خواهد

۱۴ـ ج: «لازم می اید» ندارد

۱۵ـ ج: «لازم می اید» ندارد / د و هـ: «پس دور یا تسلسل لازم میاید»

۱۶ـ ج: ترجیح

۱۷ـ د: «بالاسر» اضافه دارد./ هـ: باسره

۱۸ـ الف: ترجّح

۱۹ـ د: «است» اضافه دارد.

۲۰ـ ب: بدانک

۲۱ـ ج و د: یقین

فایده بیست و چهارم[1]

[در اثبات وحدت صانع عالم]

بنابر آنچه مذکور شد که در احادیث به حد تواتر معنوی ر سیده اثبات وحدت صانع عالم[2] وحدت واجب الوجود به دلیل[3] نقلی می‌توان کرد و[4] لهذا علی بن الحسین علیهما السلام فرموده‌اند که:[5]

صانع عالم چون[6] می‌دانست که در آخر زمان[7] قومی خواهند آمد و تعمّق در این امور خواهند کرد[8] از این جهت ربّ العزّه[9] انزال سوره توحید فرمود تا اکتفا به آن کنند در اثبات توحید و به دلیل عقلی نیز ممکن است و از جمله ادلّه عقلیه برهان تمانع است و کلام مجید **"لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا"** [10] به آن ناطق است و فقیر در حواشی اصول[11] کتاب کافی تقریر این دلیل چنین کرده‌ام که:

صانع عالم ــ جلّ جلاله ــ انبیا را فرستاده است به این قصد که بندگان (را امر کنند به)[12] نفی شریک او و به این قصد که کسی که این اقرار بکند[13] قطع رقبه او کنند و ما مقدمه قطعیه عادله[14] داریم که[15] صانع[16] اگر[17] مثل می‌داشت آن مثل بر این امور صبر نمی‌توانست کرد[18] و از او آثار ضد این امور به ظهور می‌رسید و از جانب او

۱ــ ج: واژه «فایده بیست و چهارم» ندارد.

۲ــ د: «و» اضافه دارد.

۳ــ د: دلیلی.

۴ــ الف «و» ندارد.

۵ــ ج و هــ: «چون» اضافه دارد

۶ــ ج: «چون» ندارد

۷ــ هــ: الزمان

۸ــ ج: کنند

۹ــ د: «رب العزه» ندارد.

۱۰ــ سوره انبیا: آیه ۲۲

۱۱ــ الف «اصول» ندارد. و ج: «اصول» ندارد

۱۲ــ ج: تا اقرار / د: امر کند به اقرار به./هــ: کنند باقرار

۱۳ــ ج و د و هــ: نکند

۱۴ــ ج و د و هــ: عادیه

۱۵ــ د: «اگر» اضافه دارد.

۱۶ــ ج و د: «عالم» ندارند

۱۷ــ د و هــ: «اگر» ندارد.

۱۸ــ هــ: نمیکرد

نبی دیگری مکذب نبی اوّل می‌آمد و این[1] منتهی به فساد می شد و جمهور افاضل تقریر[2] این دلیل[3] به غیر این طریق کرده‌اند و متفطن به این تقریر نشده‌اند و لهذا گفته اند[4] که[5] این منبع متوجه است بر این[6] دلیل که شاید که بر تقدیر که دو واجب باشـد[7] با هم اتفاق کنند در امور و بعد از آن جواب چنین داده‌اند که[8] اختلاف ممکن الوجود[9] ذاتی است و معلوم است که این جواب خوب نیست.

و از جمله ادلّه عقلیه دلیلی ا ست که امیرالمومنین و امام المتقین صلوات الله علیه و علی اولاده الطاهرین به محمد بن [10]حنفیه تعلیم فرموده‌اند و ملخص آن دلیل این است که:

اگر صانع عالم یا واجب الوجود[11] متعدد می‌بود از او[12] اثری[13] عادتاً[14] ظاهر می شد و این مقدمه نیز از بدیهیات[15] عادیه[16] ا ست[17] و از جمله ادلّه عقلیه آن[18] ا ست که اگر واجب الوجود متعدد[19] می‌بود مجموع من حیث المجموع موجود می‌بود و این مجموع واجب است؛[20] از این جهت که، بی‌تاثیر فاعل در او موجود شده و ممکن الوجود است؛ از این جهت که، محتاج به جزء او[21] است و قاعده قطعیه داریم که هر محتاج به علت ناقصه محتاج به تأثیر فاعل ا ست پس اجتماع نقیضین از دو جهت لازم می‌آید و از جمله ادلّه عقلیه این ا ست که[22] مجموع واجب الوجود ا ست؛ از این جهت که، بی[23] تأثیر فاعل موجود شده و هر ممکن در وجود[24] محتاج به تاثیر فاعل است پس واجب سیم[25] را ضمّ می‌کنیم به دو واجب اوّل و هکذا تا[26] تسلسل لازم آیدر ذوات[27]

۱ـ ج: ان
۲ـ هـ: «بر» اضافه دارد
۳ـ هـ: «که» اضافه دارد
۴ـ د: گفته.
۵ـ ج و د و هـ: «بحسب عقل» اضافه دارند.
۶ـ هـ: بدین
۷ـ هـ: باشند
۸ـ د: «که» ندارد.
۹ـ د: «و الوجود» ندارد. /هـ: «ذاتی» اضافه دارد
۱۰ـ هـ: «بن» ندارد
۱۱ـ د: الوجودی
۱۲ـ الف.: وی / د و هـ: «نیز» اضافه دارد.
۱۳ـ ج: نیز اثری که
۱۴ـ هـ: «عادتا» ندارد
۱۵ـ ج و هـ: «بدیهیات» ندارد
۱۶ـ د: مادیه.
۱۷ـ هـ: «یعنی از بدیهیات است» اضافه دارد
۱۸ـ ج و د و هـ: این
۱۹ـ ج و هـ: اگر دو
۲۰ـ هـ: واجب الوجود است
۲۱ـ د و هـ: «او» ندارد.
۲۲ـ د و هـ: «این» اضافه دارد.
۲۳ـ الف: پی/ هـ: بتاثیر
۲۴ـ د: «خود» اضافه دارد.
۲۵ـ هـ: سیوم
۲۶ـ هـ «تا» ندارد
۲۷ـ ب و هـ: ذات

واجبه و این دلیل از امام الجن و الانس[۱] صادق علیه السلام در اصول[۲] کافی منقول است.

و اگر (معترض گوید)[۳] که ضمّ مجموع با اجزاءش محال است جواب می‌گوییم که:

در واقع این صحیح است؛ لیکن، ما لازم می‌آوریم[٤] که مجموع موجودی باشد بسیط مستقل؛ از این جهت که، واجب الوجود است و مرکب واجب الوجود نمی‌باشد[٥] بعد از آن ضمّ او[٦] با اجزاءش کرده ایم[۷].

۱ــ ب: امام الإنس و الجن

۲ــ د: «کتاب» اضافه دارد.

۳ــ د: «معترضی بگوید»

۴ــ ب و هــ: آوریم

۵ــ د و هــ «و» اضافه دارد.

۶ــ الف: اول / هــ: ان

۷ــ هــ: کردیم

فایده بیست و پنجم[1]

[منبّهات عقلیه و نقلیه بر اینکه صانع عالم علم به جمیع اشیاء دارد]

اینکه[2] صانع عالم علم به جمیع اشیاء دارد از بدیهیات فطریه خلایق است و منبّهات[3] عقلیه و نقلیه بر آن بسیار است و چون در مبحث وجود ذهنی بسط[4] مسئله علم صانع عالم شده بود و در بحث قدرت ادلّه که به آن اثبات علم[5] صانع عالم نیز می‌شود، خواهد آمد اکتفا به آن کردیم.

۱ـ ج: واژه «فایده بیست و پنجم» ندارد.
۲ـ د: آنکه.
۳ـ هـ: منبها
۴ـ هـ: بسیط
۵ـ ب «علم» ندارد.

فایده بیست و ششم[1]

[در تحقیق این‌که صفات زائده قائم به ذات مقدس الهی محال است]

مذهب حکماو معتزله این است که صفات زائده قائم[2] به ذات مقدس الهی محال است و ادله عقلیه جهت این مطلب گفته‌اند و کلام اهل البیت[3] صریح[4] در صحت مذهب حکما در این مسئله و بعضی از افاضل گمان کرده اند[5] که بنابراین مذهب اطلاق عالم و قادر و حی بر ربّ العزّه به طریق مجاز است نه به طریق حقیقت و کلام او خلاف واقع است از دو وجه یکی[6] آنکه:

این متنقض می شود به اطلاق موجود بر ربّ العزّه [7] دیگری آنکه[8] چه مانع است از اینکه علم و قدرت مثلا در اصل لغت عرب مشترک معنوی باشد و[9] یک فردش قائم به غیر باشد و یک سر[10] فردش عین ذات مقدس ربّ العزّه[11] چه مانع است از اینکه ثبوتی که[12] در عالم و قادر مثلاً (به[13]حسب لغت معتبر است)[14] اعم از عینیت و قیام[15] باشد آیا نه می‌بینی[16] که می‌گویند ثبوت شیء از برای نفس ضروری است پس معنی عالم و قادر "من ثبت له العلم و من ثبت له القدرة" اعم از ثبوت به طریق قیام و به طریق عینیت باشد.[17]

۱ـ ج: واژه «فایده بیست و ششم» ندارد.
۲ـ ج: و هـ قائمه
۳ـ هـ: «علیه السلام» اضافه دارد
۴ـ ج و د و هـ: «است» اضافه دارند.
۵ـ ج: کرده
۶ـ هـ: «از» اضافه دارد
۷ـ د و هـ: «و» اضافه دارد.
۸ـ د: اینکه.
۹ـ هـ «و» ندارد
۱۰ـ ج و د و هـ: «سر» ندارند.
۱۱ـ ج: «و» اضافه دارد / د و هـ: «باشد و» اضافه دارد.
۱۲ـ د: «که» ندارد.
۱۳ـ هـ: «مثلا به» ندارد/هـ: «در» اضافه دارد
۱۴ـ د: «در اصل لغت معلوم تر است»
۱۵ـ ج و هـ: قیام وعینیت میگویند
۱۶ـ نمیبینی
۱۷ـ ج و د و هـ: «باشد» ندارند.

بلی،[۱] مقتضای حدیث شریف ''**کل صفة یدل علی آن‌ها غیرالمو صوف و کل مو صوف یدل**[۲] **علی انه غیر الصفة**'' [۳]و مقتضای عقل این است که صفیت و موصوفیت حقیقی منحصر است در صفات[۴] که تحقق ایشان مجرّد[۵] ذات موضوع باشد[۶] و از این جهت است که وجود خارجی زید و صفات ربّ العزّه از صفات[۷] حقیقیه خارجیه نیستند بلکه صفت بودن ایشان[۸] محض تحلیل ذهن است و کلام سلطان المحقّقین در تجرید که ''**زیادته‌ای الوجود فی التصور**'' اشاره به این معنی است

نه به اینکه زید در وجود ذهنی متّصف به وجود خارجی می شود همچنانچه[۹] شراح تجرید خیال کرده‌اند و بنابر این خیال اعتراض بر او کرده‌اند و فاضل دوانی در مقام تصحیح این خیال پوچ شده.

در[۱۰] احادیث اهل البیت علیهم السلام تصریحات به این واقع شده که صفات ربّ العزّه دو قسم است صفات ذات[۱۱] و[۱۲] صفات افعال صفات ذات عین ذات مقدس است و صفات افعال عین افعال.[۱۳]

و نیز تصریحات به این واقع شده که[۱۴] صفتی که اطلاق او و اطلاق نقیض[۱۵] بر ربّ العزّه جایز است[۱۶] مثل اراده و کراهت و رضا و سخط از صفات افعال است و هر صفتی که اطلاق نقیض او بر ربّ العزّه جایز نیست از صفات ذات است مثل علم و قدرت و توضیح این[۱۷] در حواشی اصول[۱۸] کافی کرده‌ایم این[۱۹] است که معنی صفت عین ذات این است که منشأ انتزاعش مجرّد ذات مقدس اله[۲۰] است مثل علم و قدرت و عالم و قادر و معنی صفت [۲۱] عین فعل این است که مأخذ اشتقاقش فعل ربّ العزّه است[۲۲] منشأ انتزاعش ذات مقدس اله[۲۳]

۱ـ ج: بل

۲ـ د: «یدل» ندارد.

۳ـ نهج البلاغه خطبه اوّل

۴ـ ج: و هـ: صفاتی

۵ـ هـ: «از» اضافه دارد

۶ـ ج و هـ: موصوف نباشد / د: نباشد.

۷ـ ج: «صفات» ندارد

۸ـ ج و د وهـ: «به» اضافه دارند.

۹ـ هـ: همچنانکه

۱۰ـ د: «و» اضافه دارد.

۱۱ـ د: ذاتی.

۱۲ـ ج: «و» ندارد

۱۳ـ ج و د: «است» اضافه دارند.

۱۴ـ د و هـ: «هر» اضافه دارد.

۱۵ـ د: «او» اضافه دارد.

۱۶ـ د: «است» ندارد.

۱۷ـ ج و هـ: «مقام چنانچه» اضافه دارد / د: «مقام» اضافه دارد.

۱۸ـ ج و د: «کتاب» اضافه دارند.

۱۹ـ هـ: ان

۲۰ـ د: الهی.

۲۱ـ د: «صفت» ندارد.

۲۲ـ ج و د و هـ: «و» اضافه دارند.

۲۳ـ د: «اله» ندارد.

است[۱] با ملاحظه فعل مثل مرید و راضی و ساخط مأخوذ [۲] عین فعل است مثل اراده و رضا و سخط و فعل[۳] به دو معنی آمده ا ست[٤] به معنی[٥] تاثیر و اثر چنانچه در شرح مقا صد و غیره مذکور ا ست و در این مقام هر دو احتمال گنجایش دارد اما حمل بر اثر اظهراست؛ از این جهت که، از[٦] احادیث فهمیده می‌شود که مشیت و اراده و تقدیر از[۷] اصناف نقوش لوح محفوظند چنانچه بیان آن خواهد آمد انشا الله تعالی.

و احادیثی[۸] که صریح ا ست[۹] در این‌که مشیت و اراده و تقدیر ربّ العزّه همگی حادثند و مخلوقند به حد تواتر معنوی رسـیده و مع ذلک نصـیرالملة و الدین و علامه حلی[۱۰] و جمعی دیگر از امامیّه[۱۱] لتزام[۱۲] طریقه اخباریین نکرده‌اند موافق معتزله اراده الهی را قدیم می‌دانند[۱۳] و عین ذات مقدس ربّ العزّه می‌دانند و اگر کسی از جانب ایشان گوید که مراد ایشان از اراده نه آن اراده است[١٤] که در کتاب الله[١٥] و احادیث واقع شده.

در جواب او اختیار خامو شی می‌کنیم و غرض از تقل این مقال این[١٦] ا ست که ک سی که ملتزم رجوع به اصحاب عصمت نیست اگرچه اعظم محقّقین[۱۷] و اعلم علما[۱۸] باشد گاه خطا می‌کند و کسی که ملتزم آن طریق مقدسه [۱۹] است از خطا معصوم است و مضمون این حدیث متواتر معنوی این [۲۰] است [۲۱] «ان المرید لا یکون الا المراد معه، لم یزل اللّه عالما قادرا‘‘ [۲۲] ثم أراد و’’الإرادة من الخلق الضّمیر و ما یبدو لهم بعد ذلک من الفعل (و امّا من[۲۳]اللّه تعالی فإرادته[۲٤] إحداثه لا غیر ذلک لأنّه لا یروّی و لا یهمّ و لا یتفکر و هذه الصّـــفات منفیةٌ عنه و هی

۱ـ د: «و است» ندارد.
۲ـ د و هـ: یاخودش.
۳ـ د: و فعل » ندارد
۴ـ د و هـ: «است» ندارد.
۵ـ هـ: «به معنی» ندارد
۶ـ ب «از» ندارد.
۷ـ ج و د و هـ: «از» ندارند.
۸ـ الف و هـ: احادیث
۹ـ ج: صریحند
۱۰ـ هـ: علماء حله
۱۱ـ ج و د: «که» اضافه دارند.
۱۲ـ هـ: که احترام
۱۳ـ ج: «میدانند» ندارد
۱۴ـ ج و هـ: اراده ایست
۱۵ـ ب «الله» ندارد.
۱۶ـ ج و هـ: ان
۱۷ـ ج: محقق
۱۸ـ هـ: «دین» اضافه دارد
۱۹ـ د: طریقه مقدس.
۲۰ـ الف و هـ: «این» ندارد.
۲۱ـ ج: معنویست / د: متواتر منسوب لست.
۲۲ـ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۰۹
۲۳ـ ج: فمن
۲۴ـ الف و ب: و ارادته

صفات الخلق فإرادة[۱] اللّه) [۲] الفعل لا غیر ذلک [۳]یقول له کن فیکون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا همّة و لا تفکر و لا کیف لذلک کما أنّه لا کیف له " [٤]"إنّ [٥] أمر اللّه کلّه عجب[٦] إلّا أنه قد احتجّ علیکم بما[۷] عرّفکم من نفسه" .[۸]

و این معنی اراده ربّ العزّه اســت افعال خود را و اما[۹] اراده ربّ العزّه افعال بندگان را پس عبارت[۱۰] از نقوش لوح محفوظ است چنان چه[۱۱] در احادیث خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

و ممکن اســت که حمل فعل بر نقش لوح محفوظ کنیم (و حمل لا یکون الاّ المراد معه بر وجود مراد در لوح محفوظ کنیم)[۱۲] چنانچه[۱۳] در احادیث خواهد آمد نه بر وجود مراد در خارج پس باری[۱٤] حمل اراده در این حدیث شریف شامل هردو قسم از اراده ربّ العزّه می‌توان کرد[۱٥] و اشاعره قائل شده‌اند به هفت صفت قدیم در ذات مقدس ربّ العزّه و تفصیل آن صفات این است:"**حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام**" و التزام[۱٦] این کرده [۱۷]که ربّ العزّه ایجاد این صفات به طریق ایجاب کرده است تا تسلسل لازم نیاید.

و از جمله ادله عقلیه[۱۸] امتناع قیام صفات به ذات مقدس الهی این است[۱۹] که اگر صفات قایم به ذات مقدس الهی با شد[۲۰]مجعول به جعل جاعل خواهد بود پس تأثیر ربّ العزّه در این صفات به عین[۲۱]علم و قدرت [۲۲] خواهد بود و ربّ العزّه محتاج به ا ستکمال این صفات خواهد بود و نیز معلوم ا ست که بی[۲۳] سبق علم و اراده خلق این قسم صفات نمی‌توان [۲٤]کرد.

۱ـ الف و ب و د: و ارادة

۲ـ د: «فانا من الله فارادته لا غیر ذلک لانه لا یروی ولا بهم ولا یتفکر وهذه الصفات منقیه عنه و هی صفات الخلق و اراده االه تعالی»

۳ـ ج: «و» اضافه دارد

۴ـ اصول کافی، ج ۱، ص ۱۱۰

۵ـ د: امان.

۶ـ ب: محب

۷ـ در متن نسخه دانشنامه شاهی «لما» آمده است.

۸ـ اصول کافی، ج ۱، ص ۸۶

۹ـ د: ما.

۱۰ـ ج: عبادت

۱۱ـ د: «بیان آن» اضافه دارد.

۱۲ـ قسمت داخل پرانتز در الف نیامده است.

۱۳ـ در نسخ خطی این گونه آمده است ولی «چنآن‌که» درست است/ هـ: «بیان آن» اضافه دارد

۱۴ـ د: بنابراین.

۱۵ـ ج: «کرد» ندارد

۱۶ـ ب «و التزام» ندارد.

۱۷ـ هـ: کرده اند

۱۸ـ ج و د و هـ: «بر» اضافه دارند.

۱۹ـ ب «این است» ندارد.

۲۰ـ ج و د و هـ: «البته» اضافه دارند.

۲۱ـ ج و د و هـ: غیر

۲۲ـ د: اراده.

۲۳ـ الف: پی

۲۴ـ د: نمیتواند.

فایده بیست و هفتم[۱]

در اینکه صانع عالم فاعل[۲] قادر است.

پس بدآن‌که تأثیر فاعل بر دو قسم است:

یکی آن‌که تأثیر او مسبوق به اراده نیست و آن را فاعل طبیعی گویند، مثل تأثیر آتش در حطب.

و یکی آنکه تأثیر او مسبوق به اراده است و این را فاعل ارادی گویند[۳] و فاعل مختار و قادر نیز گویند[٤]؛ از این جهت که، تأثیر او منوط به اختیاراو است[٥]؛ یعنی، اراده و صانع عالم قادر و[٦] مختار است به این معنی به اتفاق فلاسفه و متکلّمین.

و [۷] در شرح مقاصد و شرح مواقف و شرح تجرید و غیرها مذکور است که قادر به دو معنی‌اید و[۸] یکی ان شاء فعل و ان لم یشأ لم یفعل واین معنی محل[۹] اتفاق حکما و متکلّمین است و از جمله ادله بر اینکه ربّ العزّه قادر به این معنی است آن [۱۰] است که افعال محکمه متقنه[۱۱] مختلفه بی‌علم و اراده نمی شود و معنی دوم صحت فعل وترک است؛ یعنی، ممکن از فعل و ازترک و این معنی محل اختلاف حکما و متکلّمین است پس حکما انکار این[۱۲] کرده‌اند و متکلّمین اثبات[۱۳] این معنی کرده اند[١٤] و فلاسفه چند دلیل مدفوع گفته‌اند جهت اینکه ربّ العزّه قادر به این معنی نیست عمده ادلّه ایشان این است که: تعلق اراده ربّ العزّه به کردن معلول منوط به داعی؛

۱ـ ج: واژه «فایده بیست و هفتم» ندارد.

۲ـ هـ: «فاعل» ندارد

۳ـ ج و د و هـ: میگویند

۴ـ هـ: میگویند

۵ـ د: «است» ندارد.

۶ـ د: «و» ندارد.

۷ـ د: «و» ندارد.

۸ـ دو هـ: آمده. / هـ: «و» ندارد

۹ـ هـ: «اتفاق حکما» ندارد

۱۰ـ د: این.

۱۱ـ ج: متفقه

۱۲ـ ج و د و هـ: «معنی» اضافه دارند.

۱۳ـ هـ: «این معنی» اضافه دارد

۱۴ـ ج: نموده اند

یعنی[۱]، ملاحظه علت غاییه نیست که اگر منوط به ملاحظه علت غائیه؛ یعنی، فایده با شد لازم می‌آید که ربّ العزّه ناقص باشد و به وسیله آن فایده[۲] کامل شده باشد و چون‌ترجیح بلا[۳] مرجح[۴] محال است پس تعلق اراده ربّ العزّه به کردن معلول[۵] مقتضای ذات مقدس ربّ العزّه با شد پس لازم می‌آید که ربّ العزّه ممکن[۶] از طرف دیگر نباشد؛ از این جهت که، آن[۷] طرف که اراده (تعلق به او)[۸] گرفته واجب است نظر به تعلق اراده و[۹] تعلق اراده واجب است نظر به ذات مقدس پس آن طرف که واقع شده نظر[۱۰] به ذات مقدس واجب باشد؛ از این جهت که، هرگاه که علت تامه حاصل شود معلول واجب می‌شود که اگر واجب شود[۱۱] ترجّح بلا مرجح[۱۲] لازم می‌آید.[۱۳]

و علماء اسلام در جواب این شبهه دو فرقه شده‌اند پس اشاعره موافق شده‌اند با حکما در این مقدمه که اراده ربّ العزّه (معلل به ملاحظه علت غائیه نیست و الاّ لازم می‌آید که ناقص باشد و[۱۴] به وسیله این[۱۵] داعی کامل شود[۱۶] و غافلند[۱۷] از اینکه صفات زایده بر ذات ربّ العزّه)[۱۸] این معنی را لازم دارد که استکمال او به خلق این صفات شده باشد.

و جواب[۱۹] شبهه چنین داده‌اند که: تعلق اراده ربّ العزّه که[۲۰] به طرف معلول[۲۱] مستند است (به ربّ العزّه)[۲۲] نه به طریق وجوب مثل: ''رغیفی جایع و قدحی عطشان و طریقی هارب'' و نزد ایشان‌ترجّح من غیر مرجح محال است؛ یعنی، احد طرفی ممکن رجحان یابد بی‌تأثیر فاعل وترجیح[۲۳] من غیر مرجح محال نیست یعنی فاعل قادر احد طرفین[۲۴] را رجحان دهد بی[۲۵] آن‌که نظر به ذات او با نظر به ملاحظه علت غائیه واجب شود.

۱ـ د: بعضی.
۲ـ هـ: «فایده» ندارد
۳ـ د: من غیر.
۴ـ ج و هـ: من غیر مرجح
۵ـ هـ: مع
۶ـ د: ممتمکن.
۷ـ د: از.
۸ـ د: «به آن تعلق»/ هـ: باو تعلق
۹ـ ج: باو
۱۰ـ ب: نظر
۱۱ـ د و هـ: نشود.
۱۲ـ ج و د و هـ: من غیر مرجح
۱۳ـ هـ: «می اید» اضافه دارد
۱۴ـ د: «و» ندارد.
۱۵ـ ج و د: «این» ندارند. / د: «داعی کامل ناقص باشد و به وسیله» اضافه دارد.
۱۶ـ د: باشد.
۱۷ـ ب: غافل
۱۸ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۱۹ـ د: «این» اضافه دارد.
۲۰ـ د و هـ: «که» ندارد.
۲۱ـ هـ: به یک طرف مع
۲۲ـ د: قسمت داخل پرانتز را ندارد.
۲۳ـ د: ترجح.
۲۴ـ ج: طرفی
۲۵ـ الف: پی

و نزد ایشان وجود عالم نظر به تعلق اراده واجب است؛ یعنی، لازم[۱] (تعلق اراده است) [۲] و تعلق اراده نظر به هیچ چیز واجب نیست (و لازم ذات ربّ العزّه نیز نیست)[۳] بلکه واقع شده بی‌وجوب پس وجود[٤] عالم نظر به ذات ربّ العزّه واجب نباشد و لازم نیز نباشد و ایشان منکر این مقدمه شده‌اند که وجود هر ممکن محفوف است به دو وجوب یکی وجوب سابق ا ست و دیگری لاحق پس[٥] قبول وجوب لاحق کرده‌اند و[٦] معنی جواب[۷] لاحق لزوم است[۸] نه وجوب علی البت و القطع مثل ضرورت به شرط محمول که معنیش لزوم است نه وجوب علی البت و القطع و علامه تفتازانی در شرح مقا صد تصریح به این مراتب کرده [۹] و در شرح مواقف و شرح تجرید نیز مذکور ا ست و[۱۰] معنی **"الوجوب بالاختیار لا ینافی الاختیار بل تحققه "**[۱۱] نزد ا شاعره این ا ست که اختیار؛ یعنی، اراده[۱۲] لازم دارد وجوب مراد را و بس و[۱۳] اراده خودش واجب نیست اصلاً پس ربّ العزّه متمکن باشد از جانب فعل و از جانب‌ترک نیز.

و بدآن‌که متأخّرین علما حتیّ ا شاعره بر قدماء[۱٤] ا شاعره چنین اعتراض کرده‌اند که‌ترجیح فاعل مختار بی[۱٥] داعی لازم دارد ترجح من غیر مرجح را و این اعتراض وارد است و از این مفری نیست و از عجایب آخرالزمان اینکه[۱٦] م.شکک دوانی که به اعتقاد تلامذه اش[۱۷] محقق دوانی ا ست از این مراتب همگی غافل شده و به کنه مبحث فرو نرفته و در حوا شی شرح جدید تجرید در مقام تحقیق مبحث شده و گفته که ا شاعره را حاجت به التزام‌ترجیح من غیر مرجح[۱۸] در جواب[۱۹] فلا سفه نیست بلکه کافی ا ست که بگویند که تعلق اراده ربّ العزّه به وجود معلول واجب است نظر به ذات مقدس ربّ العزّه وجه تعجب در[۲۰] این کلام آن‌که هر گاه که تعلق اراده نظر به ذات مقدس واجب با شد و وجود عالم لازم تعلق اراده است پس وجود عالم لازم ذات مقدس خواهد بود و

۱ـ هـ: «است» اضافه دارد
۲ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۳ـ داخل پرانتز در الف نیست.
۴ـ هـ: «فپس وجود» ندارد
۵ـ ج و د و هـ: بلی
۶ـ د: به این.
۷ـ ج و د: وجوب
۸ـ ب «است» ندارد. /د: از اوست.
۹ـ ج و د و هـ: «است» اضافه دارد
۱۰ـ د: «نیز» اضافه دارد.
۱۱ـ ج و هـ: تحققه
۱۲ـ د: «یعنی اراده» ندارد.
۱۳ـ ج و د: و هـ: نفس و اراده / هـ: «و» ندارد
۱۴ـ ج: قدمای
۱۵ـ الف: پی
۱۶ـ ج: این
۱۷ـ د: تلامذ اش.
۱۸ـ د و هـ: «نیست» اضافه دارد.
۱۹ـ ج و د: «شبهه» اضافه دارند.
۲۰ـ د و هـ: از.

این معنی عین مطلب فلاسفه است و معنی ایجاب همین است؛ از این جهت که، معلوم است اینکه هرگاه[۱] وجود عالم لازم ذات ربّ العزّه باشد ربّ العزّه متمکن نخواهد بود ازترک عالم.

و بعد از آنکه جواب اشاعره محرر[۲] شد پس بدآن‌که امامیّه و معتزله از شبهه فلاسفه چنین جواب داده‌اند که افعال ربّ العزّه معلل به ملاحظه فایده است و آن فایده عاید به بندگان می‌شود نه به ربّ العزّه پس لازم نمی‌آید[۳] که ربّ العزّه ناقص باشد و به آن فایده[٤] کامل.[٥]

و سلطان المحقّقین در فصول نصیریه فرموده‌اند که مراد ما[٦] از فاعل قادر مختار خواه در حقّ[۷] ربّ العزّه و خواه در حقّ بندگان این است که اراده او منوط به ملاحظه فایده باشد و ما قائلیم[۸] که وجود ممکن محفوف است به دو وجوب و معنی ''**الوجوب بالاختیار لاینافی الاختیار بل تحققه**[۹]'' بنابر مذهب[۱۰] این است که مراد سبب اختیار؛ یعنی، اراده واجب علی البت و القطع می‌شود و لیکن این منافات ندارد با تمکن ربّ العزّه از طرفین[۱۱] ممکن؛ از این جهت که، بدیهی است آن[۱۲] که هر فاعل[۱۳] که اراده او منوط به ملاحظه علت غائیه باشد (او متمکن است از هر دو طرف معلول بلکه مراد ما از فاعل قادر مجرّد این معنی است که اراده او فرع ملاحظه[۱٤] علت غائیه باشد)[۱٥] چنان چه از سلطان المحقّقین نقل کردیم پس معلوم شد که بنابر مذهب فلاسفه و امامیّه و معتزله در عالم؛ همچنان چه، وجوب به معنی ملاحظه[۱٦] هست وجوب علی البت و القطع نیز هست نهایت تحریر این مباحث این است ''**ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یؤْتِیهِ مَنْ یشَاءُ**''.[۱۷]

و چون شیطان در[۱۸] نظر[۱۹] فاضل دوانی را[۲۰] محقق دوانی کرده این معنی در نظر ایشان مستحسن[۲۱] است لکن بر صاحب حقّ اظهار حقّ واجب است والله یعمنی من الناس و النسناس.

۱ـ ج و هـ: «که» اضافه دارد
۲ـ د: مجرد.
۳ـ هـ: نیابد
۴ـ هـ: «فایده» ندارد
۵ـ ج و هـ: «شود» اضافه دارد
۶ـ د: «ما» ندارد.
۷ـ د: «در حق» ندارد.
۸ـ د و هـ: «به اینکه» اضافه دارد.
۹ـ ج و هـ: تحقیقه
۱۰ـ ج و د: امامیه ومعتزله
۱۱ـ الف: طرفی
۱۲ـ د و هـ: این.
۱۳ـ د: فاعلی.
۱۴ـ ج: «ملاحظه» ندارد
۱۵ـ د: قسمت داخل پرانتز را ندارد.
۱۶ـ ج و هـ: ملازمست / د: ملازمه.
۱۷ـ سوره مائده: آیه ۵۴؛ سوره حدید: آیه ۲۱/ هـ: «و» اضافه دارد در اول ایه
۱۸ـ د: «خلایق» اضافه دارد.
۱۹ـ هـ: «فاضل» اضافه دارد
۲۰ـ د: و هـ «مشهور به» اضافه دارد.
۲۱ـ د و هـ: مستهجن.

فایده بیست و هشتم[1]

[در ردّ معنایی که علماء اسلام در تبیین "صانع عالم قادر به معنی قدیم است" ذکرنموده اند]

علماء ا سلام اثبات اینکه[2] صانع عالم قادر به معنی قدیم[3] ا ست؛ یعنی، متمکن ا ست از فعل وترک به این کرده‌اند که اگر فاعل موجب می‌بود لازم می‌آمد که آن[4] هم قدیم باشد و حال آنکه حادث است و فقیر این دلیل را خوب نمی‌دانم از چند وجه:

وجه اول آنکه (قادر به معنی اول)[5] کافی است در[6] حدوث عالم؛ از این جهت که، افعال قادر به معنی اوّل نیز فرع اراده است.

وجه دوم آنکه شاید[7] سبب حدوث عالم این باشد که از ازلیت وجود مکتسب از غیرمحال باشد[8] بنابراین احتمال وجود هر ممکن فرع عدم ازلی او است.

وجه سیم آنکه شاید سبب حدوث عالم توقف وجود او باشد بر حضور قطعه مخصوصه از ابد چنان چه گذشت.

وجه چهارم آنکه این دلیل منوط ا ست بر جواز تخلف معلول از فاعل قادر مستجمع جمیع شرایط تأثیر به حسب زمان و ما از قوم نقل کردیم که این صحیح نیست؛ از این جهت که، راجع به این می‌شود که حضور قطعه

۱ـ ج: واژه «فایده بیست و هشتم» ندارد.
۲ـ ج و هـ: انکه
۳ـ ب و د: دویم و ج و هـ: دویمست
۴ـ د و هـ: «آ ن هم» ندارد.
۵ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۶ـ ج و هـ: از
۷ـ ج و هـ: «که» اضافه دارد
۸ـ ج و د و هـ: «پس» اضافه دارند.

مخصوصه از زمان (جزء علت تامه)[1] وجود عالم باشد و به[2] دلیل دیگر[3] نیز اثبات کرده‌اند و آن این است که اگر صانع عالم قادر به معنی دوم[4] نمی بود لازم می‌آمد که عدم هر ممکن لازم داشته باشد عدم صانع عالم را؛ از این جهت که، بنابر این تقدیرجمیع ممکنات مستند به ذات ربّ العزّه است[5] بعضی به واسطه و بعضی بی‌واسطه به طریق ایجاب.

و این دلیل نیز نزد فقیر خوب نیست و از وجوه قدح در دلیل سابق وجه[6] قدح در این دلیل نیز واضح است و در[7] آن چه ما سابقاً از احادیث متواترة المضامین نقل کردیم معلوم شد که در[8] نظایر این باب تمسک به ادله سمعیه اولی است و ادله سمعیه جهت آنکه[9] صانع عالم قادر به معنی دوّم[10] است، بسیار است.

و به خاطر فقیر می‌رسد که دلیل عقلی که فلاسفه و متکلّمین جهت علم[11] صانع[12] گفته‌اند به اندک تصرفی دلیل عقلی جهت قدرت صانع عالم می‌شود یا[13] به این طریق که معلوم است اینکه صانع این افعال محکمه متقنه مختلفه دقیقه علم به جمیع خصوصیات منافع این‌ها و[14]دفع مضار اینها دارد و معلوم است[15] که (کسی که اختیار احد طرفین بر دیگری کند؛ از این جهت که، آن دیگری مضار و مفاسد دارد متمکن)[16] از[17] هر دو طرف است و اگر تنزل از این مقام کنیم اکتفا می‌کنیم به اینکه ما از فاعل قادر این معنی می‌خواهیم که در افعال خود اجتناب کند از آنچه مضار و مفاسد در او باشد و شبهه که فلاسفه و اشاعره ذکر کرده‌اند آن این است که اگر افعال الهی معلّل به ملاحظه منافع باشد لازم می‌آید که ناقص بوده باشد بر این تقدیر متوجه نیست؛ از این جهت که، ما عوض مصالح رفع[18] مضارّ گفته‌ایم یا به این طریق که صانع این افعال محکمه البته رعایت منافع و مصالح[19]

۱ـ د: علة غائیه.

۲ـ ج: «به» ندارد

۳ـ د: «دیگر» ندارد.

۴ـ هـ: دویم

۵ـ د و هـ: اند.

۶ـ ب: وچه

۷ـ ج و د و هـ: از

۸ـ هـ: «نظر» اضافه دارد

۹ـ د و هـ: اینکه.

۱۰ـ ب و هـ: دویم

۱۱ـ ب و هـ: «عالم» اضافه دارد

۴۱۹-ج: عالم صانع عالم / د: «عالم» اضافه دارد.

۱۳ـ د: «یا» ندارد.

۱۴ـ ب «و» ندارد.

۱۵ـ ج و هـ: این قسم صانعی البته درافعال خود اختیار وجهی میکند از وجوه (هـ: «ممکنه» ندارد) که دراو مفلسد و مضار نباشد

۱۶ـ د: «این قسم صانعی دارد البته در افعال خود اختیار وجهی میکند از وجوه ممکنه که در او مفاسد و مضار متمکن»

۱۷ـ ج و هـ: «از» ندارد

۱۸ـ ج و د: دفع

۱۹ـ ج: «ومنافع» اضافه دارد / د و هـ: «مصالح ومنافع»

عاید به عباد در افعال خود می‌کند و هر فاعل[1] که چنین باشد که افعال او منوط باشد براین رعایت او قادر است به واسطه آن‌که مراد ما از قادر مجرّد همین معنی است چنان چه[2] در[3] فصول نصریه نقل کردیم.

۱ـ د و هـ: فاعلی.

۲ـ در نسخ خطی این گونه آمده است ولی «چنان که» درست است.

۳ـ د: از.

فایده بیست و نهم[1]

در حیات صانع عالم

معنی حیّ این است موجودی صاحب علم و چون تحقیق[2] هر دو جزء معنی حیات سابقاً در حقّ ربّ العزّه گذشت[3] پس حیات صانع عالم‌معلوم شد و اگر در معنی حیات قدرت را نیز اخذ کنیم تحقیق[4] آن[5] نیز در وادی ربّ العزّه معلوم شد.

۱ـ ج: واژه «فایده بیست و نهم» ندارد.
۲ـ ج و د: تحقق
۳ـ د: معلوم شد.
۴ـ الف «تحقیق» ندارد.
۵ـ ج: تحقق ان

فایده سیم[1]

[در تحقیق صفات ذات و صفات فعل ربّ العزّه]

در احادیث اهل البیت علیهم السلام[2] به حد تواتر معنوی[3] رسیده این مضمون که وجود و علم و قدرت و سمع و بصراز صفات ذات صانع عالم است و این مضمون که مشیت و اراده و تقدیر[4] و قضا و امضا و کلام از صفات فعل ربّ العزّه است[5] و معنی صفات ذات و صفات فعل مذکور شد سابقاً و این مضمون که مشیت و اراده[6] و قدر[7] و قضا از مخلوقات صانع عالم است[8] وهمگی محدث‌اند و این مضمون که[9] علم سابق است بر مشیت و مشیت[10] بر اراده و اراده بر تقدیر و تقدیر بر قضا و قضا بر امضا[11] در احادیث[12] معنی آیه شریفه "**هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيئاً مَذْكُوراً**" [13] به این طریق شده که "**كان شيئا و لم يكن مذكورا**"[14] تفسیر آیه شریفه "**أَ وَ لاَ يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ**[15] **أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيئاً**[16]"[17] چنین شده که "لم یکن شیئا فی کتاب و لا علم". [18]

۱ــ ج: واژه «فایده سیم» ندارد.
۲ــ ج: ع.
۳ــ هـ: «معنوی» ندارد
۴ــ ج: قدرت.
۵ــ هـ: «است» ندارد
۶ــ الف: ارادت.
۷ــ هـ: قدرت
۸ــ ج و هـ: اند.
۹ــ ج: «که» ندارد.
۱۰ــ ج: «و مشیت» ندارد
۱۱ــ ج و د و هـ: «و» اضافه دارند.
۱۲ــ ج و هـ: «تفسیر» اضافه دارد.
۱۳ــ سوره انسان: آیه ۱
۱۴ــ ج و د: «و» اضافه دارند.
۱۵ــ در نسخه های خطی دانشنامه شاهی به اشتباه «ا و لم یر الانسان» ثبت شده است که درست نیست.
۱۶ــ د: «مذکورا» اضافه دارد.
۱۷ــ سوره مریم: آیه ۴۷
۱۸ــ د: «لا» ندارد.

و[۱] در کتاب کافی که مصنف او[۲]وجه[۳] از اعاظم علما و اتقیا است و ادراک صحبت بعضی از وکلای صاحب الامرعلیه السلام[۴] در زمان غیبت صغری (کرده است بلکه تالیف کتاب کافی برکات تاییدات ناحیه مقدسه کرده از[۵] اصولی که اصحاب ائمه علیهم السلام به امر ایشان تالیف کرده اند[۶])[۷] که در زمان غیبت کبری شیعه اهل البیت به آن عمل کنند و از این جهت است که در اول کافی تصریح کرده به اینکه جمیع احادیث کافی صحیح است؛ یعنی، به اصطلاح قدما؛ یعنی، ثابت شده (در او و)[۸] همگی از اصحاب عصمت علیهم السلام[۹].

و در کتاب توحید شیخنا الصدوق محمد بن علی بن بابویه القمی[۱۰] که به دعای صاحب الامر صلوات الله علیه متولد شده و والد او ادراک[۱۱] صحبت بعضی از وکلای صاحب الامر علیه السلام در زمان غیبت صغرا کرده و به وسیله بعضی از وکلا طلب دعا از ناحیه مقدسه جهت تولد ولد کرده و از ناحیه مقدسه توقیع بشارت این‌که به دعای ما[۱۲] ولد صالح خیر ربّ العزّه به او داده وارد شده.

و در[۱۳] محاسن تصنیف عمدة القدماء المحدثین احمد بن ابی[۱۴] عبدالله البرقی است که رئیس الطائفه و شیخنا الصدوق شهادت داده‌اند به این‌که از کتب معتمده[۱۵] معتبره است احادیث صریحه مذکور است در بیان حقیقت مشیت و اراده[۱۶]و تقدیر و قضا و امضاء ربّ العزّه پس فقیر طرفی از آن احادیث شریفه[۱۷] در این رساله ذکر می‌کند.

پس در باب اراده و[۱۸] مشیت از کتاب محاسن چنین مذکور است:[۱۹]

«قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيهِ السَّلَامُ لِيونُسَ مَوْلَى عَلِي بْنِ يقْطِينٍ يا يونُسُ لَا تَتَكَلَّمْ بِالْقَدَرِ قَالَ إِنِّي لاَ أَتَكَلَّمُ بِالْقَدَرِ[۲۰]

۱ـ ب «و» ندارد.
۲ـ الف و هـ: «مصنف او» ندارد./ هـ: «از» اضافه دارد
۳ـ ب /ج / د و هـ: «وجه» ندارند.
۴ـ ج: ع./ هـ: «کرده» اضافه دارد
۵ـ د: آن.
۶ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۷ـ د: کرده.
۸ـ د: ورود.
۹ـ ج و د و هـ [: صلوات الله وسلامه./ هـ: «علیهم» اضافه دارد
۱۰ـ ج و هـ: «القمی» ندارد.
۱۱ـ هـ: درک
۱۲ـ هـ: ما در
۱۳ـ ج و د و هـ: «کتاب» اضافه دارند.
۱۴ـ ج: ابی.
۱۵ـ د و هـ: «معتمده» ندارد.
۱۶ـ الف: ارادت
۱۷ـ د: «را» اضافه دارد.
۱۸ـ ج: «و» ندارد.
۱۹ـ هـ: «که» اضافه دارد
۲۰ـ الف و ب: فی القدر

وَ لَکنِّی[1] أَقُولُ لَا یکونُ إِلَّا مَا [2] أَرَادَ اللَّهُ وَ شَاءَ وَ قَضَی وَ قَدرَ قَالَ لَیسَ هَکذَا أَقُولُ وَ لَکنِّی أَقُولُ لَا یکونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَ ضَی ثُمَّ قَالَ أَ تَدْرِی مَا الْمَ شیئَةُ فَقَالَ لَا فقَالَ[3] هَمُّهُ بِالشیء[4] أَ وَ تَدْرِی مَا[5] أَرَادَ[6] قَالَ لَا قَالَ إِتْمَامُهُ عَلَی الْمَ‌شیئَةِ فَقَالَ[7] أَ وَ تَدْرِی مَا قَدَّرَ[8] قَالَ لَا قَالَ هُوَ الْهَنْدَسَةُ مِنَ الطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْبَقَاءِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ[9] اللَّهَ[10] إِذَا شَاءَ شَیئاً أَرَادَهُ وَ إِذَا أَرَادَهُ قَدْرَهُ وَ إِذَا قَدَّرَهُ قَضَاهُ وَ إِذَا قَضَاهُ أَمْضَاهُ". [11]

و نیز در همین باب[12] آورده که یونس بن عبدالرحمن نقل کرده که به ابوالحســن[13] الرضــا علیه الســلام [14] گفتم:[15]

«لاَ یکونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَضَی [16] فَقَالَ لَا یکونُ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَی قَالَ[17] قُلْتُ فَمَا[18] مَعْنَی شَــاءَ قَالَ ابْتِدَاءُ الْفِعْلِ قُلْتُ فَمَا[19] مَعْنَی أَرَادَ قَالَ الثُّبُوتُ عَلَیهِ قُلْتُ فَمَا مَعْنَی قَدَّرَ [20] قَالَ تَقْدِیرُ الشَّــیءِ[21] مِنْ طُولِهِ وَ عَرْضِهِ قُلْتُ فَمَا مَعْنَی[22] قَضَی[23] قَالَ إِذَا قَضَاهُ[24] أَمْضَاهُ فَذَلِک الَّذِی لَا مَرَدَّ لَهُ". [25]

و در کتاب توحید در باب قضا و قدر از عبدالله بن سلیمان عن ابی عبدالله علیه السلام نقل شده که:

"قَالَ سَمِعْتُهُ یقاولُ إِنَّ الْقَضَاءَ وَ الْقَدَرَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ اللَّهُ **(یزِیدُ فِی الْخَلْقِ مَا یشَاءُ)** [26]". [27]

و در باب مشیت و اراده از صادق علیه السلام[28] نقل کرده که:

"خَلَقَ[29] اللَّهُ الْمَشِیئَةَ قَبْلَ الْأَشْیاءِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْیاءَ بِالْمَشِیئَةِ". [30]

۱ـ هـ: لکن
۲ـ د: ب
۳ـ ب /ج /د و هـ: «ف» ندارند.
۴ـ ج و د و هـ: «فقال» اضافه دارند.
۵ـ ج: «اراد» اضافه دارد.
۶ـ ج و هـ: اراده.
۷ـ ب «ف» ندارد.
۸ـ ب: القدر
۹ـ ب /ج: «انّ» ندارند.
۱۰ـ ج و هـ: «الله» ندارد.
۱۱ـ المحاسن؛ ج۱، ص: ۲۴۴
۱۲ـ هـ: کتاب.
۱۳ـ ج: بالحسن. /هـ: بابی الحسن
۱۴ـ ج: ع.
۱۵ـ د: «که» اضافه دارد.
۱۶ـ الف و ب «و قضی» ندارند.
۱۷ـ الف و ب وج و د و: «قال» ندارند./ هـ: قال
۱۸ـ ب «ف» ندارد.
۱۹ـ د: ذا. /هـ: فمعنی
۲۰ـ هـ: تقدیر
۲۱ـ ج: «و» اضافه دارد.
۲۲ـ الف: و ما معنی / ب: ما معنی
۲۳ـ ج: قضا.
۲۴ـ ج: قضاءه.
۲۵ـ المحاسن؛ ج۱، ص: ۲۴۴
۲۶ـ سوره فاطر: آیه ۱
۲۷ـ التوحید للصدوق؛ ۳۶۴
۲۸ـ ج: ع.
۲۹ـ ب: حلق
۳۰ـ التوحید للصدوق؛ ۳۳۹

و در باب "بدا" از عالم علیه السلام [۱] نقل کرده که گفت:

«عَلِمَ[۲] وَ شاءَ وَ أَرادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَی وَ أَبْدَی[۳] فَأَمْضَی[۴] مَا قَضَی وَ قَضَی مَا قُدِّرَ وَ قَدَّرَ مَا أَرادَ فَبِعِلْمِه كانَت الْمَشِيئةُ وَ بِمَشِيئتِه كانَت الْإِرادَةُ [۵] وَ بِإِرادَتِه كانَ التَّقْدِيرُ وَ بِتَقْدِيرِه كانَ الْقَضاءُ وَ بِقَضائِه كانَ الْإِمْضاءُ فَالْعِلْمُ[۶] مُتَقَدِّمٌ الْمَشِيئةِ وَ الْمَشِيئةُ ثانِيةٌ وَ الْإِرادَةُ ثالِثَةٌ[۷] وَ التَّقْدِيرُ واقِعٌ عَلَى الْقَضاءِ بِالْإِمْضاءِ[۸] فَلِلَّهِ[۹] تَبارَكَ وَ تَعَالَى الْبَدَاءُ فِيمَا عَلِمَ[۱۰] مَتَى شاءَ وَ فِيمَا أَرادَ لِتَقْدِيرِ الْأَشْياءِ فَإِذَا وَقَعَ الْقَضاءُ بِالْإِمْضاءِ فَلَا بَداءَ فَالْعِلْمُ بِالْمَعْلُومِ[۱۱] قَبْلَ كَوْنِه وَ الْمَشِيئةُ فِي الْمُنْشَإِ قَبْلَ عَيْنِه[۱۲] وَ الْإِرادَةُ فِي الْمُرادِ قَبْلَ قِيامِه وَ التَّقْدِيرُ لِهَذِه الْمَعْلُومَاتِ قَبْلَ تَفْصِيلِهَا وَ تَوْصِيلِهَا عِياناً وَ قِياماً وَ الْقَضاءُ بِالْإِمْضاءِ هُوَ[۱۳] الْمُبْرَمُ مِنَ الْمَفْعُولَاتِ[۱۴] ذَوَاتِ[۱۵] الْأَجْسامِ الْمُدْرَكَاتِ بِالْحَواسِّ مِنْ ذِي لَوْنٍ وَ رِيحٍ وَ وَزْنٍ وَ كَيْلٍ وَ (مَا دَبَّ[۱۶] وَ دَرَجَ) [۱۷] مِنْ إِنْسٍ وَ جِنٍّ وَ طَيْرٍ وَ سِبَاعٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا يُدْرَكُ بِالْحَواسِّ فَلِلَّهِ تَبارَكَ وَ تَعَالَى فِيه الْبَدَاءُ مِمَّا[۱۸] لَا عَيْنَ[۱۹] لَهُ فَإِذَا وَقَعَ الْعَيْنُ الْمَفْهُومُ الْمُدْرَكُ فَلَا بَداءَ وَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ بِالْعِلْمِ عَلِمَ الْأَشْياءَ قَبْلَ[۲۰] كَوْنِهَا وَ بِالْمَشِيئةِ عَرَفَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودَهَا (وَ أَنْشَأَهَا[۲۱] قَبْلَ إِظْهَارِهَا وَ بِالْإِرادَةِ مَيَّزَ أَنْفُسَهَا فِي[۲۲] أَلْوَانِهَا[۲۳] وَ صِفَاتِهَا وَ حُدُودِهَا) [۲۴] وَ بِالتَّقْدِيرِ قَدَّرَ أَوْقَاتَهَا وَ عَرَّفَ أَوَّلَهَا وَ آخِرَهَا وَ بِالْقَضاءِ أَبَانَ لِلنَّاسِ أَمَاكِنَهَا[۲۵] وَ دَلَّهُمْ عَلَيْهَا[۲۶] وَ بِالْإِمْضاءِ شَرَحَ عِلَلَهَا وَ أَبَانَ أَمْرَهَا وَ (**ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.**[۲۷]» . [۲۸]

و در باب مجلس الرضا با سلیمان المروزی متکلم خراسان از رضا علیه السلام[۲۹] نقل کرده اند[۳۰] که گفت:

۱ـ ج: ع.
۲ـ الف و ب وج و د و هـ «الله» اضافه دارند.
۳ـ د و هـ: «و ابدی» ندارد.
۴ـ د: فامضاه.
۵ـ ج: اراده.
۶ـ ب: و العلم
۷ـ د: «ثلاثه» ندارد.
۸ـ الف وب: فالإمضاء
۹ـ ج: «فلله» ندارد.
۱۰ـ هـ: «ما» اضافه دارد.
۱۱ـ الف /ج و د و هـ: فی المعلوم
۱۲ـ الف: عینیته
۱۳ـ هـ: «هو» ندارد/هـ: و
۱۴ـ الف و هـ: المعقولات
۱۵ـ هـ: ذات
۱۶ـ ج: زب.
۱۷ـ الف: مادة و روح
۱۸ـ ج: فیما.
۱۹ـ ج: غیر.
۲۰ـ هـ: «و» اضافه دارد.
۲۱ـ ج: انشاء.
۲۲ـ ج: و./هـ: فی » ندارد/ «و» اضافه دارد
۲۳ـ ج: لوانها.
۲۴ـ قسمت داخل پرانتز در الف نیست.
۲۵ـ د و هـ: اماکنهم.
۲۶ـ هـ: علیها دو بار تکرار شده.
۲۷ـ انعام، آیه ۹۵
۲۸ـ التوحید للصدوق؛ ۳۳۵ ,۳۳۴
۲۹ـ ج: ع.
۳۰ـ ج و هـ: کرده.

«یا سُلَیمانُ لَیلَةُ الْقَدْرِ یقَدِّرُ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهَا مَا یکونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَی السَّنَةِ مِنْ حَیاةٍ أَوْ مَوْتٍ أَوْ خَیرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قَدَّرَهُ[1] مِنْ[2] تِلْکَ اللَّیلَةِ فَهُوَ مِنَ الْمَحْتُومِ". [3]

و در کتاب محاسن در باب اراده و مشیت منقول است از حریز بن عبدالله و عبدالله بن مسکان "قَالا قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَیهِ السَّلَامُ لَا یکونُ شَیءٌ فِی الْأَرْضِ وَ لا فِی السَّماءِ إِلَّا بِهَذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعَةِ بِمَشِیةٍ وَ إِرَادَةٍ وَ قَدَرٍ وَ قَضَاءٍ وَ إِذْنٍ وَ کتَابٍ وَ أَجَلٍ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یقْدِرُ عَلَی نَقْصِ[4] وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَقَدْ کفَرَ". [5]

در[6] کتاب توحید[7] در[8] باب قضا و قدر منقول است از[9] امیر المؤمنین علیه السلام [10] "قالَ الأَعْمَالُ عَلَی ثَلَاثَةِ[11] أَحْوَالٍ فَرَائِضُ وَ فَضَائِلُ وَ مَعَاصِی فَأَمَّا[12] الْفَرَائِضُ فَبِأَمْرِ اللَّهِ عزّ و جلّ وَ بِرِضَی[13] اللَّهِ وَ قَضَاءِ اللَّهِ وَ تَقْدِیرِهِ وَ مَشِیئَتِهِ وَ عِلمه عَزَّ وَ جَلَّ[14] وَ أَمَّا الْفَضَائِلُ فَلَیسَتْ بِأَمْرِ اللَّهِ وَ لَکنْ بِرِضَی[15] اللَّهِ وَ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ بِمَشِیئَةِ اللَّهِ وَ بِعِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ[16] وَ أَمَّا الْمَعَاصِی فَلَیسَتْ بِأَمْرِ[17] اللَّهِ وَ لَکنْ بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ بِقَدَرِ اللَّهِ وَ بِمَشِیئَتِهِ وَ عِلمه[18] ثُمَّ یعَاقِبُ عَلَیهَا") [19].

و[20] در کتاب کافی در باب استطاعت مذکور است: عن الصالح النیلی ّ[21] فی حدیث طویل:

۱ـ الف و ج و د و هـ: «الله عزّ و جلّ» اضافه دارند.
۲ـ ج و د و هـ: فی.
۳ـ التوحید للصدوق؛ ۴۴۴
۴ـ الف: نقض
۵ـ المحاسن؛ ج ۱، ص: ۲۴۴
۶ـ ج و د و هـ: و در
۷ـ حدیث مذکور در نسخ خطی دانش نامه شاهی به صورت فوق ثبت شده است ولی این حدیث در کتاب خصال (ج ۱؛ ۱۶۸) با این متن ذکر شده است نه در کتاب توحید بلکه در کتاب توحید (ص: ۳۷۰) با اندکی اختلاف در برخی کلمات این گونه آمده است: «الأعمال علی ثلاثة أحوال فرائض و فضائل و معاصی و أمّا الفرائض فبأمر اللّه عزّ و جلّ و برضی اللّه و قضاء اللّه و تقدیره و مشیّته و علمه و أمّا الفضائل فلیست بأمر اللّه و لکن برضی اللّه و بقضاء اللّه و بقدر اللّه و بمشیّته و بعلمه و أمّا المعاصی فلیست بأمر اللّه و لکن بقضاء اللّه و بقدر اللّه و بمشیّته و بعلمه ثمّ یعاقب علیها».
۸ـ هـ: از در
۹ـ د: «حضرت» اضافه دارد.
۱۰ـ ج: ع..
۱۱ـ د: ثلثه.
۱۲ـ ج و د و هـ: اما.
۱۳ـ د: برضاء.
۱۴ـ ج و د: «عزوجل» ندارند.
۱۵ـ ج و د: رضاء.
۱۶ـ د: «عزوجل» ندارد.
۱۷ـ ج: بی امر.
۱۸ـ ج و هـ: «وعلمه» ندارد. / د: بعلمه.
۱۹ـ از عبارت «وَ فِیمَا أَرَادَ لِتَقْدِیر» که در حدیث توحید صدوق صفحه ۳۳۵ آمده تا عبارت «ثمّ یعاقب علیها» که در حدیث توحید صدوق صفحه ۳۷۰ آمده در نسخه ب موجود نیست.
۲۰ـ د و هـ: «ودر کتاب کافی اکثر این احادیث مذکور شده» اضافه دارد.
۲۱ـ ج و د و هـ: «عن ابی عبدالله» اضافه دارند.

''إِنَّ اللَّهَ لَمْ یجبِرْ أَحداً عَلَی مَعْصِیته[۱] وَ لَا أَرَادَ ـ إِرَادَةَ حَتْمٍ ـ الْکفْرَ مِنْ أَحَدٍ وَ لَکنْ حِینَ کفَرَ کانَ فِی إِرَادَةِ اللَّه أَنْ یکفُرَ وَ هُمْ فِی إِرَادَةِ اللَّه وَ فِی عِلْمه[۲] أَنْ لَا یصِیرُوا إِلَی شَیءٍ مِنَ الْخَیرِ قُلْتُ[۳] أَرَادَ مِنْهُمْ أَنْ یکفُرُوا قَالَ لَیسَ هَکذَا أَقُولُ وَ لَکنِّی أَقُولُ عَلِمَ أَنَّهُمْ سَیکفُرُونَ[۴] فَأَرَادَ الْکفْرَ لِعِلْمه فِیهِمْ وَ لَیسَتْ[۵] هِی[۶] إِرَادَةَ حَتْمٍ إِنَّمَا هِی إِرَادَةُ اخْتِیارٍ''.[۷]

و ''عن حُمْرَانَ[۸] قال... قُلْتُ[۹] أَصْلَحَک اللَّهُ إِنِّی أَقُولُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَی لَمْ یکلِّفِ الْعِبَادَ مَا[۱۰] لَا یسْتَطِیعُونَ وَ لَم[۱۱] یکلِّفْهُمْ إِلَّا مَا یطِیقُونَ وَ إِنَّهُمْ لَا یصْنَعُونَ شَیئاً مِنْ ذَلِک إِلَّا بِإِرَادَةِ اللَّه وَ مَشِیئَته وَ قَضَائه وَ قَدَرِه قَالَ فَقَالَ هَذَا دِینُ اللَّهِ الَّذِی أَنَا عَلَیه وَ آبَائِی''.[۱۲]

و نیز در کتاب[۱۳] کافی در ''باب أن الأئمة ع لم[۱۴] یفعلوا شیئا و لا یفعلون إلاّ بعهد من الله عز و جل'' مذکور است: عن ابی جعفرعلیه السلام[15]:

''قَالَ لَهُ حُمْرَانُ جُعِلْتُ فِدَاک أَ رَأَیتَ مَا کانَ مِنْ أَمْرِ عَلِی وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ عَلَیهِمُ السَّلَامُ[۱۶] وَ خُرُوجِهِمْ وَ قِیامِهِمْ بِدِینِ اللَّه عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا[۱۷] أُصِیبُوا[۱۸] مِنْ قَتْلِ الطَّوَاغِیتِ[۱۹] إِیاهُمْ وَ الظَّفَرِ بِهِمْ حَتَّی قُتِلُوا وَ[۲۰] غُلِبُوا[۲۱] فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع یا حُمْرَانُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَی قَدْ کانَ قَدَّرَ ذَلِک عَلَیهِمْ وَ قَضَاهُ وَ أَمْضَاهُ وَ حَتَمَهُ ثُمَّ أَجْرَاهُ فَبِتَقَدُّمِ[۲۲] عِلْمِ ذَلِک إِلَیهِمْ[۲۳] مِنْ[۲۴] رَسُولِ اللَّهِ[۲۵] قَامَ عَلِی وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ[۲۶] وَ بِعِلْمٍ صَمَتَ مَنْ صَمَتَ مِنَّا[۲۷]''.[۲۸]

۱ـ الف و ب: المعصیة
۲ـ الف و ب: علمهم
۳ـ ج: «و» اضافه دارد.
۴ـ هـ: سیکفرونه
۵ـ ج: «اراده» اضافه دارد./ د: لیس
۶ـ الف و ب وح و د و هـ: «هی» ندارند.
ـ الکافی ج۱، ص: ۷۱۶۲
۸ـ د: حران.
ـ الف و ج و د و هـ: لأبی عبدالله علیه السلام۹
۱۰ـ د: با.
۱۱ـ ج: ما لا.
ـ الکافی، ج۱، ۱۲۱۶۲
۱۳ـ ج: کلام.
۱۴ـ ج و هـ: لا.
۱۵ـ ج: ع.
۱۶ـ ج: علیهم.
۱۷ـ ج: اما.
۱۸ـ ج: اجیبو.
۱۹ـ ب: الطوافت/ ج: النواغبت.
۲۰ـ د: «و» ندارد.
۲۱ـ الف و د: «وَ غُلِبُوا» ندارند.
۲۲ـ د: قتقد.
۲۳ـ الف و هـ: «علیهم»
۲۴ـ د: عن.
۲۵ـ د و هـ: «ودرصل االه علیه وآله» اضافه دارد.
۲۶ـ د: «علیهم السلم» اضافه دارد.
۲۷ـ الف و ب: «فینا»
۲۸ـ الکافی، ج۱، ۲۸۱

و نیز در کتاب[۱] صوم در باب لیلة القدر مذکور ا ست از ابی[۲] حمزه ثمالی عن ابی عبدالله علیه الـسلام[۳]"وَفْدُ الْحَاجِّ یکتَبُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ وَ الْمَنَایا وَ الْبَلَایا وَ الْأَرْزَاقُ وَ مَا یکونُ الَّذی[۴] إِلَی[۵] مِثْلِهَا فِی قَابِلٍ". [۶]

و از محمّد بن مسلم عن أحدهما علیه السلام. . . قَالَ تَنَزَّل[۷] فِیهَا الْمَلَائِکةُ وَ الْکَتَبَةُ إِلَی السَّمَاءِ الدُّنْیا[۸] فَیکتُبُونَ مَا یکونُ فِی أَمْرِ السَّنَةِ وَ مَا یصِیبُ[۹] الْعِبَادَ وَ أَمْرُهُ عِنْدَهُ مَوْقُوفٌ لَهُ[۱۰] وَ فِیهِ الْمَشِیئَةُ فَیقَدِّمُ مِنْهُ[۱۱] مَا یشَاءُ وَ یؤَخِّرُ مِنْهُ مَا یشَاءُ (**و یمحو و یثبت و عنده‌ام الکتاب**) [۱۲]". [۱۳]

و نیز مذکور ا ست از حمران عن ابی جعفر علیه الـسلام قال الله عزو جل (**فِیهَا یفْرَقُ کل أَمْرَ حکیم**) [۱۴] قَالَ یقَدَّرُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ کلُّ شَیءٍ یکونُ فِی تِلْک[۱۵] السَّنَةِ إِلَی مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ[۱۶] خَیرٍ وَ شَرٍّ وَ[۱۷] طَاعَةٍ وَ مَعْصِیةٍ وَ مَوْلُودٍ وَ أَجَلٍ أَوْ[۱۸] رِزْقٍ فَمَا[۱۹] قُدِّرَ فِی تِلْک السَّنَةِ وَ قُضِی[۲۰] فَهُوَ الْمَحْتُومُ وَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهِ الْمَشِیئَةُ". [۲۱]

از[۲۲] إ سحاق بن عمّار عن ابی عبدالله علیه الـسلا[۲۳]"قَالَ سَمِعْتُهُ یقُولُ[۲۴] وَ نَاسٌ یسْأَلُونَهُ یقُولُونَ الْأَرْزَاقُ تُقْسَمُ لَیلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ قَالَ[۲۵] فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا ذَاک[۲۶] إِلَّا فِی لَیلَةِ تِسْعَ[۲۷] عَشْرَةَ[۲۸] مِنْ[۲۹] شَهْرِ رَمَضَانَ[۳۰] وَ (إِحْدَی وَ)[۳۱] عِشْرِینَ وَ ثَلَاثٍ[۳۲] وَ عِشْرِینَ فَإِنَّ فِی لَیلَةِ[۳۳] تِسْعَ[۳۴] عَشْرَةَ[۳۵] یلْتَقِی الْجَمْعَانِ وَ فِی لَیلَةِ إِحْدَی وَ

۱ـ د و هـ: «کافی در کتاب» اضافه دارد.
۲ـ ج: ابی.
۳ـ ج: ع.
۴ـ ج و د: «الذی» ندارند.
۵ـ ج: ابی.
۶ـ الکافی، ج ۴، ۱۵۸
۷ـ هـ: تتنز
۸ـ ب: «سماء الدّنیا»
۹ـ د: یصبب.
۱۰ـ الف و ب وج و د و هـ: «له» ندارند.
۱۱ـ د: «منه» ندارد.
۱۲ـ سوره رعد آیه ۳۹
۱۳ـ الکافی، ج ۴، ۱۵۷
۱۴ـ سوره دخان آیه ۴
۱۵ـ هـ: «یکون فی تلک» ندارد
۱۶ـ د: قائل.
۱۷ـ ج: او.
۱۸ـ الف و ب وج و هـ: «و»
۱۹ـ الف و ب: «فیما»
۲۰ـ د: قضا.
۲۱ـ الکافی، ج ۴، ۱۵۷ و ۱۵۸
۲۲ـ ج و د و هـ: و از
۲۳ـ ج: ع.
۲۴ـ ج: بقول.
۲۵ـ د: «قال» ندارد.
۲۶ـ ج: ذلک.
۲۷ـ ج: تسعه.
۲۸ـ ج: عشرین.
۲۹ـ ج: «من» ندارد.
۳۰ـ ج: «رمضان» ندارد.
۳۱ـ «احد فی»
۳۲ـ ج و هـ: ثلث.
۳۳ـ الف و ب وج و هـ: «لیلة» ندارد.
۳۴ـ ج و هـ: تسعه.
۳۵ـ ج و هـ: عشر.

عِشْرِينَ (يفْرَقُ[۱] كل أَمْرَ حكيم) [۲] وَ فِی لَيلَةِ ثَلَاثٍ[۳] وَ عِشْرِينَ[۴] يمْضَی[۵] مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ ذَلِک وَ هِی[۶] لَيلَةُ الْقَدْرِ الَّتِی قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ (خَيرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ) [۷] قَالَ[۸] قُلْتُ مَا مَعْنَی قَوْلِهِ يلْتَقِی الْجَمْعَانِ قَالَ يجْمَعُ اللَّهُ فِيهَا مَا أَرَادَ مِنْ[۹] تَقْدِيمِهِ وَ تَأْخِيرِهِ وَ إِرَادَتِهِ وَ قَضَائِهِ قَالَ قُلْتُ فَمَا مَعْنَی يمْضِيهِ فِی ثَلَاثٍ[۱۰] وَ عِشْرِينَ قَالَ (إِنَّهُ يفْرُقُهُ) [۱۱] فِی لَيلَةِ إِحْدَی وَ عِشْرِينَ وَ يكُونُ لَهُ فِيهِ الْبَدَاءُ فَإِذَا كَانَتْ لَيلَةُ ثَلَاثٍ[۱۲] وَ عِشْرِينَ أَمْضَاهُ[۱۳] فَيكُونُ مِنَ الْمَحْتُومِ الَّذِی لَا يبْدُو لَهُ فِيهِ تَبَارَک وَ تَعَالَی". [۱۴]

و از زاره قال[۱۵] قَالَ[۱۶] أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيهِ السَّلَامُ[۱۷]: "التَّقْدِيرُ فِی لَيلَةِ تِسْعَ[۱۸] عَشْرَةَ، [۱۹] وَ الْإِبْرَامُ[۲۰] فِی لَيلَةِ إِحْدَی وَ عِشْرِينَ، وَ الْإِمْضَاءُ فِی لَيلَةِ ثَلَاثٍ[۲۱] وَ عِشْرِينَ". [۲۲]

و "عَنْ أَبِی[۲۳] عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ فِی لَيلَةِ تِسْعَ[۲۴] عَشْرَةَ[۲۵] مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ التَّقْدِيرُ وَ فِی لَيلَةِ إِحْدَی وَ عِشْرِينَ (الْقَضَاءُ وَ فِی لَيلَةِ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ) [۲۶] إِبْرَامُ مَا يكُونُ فِی السَّنَةِ إِلَی مِثْلِهَا لِلَّهِ[۲۷] جَلَّ ثَنَاؤُهُ[۲۸] يفْعَلُ مَا يشَاءُ فِی خَلْقِهِ". [۲۹]

و در کتاب توحید ابن بابویه در باب قضا و قدر منقول است از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم "إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَ دَبَّرَ التَّدَابِيرَ[۳۰] قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ آدَمَ بِأَلْفَی[۳۱]". [۳۲]

۱ــ ج: بفرق.
۲ــ سوره دخان آیه ۴
۳ــ ج: ثلث.
۴ــ هــ: «و ثلث فی» اضافه دارد
۵ــ د: یمضا.
۶ــ ج: حی.
۷ــ سوره قدر آیه ۲
۸ــ ب: فإن / ج و هــ: «قال» ندارد
۹ــ الف و ب وج و د و هــ: «من» ندارند.
۱۰ــ ج: ثلث.
۱۱ــ الف و ب: امر یفرق /هــ: یفرق
۱۲ــ ج و د و هــ: ثلث.
۱۳ــ ج: امضاف.
۱۴ــ الکافی، ج۴، ۱۵۷ و ۱۵۸
۱۵ــ ج: «قال» ندارد.
۱۶ــ د: «قال» اضافه دارد.
۱۷ــ ج: ع.
۱۸ــ الف و ب و د و هــ: تسعة
۱۹ــ هــ: عشر
۲۰ــ هــ: «و» اضافه دارد
۲۱ــ ج و د و هــ: ثلث.
۲۲ــ الکافی، ج۴، ۱۵۹
۲۳ــ ج: ابی.
۲۴ــ الف و ب وج: تسعة / د: «تسع» ندارد.
۲۵ــ ج و د: عشر.
۲۶ــ ج: «القضاء وفی لیله ثلاث وعشرین» ندارد.
۲۷ــ د: الله.
۲۸ــ د: شانه.
۲۹ــ الکافی، ج۴، ۱۶۰
۳۰ــ ج: ایر.
۳۱ــ ج و د و هــ: «عام» اضافه دارند.
۳۲ــ التوحید للصدوق ۳۷۶

و در باب تعریف و حجت و بیان منقول است[۱] عن الرضا علیه السلام ''أَفْعَالُ الْعِبَادِ مُقَدَّرَةٌ[۲] فِی عِلْمِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ خَلْقِ الْعِبَادِ بِألفی عَامٍ[۳]''.[۴]

و در باب نفی جبر و تفویض منقول[۵] از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: ''إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ[۶] قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَ دَبَّرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ آدَمَ بِألفی عَامٍ[۷]''.[۸]

در باب نفی جبر و تفویض منقول از رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم: ''قَدَّرَ اللَّهُ الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ[۹] بِخَمْسِينَ أَلْفَ[۱۰] سَنَةٍ[۱۱]''.[۱۲]

و[۱۳] جمع میانه این[۱۴] احادیث می‌توان کرد به این طریق که مراد از حدیث ''خمسین الف سنة'' تقدیر خلق سماوات و ارض است و اشباه ذلک و از حدیث ''ألفی عَامٍ'' تقدیر افعال عباد است.

و در کتاب توحید ابن بابویه در باب قضا و قدر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده که[۱۵] «لَيسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَائِكَةٌ حَفَظَةٌ[۱۶] يخفظونه مِنْ أَنْ يتَرَدَّى[۱۷] فِی بِئْرٍ أَوْ يقَعَ عَلَيهِ حَائِطٌ أَوْ يصِيبَهُ سُوءٌ فَإِذَا حَانَ أَجَلُهُ خَلَّوْا بَينَهُ وَ بَينَ مَا يصِيبُهُ وَ كَذَلِک أَنَا[۱۸] إِذَا حَانَ أَجَلِی انْبَعَثَ أَشْقَاهَا فَخَضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى لِحْيتِهِ وَ رَأْسِهِ عَهْداً مَعْهُوداً وَ وَعْداً غَيرَ مَكْذُوبٍ''.[۱۹]

و در باب[۲۰] مشیت و اراده نقل کرده[۲۱] از ابی عبدالله علیه السلام[۲۲] «كَانَ لِعَلِی ع غُلَامٌ اسْمُهُ قَنْبَرٌ وَ كَانَ يحِبُّ عَلِياً ع حُبّاً[۲۳] شَدِيداً فَإِذَا خَرَجَ عَلِی عَلَيهِ السَّلَامُ خَرَجَ عَلَى أَثَرِهِ بِالسَّيفِ[۲۴] فَرَآهُ[۲۵] ذَاتَ لَيلَةٍ فَقَالَ يا قَنْبَرُ مَا لَک

۱ـ این حدیث در نسخه الف دوبار تکرار شده است.
۲ـ الف و ب: «مقدّر»
۳ـ د: عالم.
۴ـ التوحید للصدوق ۴۱۶
۵ـ د: «است» اضافه دارد.
۶ـ د: «ان الله عزوجل» ندارد.
۷ـ التوحید للصدوق ۳۷۶
۸ـ این حدیث در ب نیامده است.
۹ـ الف و ب «و الأرض» ندارند.
۱۰ـ هـ: «عام» اضافه دارد
۱۱ـ الف: عام
۱۲ـ التوحید للصدوق ۳۶۸
۱۳ـ هـ: «و» ندارد
۱۴ـ د: «این» ندارد.
۱۵ـ د: «که» ندارد.
۱۶ـ الف: «حفظةٌ» / د و هـ: «حفظه» ندارد./
۱۷ـ الف: «یروی»
۱۸ـ د: «انا» ندارد.
۱۹ـ التوحید للصدوق ۳۶۸
۲۰ـ د: «باب» ندارد.
۲۱ـ هـ: کرده اند
۲۲ـ د: «قال» اضافه دارد.
۲۳ـ د: حیاء.
۲۴ـ هـ: بالسقف
۲۵ـ د: فراه.

قَالَ جِئْتُ[1] لِأَمْشِــی خَلْفَک فَإِنَّ[2] النَّاس َکمَاتراهُمْ یا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَخفْتُ[3] عَلَیک قَالَ وَیحَک أَ مِنْ أَهْلِ السَّــمَاءِ تَحْرُسُنِیام مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالَ لَا بَلْ مِن اهلِ الْأَرْضِ قَالَ إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ لَا یسْتَطِیعُون َلِی[4] شَیئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّه عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ السَّمَاءِ[5] فَارْجِعْ فَرَجَعَ''.[6]

پس از[7] این مقام بیان حقیقت خصال سبع و حقیقت بدا[8] باید کرد؛ امّا، خصال سبع پس مراد از مشیت و اراده و تقدیر و قضا و امضا اصناف نقوش است که ربّ العزّه خلق آن می‌کند اولاً در لوح محفوظ و ثانیاً در کتاب دیگر[9] موضوع در سماء (دنیا و از)[10] این نقوش هم در حقّ افعال خود می‌کند و هم در حقّ خیر و شرّی که از عباد واقع می شود و آن چه متعلّق به فعل ربّ العزّه است به این طریق است که ''**سیقع من الله تعالی**'' و آن چه متعلّق به افعال عباد است به این طریق است که سیقع[11] من العبد الفلانی باختیاره فعل کذا و کذا من خیر أو شرّ و تفاوت میان این اصناف نقوش سه چیز است:

یکی به اجمال و تفصیل هر صنف[12] سابق مجمل است نظر به لاحق و یکی دیگر به ضمّ[13] آخر اصناف حتم است و[14] یکی دیگر به قرب و بعد از حتم هرچند به آخر اقرب است به حتم اقرب است و از تنزل[15] ابعد است و معنی حتم در افعال عباد این است که محتوم شده که ربّ العزّه حایل میانه ایشان و میانه‌ی آن فعل[16] نشود تا به اختیار خود آن فعل بکند[17] و معنی حتم در افعال[18] واضح است و بدآن‌که گاه در احادیث اراده و امضا به معنی نفس ایجاد آمده یا در خارج یا در نفس.[19]

و معنی کتاب و اجل یعنی مدت معلوم شد از[20] احادیث سابقه.

۱ــ هـ: «جِئْتُ» ندارد
۲ــ هـ: و اَن
۳ــ د: فخشیت.
۴ــ الف و ب و د «لی» ندارند. / د: به
۵ــ الف: «من السّماء» ندارد.
۶ــ التوحید للصدوق ۳۳۹ و ۳۳۸
۷ــ د و هـ: در.
۸ــ ب: را
۹ــ د: «دیگر» ندارد.
۱۰ــ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد/ هـ: و بناء و این نقوش
۱۱ــ د: سیفع.
۱۲ــ هـ: صفت
۱۳ــ ب و د: حتم
۱۴ــ ب «و» ندارد.
۱۵ــ د و هـ: تزلزل.
۱۶ــ هـ: «فعل» ندارد
۱۷ــ هـ: بکنند
۱۸ــ د: «رب العزه» اضافه دارد.
۱۹ــ هـ: نقش
۲۰ــ د: در.

و اما اذن پس از احادیث فهمیده شد[۱] که مقارن وقوع فعل است [۲] در خارج [۳] و جزء اخیر اسباب فعل است و به خاطر فقیر می‌رسد که[۴] همچنان چه، اجسام و مجرّدات در حدوث خود محتاجند[۵] به ایجاد ربّ العزّه [۶] در بقای خود و بقای اوضاع و احوالی[۷] که بر آن (اوضاع و احوال)[۸] مخلوق شده اند[۹] حرکت و سکون و غیرهما نیز محتاج به حفظ ربّ العزّه‌اند پس ربّ العزّه حافظ جمیع ا ست (که کس[۱۰] نتواند تغییر بدهد و ضعی از آن [۱۱] اوضاع یا حالی از آن احوال و از)[۱۲] معلوم است که فعل بندگان تغییر یکی از آن امور است پس محتاج است به اینکه ربّ العزّه ترک[۱۳] حفظ آن امر کند پس مصداق[۱۴] اذن ترک حفظ[۱۵] حال سابق است و حدیثی که از امیر المومنین علیه السلام نقل کردم[۱۶] که هر شخص را چند ملک حفظ می‌کند و اذن این است که امر شود به ایشان که ترک حفظ کنند[۱۷] دلالت بر این معنی می‌کند و مدت‌ها فقیر در تحقیق[۱۸] م صداق اذن ربّ العزّه در این باب متفکر بودم تا آخر صانع عالم این معنی را در دلم انداخت و''**ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یؤْتِیهِ مَنْ یشَاءُ**'' . [۱۹]

و امّا، حقیقت بدا پس احادیث اهل البیت علیهم السلام صریح ا ست در این‌که معنی بدا نه این ا ست که ربّ العزّه را رأی ظاهر شود[۲۰] بعد از آنکه نبود بلکه معنیش این است که سببی[۲۱] و اراده جدیده[۲۲] ظاهر می‌شود در عالم نفوس[۲۳] یا در عالم اعیان بعد از آنکه ظاهر (نبود حتی در کلام امام الجن و الانس امام ثامن صلوات الله علیه مذکور است که خلق عالم فردی است[۲۴] بدا.

بداند که آیه شریفه''**یمْحُو اللّٰهُ مَا یشَاءُ وَ یثْبِتُ**'' [۲۵] و آیه شریفه''**إِنَّ اللّٰهَ لاَ یغَیرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّی یغَیرُوا مَا**

۱ــ د: شده.
۲ــ د و هـ: «و» اضافه دارد.
۳ــ هـ: «در خارج» ندارد
۴ــ هـ: «که» ندارد
۵ــ د و هـ: محتاج.
۶ــ د و هـ: «اند» اضافه دارد.
۷ــ د: احوال.
۸ــ د: «اوضاع و احوال»
۹ــ د و هـ: «از» اضافه دارد.
۱۰ــ هـ: کسی
۱۱ــ هـ: «ان» ندارد
۱۲ــ د: «و معلوم است که هرگاه که رب العزه حفظ جمیع کند محال است که کسی تواند تغییر بدهد وضع از آن با خالی از آن احوال را و»
۱۳ــ د: «ترک» ندارد.
۱۴ــ هـ: «مصداق» ندارد
۱۵ــ هـ: «حفظ» ندارد
۱۶ــ د و هـ: کردیم.
۱۷ــ د و هـ: کنید.
۱۸ــ هـ: «این» اضافه دارد
۱۹ــ سوره مائده: آیه ۵۴؛ سوره حدید: آیه ۲۱
۲۰ــ د: میشود.
۲۱ــ ب: سبی / د و هـ: مشیتی.
۲۲ــ هـ: جدبد
۲۳ــ د: نقوش.
۲۴ــ د و هـ: «از» اضافه دارد.
۲۵ــ سوره رعد: آیه ۳۹

بِأَنْفُسِهِم»[۱]، [۲] اشاره به بدا است.

پس بدا به این معنی نصّ قرآن است و در احادیث اهل البیت علیهم السلام به حد تواتر معنوی رسیده و معنی دیگر که بعضی از عامّه فهمیده‌اند و آن را سبب تشنیع بر[۳] طایفه ما کرده کفرا ست و آن معنی لایق به ذهن او است و اما اینکه اشاعره گمان کرده‌اند که کلام معنی[۴] بسیط[۵] است و نفی[۶] است در ذات مقدس الهی و آن بسیط به حسب تعلقات (خارجیه یک بار امر است و یک بار نهی است)[۷] و یک بار جز است و قدیم است از چند وجه مدفوع است:

وجه اول آنکه احادیث[۸] آن به حدّ تواتر معنوی رسیده.

وجه دوم[۹] آن‌که ثابت کردیم که ممکن قدیم[۱۰] محال است.

وجه سیم آن‌که لازم می‌آید که ربّ العزّه کامل به آن صفت شده باشد و فی نفسه ناقص بوده باشد.

و [۱۱]چهارم آنکه معنی[۱۲] نمی‌شود که به وسیله تعلقات خارجیه مصداق انواع متباینه باشد.

و دلیل اشاعره بر اینکه کلام قائم به ذات مقدس الهی است این[۱۳] که معنی متکلم ''من قام به الکلام'' است و در کلام شارع اطلاق متکلم بر ربّ العزّه شده پس باید که کلام قائم به ذات مقدس ربّ العزّه باشد و کلام لفظی ممکن نیست که قائم به ذات مقدس باشد پس کلام نفسی قائم خواهد بود و جواب این کلام این است که متکلم من قام[۱۴] به التکلم است و تکلم به معنی خلق کلام است در هوا همچنان‌که،[۱۵] بندگان (متکلمند به اینکه)[۱۶] خلق کلام در هوا می‌کنند.

۱ـ د: «اشباه ذلک» اضافه دارد.
۲ـ سوره رعد: آیه ۱۱
۳ـ د: به.
۴ـ د: نفسی.
۵ـ هـ: بسط
۶ـ د: نقشش
۷ـ د: «خارجیه یک بار نهی است و یک بار امر است یک بار نهی است»
۸ـ د: «مبطل» اضافه دارد.
۹ـ هـ: دیم
۱۰ـ هـ: «قدیم» ندارد
۱۱ـ د: وجه.
۱۲ـ د و هـ: «بسیط» اضافه دارد.
۱۳ـ د: «است» اضافه دارد.
۱۴ـ د: قائم.
۱۵ـ د و هـ: چه.
۱۶ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد

فایده سی و یکم[1]

[در تحقیق نفس ناطقه انسان]

فلاسفه و متکلّمین تقسیم ممکن موجود در[2] خارج کرده‌اند بر[3] آنچه قابل اشاره حسیه باشد و او[4] را تقسیم کرده‌اند به مجرّدات[5] و آنچه قائم به مجرّدات[6] است[7] مثل شجاعت به نفس ناطقه و مجرّد را تقسیم کرده‌اند به اینکه آلتی دارد غیر مجرّد و آن را نفس ناطقه نام کرده اند)[8] و یا آنکه آلتی ندارد و[9] غیر مجرّد و آن را عقل نام کرده‌اند چنان چه[10] گذ شت و فلا سفه قائل به این شده‌اند که ا نسان مرکب ا ست از نفس ناطقه و از هیکل محسوس بلکه جمعی اثبات نفس مجرّد در حیوانات عجم نیز کرده اند.

و حقش این ا ست که از کثیری از حیوانات عجم آثاری به ظهور می‌ر سد که صریح ا ست در اینکه ادراک بعضی از معانی کلیه می‌کند[11] و معلوم ا ست که ادراک معانی کلیه از خواص مجرّد ا ست و اکثر متکلّمین منکر نفس ناطقه شده‌اند و دلیل[12] مدخولی گفته‌اند جهت مطلب خود[13] حاصل دلیل این است که:

اگر مجرّد موجود باشد پس ربّ العزّه را شریک خواهد بود در این‌که متحیّز نیست؛ یعنی، قابل اشاره حسیه نیست پس ربّ العزّه مشتمل خواهد بود بر ما به الا شتراک و ما به الامتیاز پس لازم می‌آید که ربّ العزّه مرکّب

۱ـ ج: واژه «فایده سی و یکم» ندارد.
۲ـ هـ: «در» ندارد
۳ـ د و هـ: به.
۴ـ هـ: ان
۵ـ د و هـ: جسم.
۶ـ د و هـ: جسم.
۷ـ د و هـ: «و آن را جسمانی ام کرده اند و آنچه قابل اشاره حسیه نیست آن را تقسیم کرده اند به مجردات و آنچه به مجردات قائم است» اضافه دارد.
۸ـ از عبارت «نبود حتی در کلام امام الجن و» تا «آن را نفس ناطقه نام کرده اند» در نسخه ب وجود ندارد.
۹ـ هـ: «و» ندارد
۱۰ـ در همه نسخه های خطی این گونه آمده است ولی «چنآن‌که» صحیح است.
۱۱ـ هـ: میکنند
۱۲ـ د: دلیلی.
۱۳ـ د: «و» اضافه دارد.

باشد و فخررازی در کتاب اربعین براین دلیل بحث به طریق نقض اجمالی و به طریق نقض تفصیلی کرده و چون هر دو نوع از[۱] بحث بر این دلیل مهمل واضح است متعرض ذکر آن نشدیم.

و در احادیث اهل البیت علیهم السلام این مضمون که انسان مرکب از روح مجرد و از بدن است به حد تواتر معنوی رسیده و در کتاب[۲] شیخنا الصدوق قدس سره در "بَاب إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لاَ یفْعَلُ بِعِبَادِهِ إِلَّا الْأَصْلَح لَهُم" نقل کرده از عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ[۳] الْهَاشِمِی قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع لِأَی عِلَّةٍ جَعَلَ اللَّهُ تبارک و[۴] تَعَالَى الْأَرْوَاحَ فِی الْأَبْدَانِ بَعْدَ کونِهَا فِی مَلَکوتِهِ الْأَعْلَى فِی أَرْفَعِ مَحَلٍّ فَقَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تبارک و تَعَالَى عَلِمَ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِی شَرَفِهَا وَ عُلُوِّهَا مَتَى[۵] ترکتْ عَلَى حَالِهَا نَزَعَ[۶] أَکثَرُهَا إِلَى دَعْوَى الرُّبُوبِیةِ دُونَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَجَعَلَهَا بِقُدْرَتِهِ[۷] فِی الْأَبْدَانِ الَّتِی قَدَّرَهَا لَهَا فِی ابْتِدَاءِ التَّقْدِیرِ نَظَراً لَهَا[۸] وَ رَحْمَةً بِهَا[۹] وَ أَحْوَجَ بَعْضَهَا[۱۰] إِلَى بَعْضٍ وَ عَلَّقَ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ وَ رَفَعَ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ وَ کفَى بَعْضَهَا بِبَعْضٍ وَ بَعَثَ إِلَیهِمْ رُسُلَهُ وَ اتَّخَذَ عَلَیهِمْ حُجَجَهُ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ یأْمُرُونَهُمْ[۱۱] بِتَعَاطِی الْعُبُودِیةِ وَ التَّوَاضُعِ لِمَعْبُودِهِمْ بِالْأَنْوَاعِ الَّتِی تَعَبَّدَهُمْ بِهَا وَ نَصَبَ لَهُمْ عُقُوبَاتٍ فِی الْعَاجِلِ وَ عُقُوبَاتٍ فِی[۱۲] الْآجِلِ وَ مَثُوبَاتٍ فِی الْعَاجِلِ وَ مَثُوبَاتٍ فِی[۱۳] الْآجِلِ لِیرَغِّبَهُمْ بِذَلِک فِی الْخَیرِ وَ (یزَهِّدُهُمْ فِی الشَّرِّ[۱۴] وَ لِیذِلَّهُمْ)[۱۵] بِطَلَبِ الْمَعَاشِ وَ الْمَکاسِبِ[۱۶] فَیعْلَمُوا بِذَلِک أَنَّهُمْ مَرْبُوبُونَ وَ عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ وَ یقْبَلُوا عَلَى عِبَادَتِهِ[۱۷] فَیسْتَحِقُّوا بِذَلِک نَعِیمَ الْأَبَدِ وَ جَنَّةَ الْخُلْدِ وَ یأْمَنُوا مِنَ النُّزُوعِ إِلَى مَا لَیسَ لَهُمْ بِحَقٍّ ثُمَّ قَالَ ع یا ابْنَ الْفَضْلِ[۱۸] إِنَّ اللَّهَ تَبَارَک وَ تَعَالَى أَحْسَنُ نَظَراً لِعِبَادِهِ[۱۹] مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ أَ لَاتَرَى أَنَّک لَاتَرَى فِیهِمْ إِلَّا مُحِبّاً[۲۰] لِلْعُلُوِّ عَلَى غَیرِهِ[۲۱] حَتَّى[۲۲] إِنَّ مِنْهُمْ لَمَنْ[۲۳] قَدْ نَزَعَ إِلَى دَعْوَى (الرُّبُوبِیةِ وَ مِنْهُمْ یزَهِّدُهُمْ فِی الشَّرِّ وَ لِیذِلَّهُمْ بِطَلَبِ الْمَعَاشِ وَ الْمَکاسِبِ فَیعْلَمُوا

۱ـ هـ: «از» ندارد

۲ـ د و هـ: «توحید از» اضافه دارد.

۳ـ هـ: فضل

۴ـ د و هـ: «تبارک و» ندارد.

۵ـ ب: لو

۶ـ الف و ب: یسرع / د: فزع./ هـ: شرع

۷ـ هـ: لغدرته

۸ـ الف وب: إلیها

۹ـ هـ: «بها» ندارد

۱۰ـ الف و ب: بعضهم

۱۱ـ الف و ب: «بأمر و نهی» به جای «یأْمُرُونَهُمْ»

۱۲ـ الف و ب: «عقوبات فی» ندارند.

۱۳ـ الف و ب و هـ: «مثوبات فی» ندارند. / د و هـ: «العاجل» اضافی دارد.

۱۴ـ الف و هـ: «یردهم عن الشر»

۱۵ـ د: «یردهم علی الشر و ایدلهم»

۱۶ـ هـ: و الکاسب

۱۷ـ د: عبادالله.

۱۸ـ د و هـ: الفضیل.

۱۹ـ د: للعباد.

۲۰ـ هـ: المحب محبا

۲۱ـ د: غیر.

۲۲ـ د: مضی.

۲۳ـ هـ: من

بِذَلِک أَنَّهُمْ مَرْبُوبُون وَ عِبَادٌ مَخْلُوقُونَ وَ یَقْبَلُوا عَلَی عِبَادَتِه فَیَسْتَحِقُّوا بِذَلِک نَعیمَ الْأَبَد وَ جَنَّةُ الْخُلْد وَ یَأْمَنُوا مِنَ النُزُوعِ إِلَی مَا لَیسَ لَهُمْ بِحَقٍّ ثُمَّ قَالَ ع یا ابْنَ الْفَضْلِ[1] انَّ اللَّهَ تبَارک و تَعَالَی أَحْسَنُ نَظَراً لِعبَاده مِنْهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ أَ لَاتری أَنَّک لَاتری فِیهِمْ إِلَّا مُحبّاً لِلْعُلُوِّ عَلَی غَیره حَتَّی إِنَّ مِنهُمْ لَمَنْ[2] قَدْ نَزَعَ إِلَی دَعْوَی الرُّبُوبیة وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَی دَعْوَی)[3] النُّبُوَّة بِغَیرِ حَقِّهَا وَ مِنْهُمْ مَنْ قَدْ نَزَعَ إِلَی دَعْوَی الْإِمَامَة بِغَیرِ حَقِّهَا مَعَ مَا یرَوْنَ فِی أَنْفُسِهِم مِنَ النَّقْصِ وَ الْعَجْزِ وَ الضَّعْفِ وَ الْمَهَانَة وَ الْحَاجَة وَ الْفَقْرِ وَ الْآلَامِ المتناوبة عَلَیهِمْ وَ الْمَوْتِ الْغَالِب لَهُمْ وَ الْقَاهِرِ لِجَمیعِهِمْ یا ابْنَ الْفَضْلِ[4] إِنَّ اللَّهَ تبَارک وَ تَعَالَی لاَ یفْعَلُ لِعبَاده[5] إِلَّا الْأَصْلَحَ لَهُمْ وَ لَا یظْلِمُ النَّاسَ شَیئاً وَ لَکنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ[6] یظْلِمُونَ". [7]

و بدآن‌که حکما و متکلّمین متحیرند در[8] حقیقت تعلق نفس ناطقه[9] به هیکل محسوس و تسلط نفس ناطقه بر او و[10] اشتغال نفس ناطقه (به تدبیر امور او)[11] از این جهت که، معلوم است که[12] امور از بابت مقتضیات طبایع نیست و نیز متحیرند در اختصاص بعضی از نفوس به بعضی از هیاکل دون بعض.[13]

و فقیر سال‌ها متفکر بودم در سبب تأثیر[14] اصابت عین و اشباه آن تا آن‌که در کلام مجید[15] در احادیث دیدم[16] «**السحر یؤثر بإذن الله تعالی**" و در احادیث دیدم که "**لو سبق قضاء الله شیء لسبقه اصابة العین**" و مجمل کلام در تحقیق این[17] مقام این است که هم چنان چه[18] ربّ العزّه به "کُن" خلق جمیع سماوات و ارضین کرده[19] و[20] به "کُن" بعضی از هیاکل را مسخّر بعضی از نفوس[21] کرده و در تخصیص بعضی از نفوس[22] به بعضی از هیاکل مصالحی که علم ربّ العزّه به آن محیط است رعایت شده است و همچنین به "کُن" نفس ناطقه را مدبّر هیکل

۱ـ هـ: الفضیل

۲ـ الف و ب: «لمن» ندارند.

۳ـ د: قسمت داخل پرانتز را ندارد.

۴ـ د و هـ: الفضیل.

۵ـ د: بعباده.

۶ـ الف و ب: «لأنفسهم» ندارند.

۷ـ التوحید للصدوق ۴۰۳ و ۴۰۴

۸ـ ب: اندر/ هـ: انکه

۹ـ د و هـ: «بر دو» اضافه دارد.

۱۰ـ د و هـ: «و بر او» ندارد.

۱۱ـ د: قسمت داخل پرانتز را ندارد.

۱۲ـ د: «این» ندارد.

۱۳ـ هـ: بعضی

۱۴ـ د: «سحر و در سبب» اضافه دارد/ هـ: «سحر» اضافه دارد.

۱۵ـ د: «و» اضافه دارد.

۱۶ـ هـ: «که» اضافه دارد

۱۷ـ هـ: «این» ندارد

۱۸ـ د: که.

۱۹ـ اشاره به آیه شریفه «بَدیعُ السَّمَاوَات وَ الْأَرْض وَ إِذَا قَضَی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ»﴿البَقرة، ۱۱۷﴾

۲۰ـ د: «و» ندارد.

۲۱ـ هـ: «ناطقه» اضافه دارد

۲۲ـ د: «ناطقه» اضافه دارد.

کرده و بر این قیاس تأثیر سحر و تأثیر اصابت عین به این طریق است که[1] به ''کُن'' آثار عجیبه لازم اسباب مخصوصه کرده است لکن در احادیث تصریحات به این واقع شده که قدرت کامله ربّانیه حافظ جمیع اوضاع و احوال امور موجوده است پس تا اذن جدید از جانب ربّ العزّه صادر نشود محال است که تأثیری در سلسله ممکنات به ظهور رسد و حقیقت اذن‌ترک حفظ[2] احوال سابقه است و بعید نیست که از ربّ العزّه ''لا یکن[3] الاّ[4] بعد الخصال السبعة'' صادر شده باشد[5] و الله اعلم؛ .

(و در احادیث تصریحات به این واقع شده)[6] و[7] به این تحقیق منکشف شد جواب اعتراض بعضی[8] از[9] مشایخ[10] بنی اسرائیل بر ربّ العزّه و[11] ملخص حکایت او در حدیث این[12] است که او ولد الزنا بود و از انبیاء زمان خودش[13] شنیده بود که ولد الزنا[14] داخل بهشت نمی شود پس می‌گشت[15] در بیابآن‌ها و می‌گفت یا الهی ذنب من چه باشد و حاصل جواب این است که در احادیث به حد[16] تواتر معنوی رسیده این مضمون که در یوم میثاق ربّ العزّه جمیع ارواح؛[17] یعنی، نفوس ناطقه را جمع کرد و سه اقرار برایشان عرض کرد یکی به ربوبیت صانع عالم[18] و یکی به نبوت و یکی به ولایت اهل البیت[19] پس همگی اقرار به ربوبیت کردند و ''ثَبَتَتْ[20] الْمَعْرِفَةُ فِی قُلُوبِهِمْ وَ نَسَوُا[21] الْمَوْقِفَ[22] وَ سَیذْکُرُونَهُ یوْماً[23] وَ لَوْلَا ذَلِک (لَمْ یدرِ[24] أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لاَ مَنْ رَازِقُهُ)[25]''[26] و

۱ـ د: «که» ندارد.

۲ـ د: لفظ.

۳ـ د: «شی» اضافه دارد.

۴ـ هـ: لا تکن الا

۵ـ د و هـ: «این معنی توقف اعمال بر خصال سبع شده باشد» اضافه دارد.

۶ـ د: قسمت داخل پرانتز را ندارد.

۷ـ هـ: (که قدرت کامله د تباینیه حافظ جمیع اوضاع و احوال است پس با اذن جدید از جانب رب العزه صادر شود) اضافه دارد

۸ـ د: سابح. / هـ: سانع

۹ـ د: «از» ندارد.

۱۰ـ هـ: «از مشایخ» ندارد

۱۱ـ ب: «و» ندارند.

۱۲ـ د: آن.

۱۳ـ ب و د و هـ: خود /هـ: «علیهم السلم» اضافه دارد

۱۴ـ د: «الزنا» اضافه دارد.

۱۵ـ ب: «همی گشت»

۱۶ـ د و هـ: «حد» ندارد.

۱۷ـ هـ: «را» اضافه دارد

۱۸ـ د: اعلم.

۱۹ـ د و هـ: «علیهم السلام» اضافه دارد.

۲۰ـ ب: تثبت

۲۱ـ ب: فنَسی

۲۲ـ د: للوقف.

۲۳ـ الف «و سیذکرونه یوماً» ندارد و جای آن سفید باقی مانده است. / د و هـ: «ما» اضافه دارد.

۲۴ـ الف وب: «ما عرف» به جای «لم یدر»

۲۵ـ د: «ما عرف احد من خالقه و من ازقه»

۲۶ـ علل الشرائع، ج۱، ص: ۱۱۸

در اقرار دوّم[۱] و سوم[۲] اختلاف کردند بعضی اقرار به دوّم[۳] و سوم[۴] نیز کردند و بعضی در دوم[۵] و سیوم انکار کردند یا توقف و بعضی اقرار به دوم [۶] کردند و در سیوم انکار کردند یا توقف و ''ثَمَّةَ ثَبَتَتْ الْمَعْصِیةُ وَ الطَّاعَةُ''.

و در احادیث مذکور است که هر نفس ناطقه که در آن روز طاعت و معصیت از او ظاهر شد به عالم بدن که آید نیز[۷] موافق آن[۸] از او به اختیار خودش ظاهر می شود و علم ربّ العزّه محیط ا ست به جمیع [۹] این امور پس بنابراین، این هیکل[۱۰] که در رحم مادر از نطفه‌ها [۱۱] تولد کرده[۱۲] باشـــد لیاقت آن[۱۳] ندارد که ربّ العزّه به امر ''کُن'' بعضی را از نفوس که در یوم میثاق طاعت از او به ظهور رسیده باشد به او تعلق دهد[۱۴] پس نفسی را به او تعلق می‌دهد که در یوم میثاق از او معصیت ظاهر[۱۵] شده باشد[۱۶] و بنابراین تحقیق منکشف شد معنی حدیث شریف[۱۷] «الشَّقِی من شَقِی فِی بَطْنِ اُمِّهِ وَ السَّعِیدُ من سَعِد فِی بَطْنِ اُمِّه''. [۱۸]

یعنی، آنچه در یوم میثاق از او به ظهور رسیده در بطن‌ام در[۱۹] پیشانی او به امر ربّ العزّه نوشته می‌شود و او نیز به اختیار خود در عالم بدن میل[۲۰] آن می‌کند که در روز[۲۱] میثاق کرده است از طاعت و معصیت.

تذنیب

معلوم است که اراده معاصی از جمله افعال نفس ناطقه است و در حدیث این (مضمون به حدّ) [۲۲] تواتر معنوی رسیده و مؤیّد این معنی این[۲۳] که نصیر الملة و الدّین در فصول نصیریه آورده که ضابطه که فعل بندگان را از فعل ربّ العزّه تمیز می‌کند[۲۴] این است که هر فعلی که بنده استحقاق مدح یا ذم در آن دارد آن[۲۵] فعل او است و هرچه ندارد فعل ربّ العزّه است و معلوم است که بندگان وقتی که اراده معاصی در دل ایشان حاصل شود استحقاق ذم

۱ـ هـ: دویم
۲ـ الف و هـ: سیوم / د: سیم.
۳ـ هـ: دویم
۴ـ الف و هـ: سیوم / د: سیم.
۵ـ هـ: دویم
۶ـ هـ: دویم
۷ـ هـ: «نیز» ندارد
۸ـ الف «آن» ندارد.
۹ـ هـ: بوضع
۱۰ـ د و هـ: هیکلی.
۱۱ـ د و هـ: زنا.
۱۲ـ د: «از آن» اضافه دارد.
۱۳ـ د و هـ: این.
۱۴ـ د: میدهند.
۱۵ـ ب: صادر
۱۶ـ د و هـ: «باشد» ندارد.
۱۷ـ د: «که قال ع» اضافه دارد.
۱۸ـ (الکافی، ج ۸، ص ۸۱) و (من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۷)
۱۹ـ هـ: بر
۲۰ـ د و هـ: مثل.
۲۱ـ د و هـ: یوم.
۲۲ـ د: معنی.
۲۳ـ هـ: ان
۲۴ـ د: میکنند.
۲۵ـ د و هـ: «آن» ندارد..

دارند و وقتی که اراده طاعت در دل ایشان حاصل شود استحقاق مدح.[۱]

پس معلوم شد که اراده بندگان فعل ایشان است و به خاطر فقیر ضابطه (آن‌که)[۲] موافق آن ضابطه است[۳] رسیده و آن این است که هرچه حصول او منوط است به[۴] ملاحظه[۵] علت غائیه او[۶] را آن فعل ما است و هرچه منوط بر آن نیست فعل ما نیست پس[۷] مقتضای ضابطتین اراده فعل[۸] باشد و تصورات و ادراک آن النسبه واقعه اولی است به واقعه فعل ما نباشد.

و از احادیث فهمیده می شود که تصدیقات کاذبه از جانب شیطان است و معلوم است که حقیقت اراده حدوث امری است از[۹] نفس ناطقه پس نفس ناطقه هم فاعل اراده باشد و هم[۱۰] و این نیز[۱۱] بر دقیقه سابقه است یعنی[۱۲] به ''کن'' ربّ العزّه نفس ناطقه را متمکن ساخته از این‌که خلق اراده در خود کند[۱۳].

و نیز در احادیث به حد تواتر معنوی رسیده این مضمون که در هر دل[۱۴] دو سوراخ است در یکی ملکی نشسته و در دیگری شیطانی ملک‌ترغیب بندگان بر طاعت و خیرات می‌کند و شیطان بر معاصی و تمکن ملک و تمکن[۱۵] شیطان نیز به ''کن'' حاصل شده.

و نیز در احادیث به حد تواتر معنوی رسیده این مضمون که ربّ العزّه طریقه خیر و طریقه شرّ را در دل بندگان می‌اندازد و یعنی در دل ایشان واضح می‌کند این معنی را که طاعت[۱۶] رسول خیر است و خلاف آن[۱۷] شرّ است پس بعد از این هدایت هر بنده که اختیار عمی و گمراهی کرد به معنی[۱۸] اقرا به حق نکرد و[۱۹] شیطانی[۲۰] را (بر او مسلط)[۲۱] می کند (که اضلال او کند و این عقاب دنیوی است و امّا عقاب اخروی است[۲۲] پس دخول جهنم

۱ـ د و هـ: «دارند» اضافه دارد.

۲ـ د و هـ دیگر.

۳ـ د: «است» اضافه دارد.

۴ـ د و هـ: بر.

۵ـ د: «ما» اضافه دارد.

۶ـ هـ: از

۷ـ د: «به» اضافه دارد.

۸ـ د: «ما» اضافه دارد.

۹ـ د و هـ: از.

۱۰ـ د و هـ: «قابل» اضافه دارد.

۱۱ـ د: «مبنی است» اضافه دارد. /هـ: «مبنی» اضافه دارد

۱۲ـ د: «یعنی» ندارد.

۱۳ـ هـ: بکند

۱۴ـ د: دلی.

۱۵ـ هـ: «تمکن» ندارد

۱۶ـ د: اطاعت.

۱۷ـ د: این.

۱۸ـ د و هـ: یعنی.

۱۹ـ د: «و» ندارد.

۲۰ـ د: شیطان.

۲۱ـ د: مسلط بر او.

۲۲ـ هـ: «است» ندارد

است و تسلیط[۱] شیطان بر او نیز به ''کن'' است.

و سبب این‌که ربّ العزّه خود خلق طرق ضلالت در دل او نمی‌کند و شیطان را بر او مسلط می‌کند)[۲] این است که خلق این امور قبیح است و لایق ربّ العزّه نیست و اما تصوّرات و تصدیقات[۳] که در دل بندگان حاصل می شود پس آنچه[۴] ضروری است؛ یعنی، بی‌اختیار در دل بندگان حاصل[۵] و[۶] آن دو قسم است یکی فعل ربّ العزّه[۷] یا بی[۸] وا سطه یا به وا سطه ملک و یکی فعل شیطان ا ست و[۹] در احادیث تصریح به این معنی[۱۰] واقع شده[۱۱] و در احادیث هست که[۱۲] تفسیر آیه شریفه[۱۳] «**أَنَّ اللَّهَ یحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه**''[۱۴] که هرگز اعتقاد باطل تجاوز (از مرتبه ظن نمی‌کند)[۱۵] و به مرتبه جزم[۱۶] نمی رسد و ربّ العزّه حایل می‌شود میانه قلب ایشان[۱۷] و میانه اینکه اعتقاد باطل[۱۸] در او به حدّ جزم[۱۹] بر سد و آنچه کسبی ا ست[۲۰] یعنی، به[۲۱] اختیار و کسب[۲۲] نظر در دل بندگان حاصل می‌شود پس تابع مبادی خود است و اگر مبادی او[۲۳] از جانب ربّ العزّه حاصل (می شده)[۲۴] او نیز[۲۵] چنین است و اگر از جانب شیطان او نیز چنین است.

۱ـ هـ: تسلط
۲ـ د: قسمت داخل پرانتز راندارد.
۳ـ هـ: تصدیقاتی
۴ـ هـ: ان
۵ـ د: «میشود» اضافه دارد.
۶ـ د: «و» ندارد.
۷ـ د: «است» اضافه دارد.
۸ـ ب و د: پی
۹ـ هـ: «وُ» ندارد
۱۰ـ د: «تصریح» اضافه دارد./ هـ: باین معنی تصریح
۱۱ـ در ب دوبار «واقع شده» تکرار شده است.
۱۲ـ هـ: «که» ندارد/ هـ: در
۱۳ـ د: کریمه.
۱۴ـ سوره انفال: آیه ۲۴
۱۵ـ د: «نمیکند از مرتبه ظن»
۱۶ـ ب: حرم
۱۷ـ د: انسان.
۱۸ـ د: «باطل» ندارد.
۱۹ـ ب: حزم
۲۰ـ هـ: کسی
۲۱ـ د: «به» ندارد.
۲۲ـ د: «و» اضافه دارد.
۲۳ـ هـ: ان
۲۴ـ د و هـ: شده.
۲۵ـ هـ: «نیز» ندارد

فایده سی و دوم[1]

[در تحقیق حسن و قبح افعال]

فلاسفه و امامیّه و معتزله اتفاق کرده‌اند بر اینکه حسن و قبح افعال ذاتی است؛ یعنی، بعضی از افعال این حال دارد که ماهیت نوعیه او یا هویت شخصیه او یا[2] صفات انتزاعیه او تقاضای این می‌کند که[3] ارباب عقل و حکمت از[4] و از فاعل او نفرت[5] کنند و فاعل او را سفیه دانند و بعضی[6] افعال این حالت ندارد پس آنچه این حالت دارد[7] قبیح است لذاته و آنچه این حالت ندارد حسن است فی ذاته.

و اکثر اشاعره اتفاق کرده‌اند بر اینکه افعال به هیچ وجه من الوجوه تقاضای نفرت عقل از ایشان و از فاعل ایشان نمی‌کند و اینکه عقل از بعضی نفرت می‌کند[8] سببش جعل جاعل است؛ یعنی، سببش این است که شارع نهی از بعضی کرده و امر به بعضی کرده و معتزله و جمعی قلیل از امامیّه که در زمان غیبت کبری به ظهور رسیده‌اند اتفاق کرده‌اند بر این‌که؛ همچنان‌که،[9] حسن و قبح افعال حاصل است در افعال قطع نظر از جعل شارع همچنین احکام خمسه ثابت است جمیع[10] افعال را قطع نظر از جعل شارع و اوامر و نواهی شارع بر وفق حالات ذاتیه صادر شده پس در بعضی از مواضع که عقل مستقل است به دانستن حالت واقعی یا به طریق بداهت یا برهان امر و نهی شارع مؤکّد است و در بعضی دیگر که عقل مستقل نیست امر و نهی شارع کاشف است نه محدث احکام خمسه و مذهب جمع قلیلی از اشاعره مثل بدرالدین زرکشی در شرح **جمع الجوامع** و

۱ـ ال الف:دویم/ ج:واژه «سی و دوم» ندارد.
۲ـ د: با.
۳ـ د: «از» اضافه دارد.
۴ـ د: «او» اضافه دارد.
۵ـ د: نقره.
۶ـ د: «از» اضافه دارد.
۷ـ د: ندارد. / «پس آنچه اینجاست دارد» اضافه دارد.
۸ـ هـ: «و از بعضی نمیکند» اضافه دارد
۹ـ د و هـ: همچنانچه.
۱۰ـ هـ: «جمیعُ» ندارد

قدماء امامیّه اصحاب ائمه علیهم السلام این است که حسن و قبح افعال ذاتی افعال است به معنی که مذکور شد؛ یعنی، منوط به جعل شارع نیست و احکام خمسه؛ یعنی، وجوب و حرمت و استحباب و کراهت و اباحت ذاتی افعال نیست بلکه به جعل شارع حاصل شده؛ از این جهت که، کثیری از افعال قبح[1] بسیار دارد عقلاً و[2] حرام نیست شرعاً بلکه مکروه است و کثیری از افعال اندک قبحی[3] دارد عقلاً و حرام است شرعاً و احادیث اهل البیت علیهم السلام صریح[4] در مذهب اخیر.

۱ــ د و هــ: فبیح.
۲ــ هــ: «و» ندارد
۳ــ هــ: قبیحی
۴ــ هــ: «است» ندارد

فایده سی و سیم[1]

[بندگان فاعل فعل خودند و افعال ایشان قسری نیست]

مذهب اشاعره این است که صلحاء استحقاق دخول بهشت ندارند؛ از این جهت که، افعال[2] ایشان قسری است[3]؛ یعنی، ربّ العزّه خلق این افعال در ایشان کرده و اگر فعل ایشان می‌بود نیز استحقاق نداشتند به واسطه آنکه[4] حسن و قبح ذاتی افعال نیست پس حقّ[5] بر خدا نداشته باشند.

و همچنین[6] فساق استحقاق دخول[7] جهنم ندارند؛ از این جهت که، افعال ایشان قسری[8] است و می‌گویند که چون ربّ العزّه اصحاب عصمت علیهم السلام را[9] و سایر صلحا را وعده دخول بهشت کرده همچنین شیاطین و جمعی از سایر فساق را وعده دخول جهنم کرده بر خدا واجب شده که اصحاب عصمت صلوات الله علیهم[10] و صلحا را داخل بهشت کند و آن[11] شیاطین و[12] جمعی از فساق را داخل جهنم کند؛ از این جهت که، خلاف[13] وعده لایق مرتبت الهی نیست.

و مذهب امامیّه و معتزله این است که بندگان فاعل فعل خودند و افعال ایشان قسری نیست؛ یعنی، ربّ العزّه خلق آن افعال[14] در ایشان نکرده و اضطراری نیز نیست؛ (یعنی، این چنین نیست)[15] که مبادی قریبه و بعیده آن

۱ـ الف: سیوم/ج: واژه «فایده سی و سیم» ندارد.
۲ـ ب: افعالات
۳ـ هـ: «قریست»
۴ـ ب «آنکه» ندارد.
۵ـ د و هـ: حقی.
۶ـ د: از این جهت.
۷ـ هـ: «دراتش» اضافه دارد
۸ـ هـ: قری
۹ـ د: «را» ندارد.
۱۰ـ الف و د: «صلوات الله علیهم» ندارند.
۱۱ـ د و هـ: «آن» ندارد.
۱۲ـ د و هـ: «آن» اضافه دارد.
۱۳ـ د: خلایق.
۱۴ـ د: «افعال» ندارد.
۱۵ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد

افعال از جانب ربّ العزّه بر قلوب بندگان فایض شود و بعد از آن مبادی بر بنده[۱] آن فعل لازم شود.

همچنانکه[۲] فا ضل دوانی در ر سالهی خلق اعمال گمان کرده که بر معتزله این لازم میآید بلکه ربّ العزّه هدایت جمیع مکلفین کرده است به اینکه طریق خیر این است که جمیع امور را از معلمی که من خلق کردهام و او هرگز غلط نمیکند و از قول خود برنمی گردد[۳] اخذ کنیم[۴] و به اینکه خلاف این طریق شرّ است و بعد از هدایت عامّ[۵] جمعی اختیار طریقه[۶] خیر کردهاند و بعضی[۷] اختیار طریق شرّ یا[۸] به واسطه اینکهترک مألوف بر ایشان شاق بود یا به واسطه[۹] عناد و میل طبع[۱۰] ایشان به نقیض کبری[۱۱] یا با واسطه کبری.

و عمده مبادی افعال فساق[۱۲] اختیار طریقه شرّ است بعد از معرفت اینکه نجد خیر کدام است و نجد شرّ کدام است و معلوم است که این امتیار[۱۳] فعل به[۱۴] بندگان است چنانچه این مضمون در احادیث به حد تواتر معنوی ر سیده و نیز مقتضی[۱۵] قاعده[۱۶] که از فصول نصیریه نقل کردم[۱۷] این است پس بعضی از احادیث که مناسب[۱۸] این مقام[۱۹] جهت تیمن و تبرک نقل کنیم[۲۰].

فشیخنا الصدوق قدس سره در کتاب توحید در باب سعادت و شقاوت نقل کرده عن الفضل بن شاذان عن محمّد بن أبی عمیرٍ قال سألت أبا الحسن موسی بن جعفرٍ ع عن معنی قول رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم: الشَّقِی مَنْ شَقِی فِی بَطْنِ أُمِّه (وَ السَّعِیدُ مَنْ سَعِدَ فِی بَطْنِ أُمِّه فَقَالَ الشَّقِی مَنْ عَلِمَ اللَّه وَ هُوَ فِی بَطْنِ أُمِّه)[۲۱] أَنَّهُ سَیعْمَل[۲۲] أَعْمَالَ الْأَشْقِیاءِ وَ السَّعِیدُ مَنْ عَلِمَ اللَّه وَ هُوَ فِی بَطْنِ أُمِّه أَنَّهُ سَیعْمَلُ[۲۳] أَعْمَالَ السُّعَدَاءِ قُلْتُ[۲۴] لَهُ[۲۵] فَمَا مَعْنَی قَوْلِه ص[۲۶] اعْمَلُوا فَکلٌّ مُیسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ (فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ لِیعْبُدُوه وَ لَمْ یخْلُقْهُمْ

۱ـ ب «بر بنده» ندارد. / د: بندگان.
۲ـ د و هـ: همچنانچه.
۳ـ د: برنمیگردد.
۴ـ هـ: کنند
۵ـ د: «آعام» ندارد.
۶ـ د: طریق.
۷ـ د و هـ: جمعی.
۸ـ د: «یا» ندارد.
۹ـ الف «به واسطه» ندارد.
۱۰ـ د: طبیعی.
۱۱ـ د: «و» اضافه دارد.
۱۲ـ هـ: فشاق
۱۳ـ الف و د و هـ: اختیار
۱۴ـ د و هـ: «به» ندارد.
۱۵ـ د و هـ: مقتضای.
۱۶ـ ب: فاعل
۱۷ـ د و هـ: کردیم.
۱۸ـ د: مناسبت.
۱۹ـ د: «است» اضافه دارد.
۲۰ـ د: کردیم.
۲۱ـ د: قسمت داخل پرانتز را ندارد.
۲۲ـ الف و ب: یعمل
۲۳ـ الف و ب: یعمل
۲۴ـ هـ: فقلت
۲۵ـ الف و ب و د و هـ: «له» ندارند.
۲۶ـ هـ: «ص» ندارد

لِيَعْصُوهُ وَ ذَلِک قَوْلُه عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ فَيسِّرَ کلًّا لِمَا خُلِقَ لَهُ)[۱] فَالْوَيلِ[۲] لِمَن اسْتَحَبَّ الْعَمَى عَلَى الْهُدى". [۳]

و در باب نفی الجبر و التفويض نقل کرده از "ابراهيم بن عمر[۴] اليمانی عن أبی عبد اللّه ع قَالَ إِنَّ[۵] اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعَلِمَ مَا هُمْ صَائِرُونَ[۶] إِلَيه وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ فَمَا[۷] أَمَرَهُمْ[۸] بِه[۹] مِنْ شَیءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الْأَخْذِ بِه[۱۰] وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَیءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى تَرْکه وَ لَا يکونُوا[۱۱] آخِذِينَ وَ لَا تَارِکينَ إِلَّا بِإِذْنِ اللّه" [۱۲].

و "عن يونس بن عبد الرّحمن عن غير واحدٍ عن أبی[۱۳] جعفرٍ و أبی عبد اللّه ع[۱۴] قَالا[۱۵] إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْحَمُ بِخَلْقِه مِنْ أَنْ يجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ يعَذِّبَهُمْ عَلَيهَا وَ اللَّهُ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يرِيدَ أَمْراً فَلَا يکونَ قَالَ[۱۶] فَسُئِلَا ع[۱۷] هَلْ بَينَ (الْجَبْرِ وَ الْقَدَرِ)[۱۸] مَنْزِلَةٌ ثَالِثَةٌ قَالا نَعَمْ أَوْسَعُ مِمَّا[۱۹] بَينَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ". [۲۰]

و "عن حريز بن عبد اللّه عن أبی[۲۱] عبد اللّه ع[۲۲] قَالَ إِنَّ النَّاسَ فِی الْقَدَرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ رَجُلٍ يزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَى الْمَعَاصِی فَهَذَا[۲۳] قَدْ ظَلَّمَ اللَّهَ فِی حُکمِه فَهُوَ کافِرٌ وَ رَجُلٍ يزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَيهِمْ[۲۴] فَهَذَا قَدْ أَوهن[۲۵] اللّه فِی سُلْطَانِه فَهُوَ کافِرٌ وَ رَجُلٍ يزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ کلَّفَ الْعِبَادَ[۲۶] مَا يطِيقُونَ وَ لَمْ يکلِّفْهُمْ مَا لَا يطِيقُونَ وَ إِذَا أَحْسَنَ[۲۷] حَمِدَ اللَّهَ وَ إِذَا أَسَاءَ[۲۸] اسْتَغْفَرَ اللَّهَ فَهَذَا مُسْلِمٌ بَالِغٌ[۲۹]". [۳۰]

۱ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۲ـ د: قالو بل.
۳ـ التوحيد للصدوق ۳۵۶
۴ـ د: عمرو.
۵ـ ب «إنّ» ندارد.
۶ـ د: صابرون.
۷ـ ب: کما / د «فما» ندارد.
۸ـ د: «امرهم» ندارد.
۹ـ هـ: «به» ندارد
۱۰ـ الف و ب: إلَی أخذه
۱۱ـ الف و ب و د و هـ: يکونون
۱۲ـ التوحيد للصدوق ۳۵۹
۱۳ـ د: ابی.
۱۴ـ د: عليهم السلام.
۱۵ـ ب: قال
۱۶ـ هـ: قالا
۱۷ـ د و هـ: عليهما السلام.
۱۸ـ د: «القدر و الجبر»/ هـ: والقدره
۱۹ـ د و هـ: «مما» ندارد.
۲۰ـ التوحيد للصدوق ۳۶۰
۲۱ـ د: ابی.
۲۲ـ د: عليه السلام.
۲۳ـ الف و ب «فهذا» ندارند.
۲۴ـ الف و ب و هـ: إليه
۲۵ـ الف و ب و د وهـ: وهن
۲۶ـ د: العباده.
۲۷ـ د: البس.
۲۸ـ ب: شاء
۲۹ـ الف و ب: نافع
۳۰ـ التوحيد للصدوق ۳۶۰ و ۳۶۱

و حقّ این است که این مطلب؛ یعنی، بنده فاعل مختار است در افعال خود از بدیهیات (است و ضروریات و منبّهات جهت این مطلب بسیار است):[۱]

منبّه اوّل: آن‌که اگر بنده فاعل مختار در فعل خود نمی‌بود ارسال رسل و انزال کتب و امر و نهی اصلاً فایده نداشت و عیب[۲] می بود.

منبّه دوّم: آنکه بنده مستحق مدح و ذم است در افعال خود و از فواید نصیریه منقول شد [۳]که استحقاق مدح [۴]نمی باشد الا در افعال اختیاریه.

منبّه سیم: [۵] آنکه فعل بندگان منوط است به داعی؛ یعنی، به ملاحظه علت غائیه و این معنی در (غیر فاعل) [۶]مختار نمی‌باشد (بلکه مراد ما از فاعل مختار[۷] همین است.)[۸]

(منبّه چهارم: آنکه‌ترغیب وترهیب منشأ اقدام و احجام بندگان می‌شود و اگر چنان چه[۹] فاعل قادر نمی‌بود[۱۰] چنین نمیشد[۱۱]).[۱۲]

منبّه پنجم: آنکه از ضروریات مذهب اهل البیت علیهم السلام این است که بنده فاعل فعل خود است و فاعل مختار است و احادیث در این باب به حد تواتر معنوی رسیده.

۱ـ د و هـ: «و جدا نیست و منبهات جهت این مطلب بسیار است»
۲ـ د: عبث.
۳ـ د: شده./ هـ: است
۴ـ د و هـ: «و ذم» اضافه دارد.
۵ـ هـ: «سیم» ندارد
۶ـ د: «فاعل غیر»
۷ـ د: «مجرد» اضافه دارد.
۸ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۹ـ الف: چنانکه
۱۰ـ د: نمی بودند.
۱۱ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۱۲ـ د: نمیشود.

فایده سی و چهارم[1]

[مشیت و اراده و تقدیر و قضا و امضاء ربّ العزّه در حقّ افعال عباد به طریق حتم نیست]

این مضمون در احادیث منقوله به طریق[2] خاصّه و طریق عامّه به حد تواتر معنوی رسیده که از[3] افعال حسنه و [4]قبیحه (که از بندگان واقع می شود بعد از مشیت و اراده و تقدیر و[5] قضا ربّ العزّه است و نیز)[6] به حد تواتر معنوی رسیده که ربّ العزّه راضی است به افعال حسنه و به افعال قبیحه راضی نیست و در احادیث منقوله به طریق خاصّه نیز[7] به حد تواتر معنوی رسیده که مشیت و اراده و تقدیر و قضا و امضا ربّ العزّه در حقّ افعال عباد به این معنی است که نقش می‌کند در لوح محفوظ و در کتابی که در سماء دنیا است این را که بندگان به اختیار خود این فعل خواهند کرد و من حایل نخواهم شد میانه ایشان و فعل ایشان و معنی اذن ربّ العزّه در حقّ افعال عباد این است که‌ترک کند حفظ حالت سابقه را چنان چه[8] گذشت.

و اشاعره و معتزله گمان کرده‌اند که مشیت و اراده و تقدیر و قضا و امضاء ربّ العزّه در حقّ افعال عباد به طریق حتم است پس بعد از این (ج: اشاعره) گمان[9] التزام این معنی کرده‌اند که افعال عباد فعل ربّ العزّه است پس خصال سبعه که در حقیقت تعلق به فعل ربّ العزّه گرفته است.

و معتزله انکار این کرده‌اند که افعال عباد به مشیت و اراده[10] و تقدیر و[11] قضاء ربّ العزّه باشد؛ از این جهت

۱ـ ج: واژ«فایده سی و چهارم» ندارد.
۲ـ ب: طریقه
۳ـ ب و د و هـ: «از» ندارند. / د: «رب العزه راضی است» اضافی دارد.
۴ـ د: «و به افعال» اضافه دارد.
۵ـ در الف و ب «و» آمده که درست نیست.
۶ـ د: «راضی نیست و در احادیث منقوله به طریق خاصه نیز»
۷ـ ب «و» اضافه دارد.
۸ـ د: که.
۹ـ د و هـ: گمان اشاعره.
۱۰ـ د: «و اراده» ندارد.
۱۱ـ الف «و» ندارد.

که، لازم می‌آید که بندگان فاعل فعل خود باشند[۱] به طریق اضطرار[۲] و در احادیث در مذمت قدریه به معنی معتزله این مضمون به حد تواتر معنوی رسیده[۳] (که از قدریه «[۴] الْقَدَرِیةُ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّة وَ هُمُ الَّذِینَ أَرَادُوا أَنْ یصِفُوا اللَّهَ بِعَدْلِه فَأَخْرَجُوهُ مِنْ سُلْطَانِه و فیهم نزلت هذه الآیة "**یوْمَ یسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلَی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ (۴۸) إِنَّا کُلَّ شَیءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (۴۹)**[۵]"[۶].

و ایشان قائل به تفویضند پس در افعال عباد سه مذهب است یکی آنکه[۷] بنده فاعل فعل خود نیست ربّ العزّه خلق افعال در او می‌کند فسق را و طاعت را و افعال عباد از بابت حرکات قسریه است اصلاً فاعل غیر ربّ العزّه نیست حتی آتش حطب را نمی‌سوزاند ربّ العزّه حطب را می‌سوزاند؛ لیکن، عادت ربّ العزّه جاری شده به اینکه (حطب را نزدیک آتش بیارد)[۸]و[۹] بعد از آن خود حطب را بسوزاند نه[۱۰] آتش و بنابراین مذهب خصال سبع تعلق به افعال عباد گرفته[۱۱]؛ لیکن، افعال عباد فعل ربّ العزّه است و این مذهب اشاعره است و ایشان در حقیقت قائل به جبرند.

و یکی آنکه[۱۲] بنده فاعل فعل خود است و فاعل مختار است مضطر[۱۳] نیست و خصال سبع تعلق به فعل بنده نمی‌گیرد که اگر بگیرد لازم می‌آید که بنده فاعل مضطر[۱۴] باشد؛ از این جهت که، خصال سبع به طریق حتم است و این مذهب معتزله است و ایشان قائل به تفویضند[۱۵]

و مذهب سیم[۱۶] آنکه[۱۷] بنده فاعل فعل خود است و قادر مختار است و خصال سبع تعلق به افعال بندگان می‌گیرد خواه فسق باشد و خواه طاعت و اگر طاعت باشد رضا به[۱۸] امر نیز تعلق می‌گیرد و تعلق خصال سبع به طریق اختیار است نه به طریق حتم و این مذهب امامیّه است و ایشان قائل به منزله بین جبر و تفویضند.

۱ـ ب: باشد
۲ـ ب: اضطراب
۳ـ د: «آن» اضافه دارد.
۴ـ د: «آن» اضافه دارد.
۵ـ سوره قمر: آیه ۴۸ و ۴۹
۶ـ التوحید للصدوق ۳۸۲
۷ـ د و هـ: اینکه.
۸ـ د: «حطب را نسوزد و یک آتش را بیارد»
۹ـ د: «و» ندارد.
۱۰ـ د: به.
۱۱ـ ب: «است» اضافه دارد.
۱۲ـ د و هـ: اینکه.
۱۳ـ هـ: و مضطرب
۱۴ـ هـ: مضطرب باشد
۱۵ـ هـ: شده اند
۱۶ـ هـ: سیوم
۱۷ـ ب ود: اینکه
۱۸ـ د: و.

و در حدیث شریف[۱] اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین[۲] صلوات الله[۳] علیه نقل کرده مذهب[۴] هر دو طایفه واقع شده؛ از این جهت که، هر دو طایفه قضا و قدر الهی را حمل بر حتم کرده‌اند و در آن حدیث[۵] شریف و احادیث دیگر مذمت ''معتزله مجوس هذه الامة'' شده و مذمت اشاعره (به غیر آن)[۶] دیگر شده.

۱ـ د و هـ: «که» اضافه دارد.
۲ـ د: «و امام المتقین» اضافه دارد.
۳ـ د: «و سلامه» اضافه دارد.
۴ـ هـ: مذمت
۵ـ الف: احادیث
۶ـ د: «به عنوان»

فایده سی و پنجم[1]

اختلاف سایر فرق با امامیّه در مسئله امامت اجمالاً[2]

چون در بعضی از فواید سابقه (تحقیق طریقه)[3] اثبات نبوّت با کمل وجه و اتم تفصیل کردیم پس[4] در این فایده بیان می‌کنیم اجمالاً اختلاف سایر فرق را با امامیّه در مسئله امامت و در فایده‌ی لاحقه تفصیل آن خواهد شد.

پس بدآن‌که نزد امامیّه بنابر دلیلی که در فایده‌ی لاحقه[5] خواهد شد مسئله امامت مثل مسئله نبوت داخل عقاید دینیّه[6] و از مسائل فنّ کلام است و نزد سایر[7] طوایف داخل واجبات کفائیّه[8] و از مسائل فقهیّه است پس نصب امام بنا[9] بر مذهب طایفه امامیّه[10] فعل ربّ العزّه[11] و بنا بر مذهب عامّه فعل رعیّت است و عامّه جهت حصول منصب امامت عظمی سه طریق[12] دارند و بیان آن خواهیم کرد. ان شاء الله تعالی. (تا الوا الالباب)[13] از نفس آن طرق[14] قطع[15] کنند به بطلان طریق عامّه.

۱ـ ج: واژه «فایده سی و پنجم» ندارد.
۲ـ این عنوان در نسخه های خطی نیست و از جانب مصحح اضافه شد.
۳ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۴ـ د: «پس اکتفا به آن شد» اضافه دارد.
۵ـ هـ: «ذکر» اضافه دارد
۶ـ د: «است» اضافه دارد.
۷ـ ج: ساء.
۸ـ د: «است» اضافه دارد.
۹ـ هـ: «بنا» ندارد
۱۰ـ ج: فعل. / د: «ما» اضافه دارد/ هـ: «امامیه» ندارد.
۱۱ـ د: «است» اضافه دارد.
۱۲ـ هـ: طریقه
۱۳ـ د: «یا اولی الالباب»
۱۴ـ د: «ثلثه» اضافه دارد.
۱۵ـ ج: قطعی.

فایده سی و ششم[1]

در اختلافی که بعد از رحلت سیّد المرسلین میانه امت واقع شد.

تحقیق آن[2] مبحث این[3] است که احادیث اهل البیت علیهم السلام که در اصول معتمده مثل کتاب محاسن احمد بن ابی عبدالله و کتاب کافی مذکور است مشتمل[4] بر چند مقدمه که نزد اولوا الالباب همگی قطعی است و ملخص آن مقدمات این است که:

ربّ العزّه راضی به خصومات و اختلاف و حروب[5] فتن[6] میانه[7] مسلمین نیست و ارسال رسل و انزال کتب از جهت دفع خصومات کرده و این معنی در جمیع امم جاری است پس مقتضای حکمت صانع[8] این است که بعد از نبی صلی الله علیه وآله[9] شخصی باشد در ارض شبیه[10] نبی صلی الله علیه وآله[11] در این‌که معصوم از غلط[12] باشد و کلام او از روی وحی الهی باشد نه از روی رأی[13] بشری؛ از آن[14] جهتکه، [15]شخصی[16] که کلام او[17] از روی رأی است (او را)[18] اختلاف بسیار واقع می شود؛ همچنان چه، مشاهد[19] است اختلاف فلاسفه و

۱ـ ج: واژه «فایده سی و ششم» ندارد.
۲ـ ج و د و هـ: این.
۳ـ ج: آن.
۴ـ ج و هـ: «است» اضافه دارد.
۵ـ ج و د: «و» اضافه دارند.
۶ـ د: فتنه.
۷ـ د: میان.
۸ـ د و هـ: «عالم» اضافه دارد.
۹ـ ج: ص. / د: صلعم.
۱۰ـ د: «به» اضافه دارد.
۱۱ـ ج: ص. / د «صل الله علیه وآله» ندارد.
۱۲ـ ج و هـ: «از غلط» ندارد.
۱۳ـ د: وحی./ هـ: «رای» ندارد
۱۴ـ د و هـ: این.
۱۵ـ هـ: «کلام» اضافه دارد
۱۶ـ د: سختی.
۱۷ـ د وهـ: «کلام او» ندارد.
۱۸ـ د و هـ: در او.
۱۹ـ هـ: مشاهده

متکلّمین و اصولیین و (فقهای تا[۱] آن‌که)[۲] از آن شخص استفاده مضارّ و منافع دنیویه و اخرویه شود و خصومات واقع نشود میانه مسلمین.

پس از این جهت به املاء سیّد المرسلین[۳] و خطّ امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما السلام [۴]کتابی مدون شد مشتمل بر[۵] جمیع آن چه امت محتاج به آن خواهند شد الی یوم القیامه و اسم آن[۶]کتاب "**کتاب علی**" است.

آن[۷]کتاب بالفعل نزد مهدی است صلوات الله علیه [۸] (و از این جهت در آخر عمر شریف) [۹] سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم[۱۰] ربّ العزّه جبرئیل را کرّات و[۱۱] مرّات نزد سیّد المرسلین[۱۲] فرستاد[۱۳] امر کرد سیّد المرسلین [۱۴]را[۱۵] به اینکه به امت تبلیغ بکن[۱۶] این را که ربّ العزّه دوازده کس را مقرر کرده است که حافظ دین باشند تا روز قیامت اول علی علیه السلام[۱۷] و آخر محمد مهدی صلوات الله علیهم اجمعین[۱۸].

پس حضرت سید مر سلین[۱۹] تبلیغ این معنی کرات و[۲۰] مرات به خلق کرد و در احادیث مذکور ا ست که عرب طایفه‌ای ا ست جفات و نمی‌دانند قدر نبوت انبیا را علیهم السلام[۲۱] پس بنابر این بعد از نبی علیه و آله[۲۲] عمده ایشان چون میل (مال و جاه)[۲۳]دنیا و حکومت[۲۴] داشتند و به امیر المومنین علیه السلام عداوت داشتند؛ از این جهت که، (آن حضرت به شمشیر)[۲۵]جمع کثیری از[۲۶] ایشان کشته شده بودند با یکدیگر تواطؤ [۲۷]کرده‌اند و حرکت قهقهری مما [۲۸]کان[۲۹] کردند و جبرئیل علیه السلام طوماری از عرش آورده بود که آن[۳۰] طو مار دوازده

۱ـ د: ما.
۲ـ ج: فقها با اینکه./ هـ: و فقها با اینکه
۳ـ د: «صلم» اضافه دارد.
۴ـ د: ع.
۵ـ هـ: مشتمله
۶ـ ج: «آن» اضافه دارد.
۷ـ ج: و آن
۸ـ هـ: علیهم اجمعین
۹ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد / هـ: پس حضرت
۱۰ـ د: صلهم.
۱۱ـ د: «و» ندارد.
۱۲ـ د: «صلهم» اضافه دارد.
۱۳ـ د: «و» اضافه دارد.
۱۴ـ د: «صلهم» اضافه دارد.
۱۵ـ هـ: «را» ندارد
۱۶ـ د: کند.
۱۷ـ د: «علیه السلام» ندارد.
۱۸ـ د: «علیهما السلم»
۱۹ـ د: «صلهم» اضافه دارد.
۲۰ـ د: «و» ندارد.
۲۱ـ ج: ع.
۲۲ـ ج: ص. / د: صلهم./ هـ: «علیه و اله» ندارد
۲۳ـ د: «جاه و مال»
۲۴ـ هـ: «و حکومت» ندارد
۲۵ـ د و هـ: «به شمشیر آن حضرت»
۲۶ـ د: «طائفه» اضافه دارد.
۲۷ـ د: تزالمو.
۲۸ـ ج و هـ: بما.
۲۹ـ ج: کار.
۳۰ـ د: «آن» ندارد.

طبقه بود به عدد ائمه علیهم السلام و در آن طومار به امر ربّ العزّه نوشته[۱] بود که:

عداوت بسیار از امت نسبت به ائمه علیهم السلام ظاهر خواهد شد پس باید که امیرالمؤمنین علیه السلام[۲] بعد از سیّد المرسلین[۳] تا چند سال حرب نکند و بعد از آن[۴] چند سال حرب کند.

و باید که[۵] حسن علیه السلام حرب نکند و باید که حسین علیه السلام[۶] حرب کند[۷].

و باید که علی بن الحسین علیه السلام گوشه بگیرد و تقیّه[۸] کند و علمی را که[۹] از جدّش به طریق ارث به او رسیده اظهار کند[۱۰] که در زمان او شرّ بنی امیه نسبت به سلسله نبوت شدید است.

و باید که امام المتقین باقر علوم الانبیا و المرسلین محمد بن علی بن الحسین علیه السلام شروع[۱۱] در درس گفتن و بیان کردن دین جدّش نزد شیعه اهل البیت[۱۲] خفیه بکند که ما حفظ او می‌کنیم از شرّ[۱۳] اعداء.

و باید که امام الّذی هو بالحق ناطق[۱۴] محمد الصادق علیه السلام[۱۵] اصول و فروع دین جدّش را آن قدر که شیعه در زمان غیبت کبری به آن احتیاج خواهد[۱۶] داشت بیان کند[۱۷] نزد شیعه‌ی خود علانیه و امر کند آنان[۱۸] را که تألیف آن کنند[۱۹] تا در زمان هرج و مرج[۲۰] که زمان غیبت کبرا است شیعه اهل بیت علیهم[۲۱] متحیر نشود[۲۲] و به آن کتب عمل کنند[۲۳].

و باید که حضرت امام الجن و الإنس موسی بن جعفر علیه السلام و حضرت امام ثامن ضامن[۲۴] علی بن موسی[۲۵] و حضرت محمد جواد علیهم السلام[۲۶] اظهار دین جدّ خود نزد شیعه اهل البیت بکنند. و همچنین تا

۱ـ د: «شده» اضافه دارد.
۲ـ ج: ع.
۳ـ د: «صلهم» اضافه دارد.
۴ـ ج و د وهـ: «آن» ندارند.
۵ـ د: «حضرت امام اضافه دارد.
۶ـ د: «تا چند سال حرب نکند وبعد از چند سال» اضافه دارد.
۷ـ د: «تاشهید شود» اضافه دارد.
۸ـ د: تقیه.
۹ـ د: «را که» ندارد.
۱۰ـ د: نکند/هـ: ان نکند.
۱۱ـ د: مشروع.
۱۲ـ د: «علیهم السلام» اضافه دارد.
۱۳ـ د: «از شر» ندارد.
۱۴ـ ج و د و هـ: «جعفربن» اضافه دارند.
۱۵ـ ج و هـ: ع.
۱۶ـ ج و د: خواهند.
۱۷ـ د: «کند» ندارد.
۱۸ـ د و هـ: ایشان.
۱۹ـ د: کند.
۲۰ـ د: «و مرج» ندارد.
۲۱ـ د: علیهم السلم.
۲۲ـ د: نشوند.
۲۳ـ د: نکنند.
۲۴ـ د: «ضامن» ندارد.
۲۵ـ د: «الرضا» اضافه دارد.
۲۶ـ د: صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین.

مهدی[۱] (صلوات الله علیهم اجمعین) در حقّ هر امامی دستور عمل در آن طومار نوشته شده بود و جمیع ائمه بناء اعمال خود را بر آن طومار نهادند.

و از این جهت که، مذکور شد جمع کثیری از علمای شیعه را خدای تعالی ممتاز ساخت و توفیق این داد که احادیثی که از ائمه صلوات الله علیهم اجمعین به ظهور می‌رسد در مجلس شریف ایشان آن احادیث را می‌نوشتند و بعد از آن جمع کل آن احادیث[۲] می کردند و کتابی که جمع آن احادیث در او[۳] شده بود[۴] نام آن کتاب اصل بود و به این طریق اصول بسیار از زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام[۵] و امام المتّقین)[۶] صلوات الله و سلامه علیه و علی اولاده الطاهرین تا اوّل غیبت کبری مؤلَّف شد و اصولی که در زمان ائمه متقدّمه[۷] شده بود بر امام محمد جواد و امام حسن عسکری علیهم السلام[۸] عرض شد[۹] ایشان فرمودند[۱۰] که ''کلّها حق''.

و اجماع[۱۱] طایفه محقه شده بر[۱۲] اینکه احادیث این اصول همگی صحیح است؛ یعنی، از معصوم وارد شده و در آن اجماع معصوم داخل است همچنانکه[۱۳] رئیس الطایفه قدس سره در کتاب عدّه فرموده‌اند در حقّ هجده کس از قدما و[۱۴] مؤلفین اجماع طایفه محقه بر این‌که هرچه نقل کنند از احادیث البته صحیح است؛ و مستند این اجماع آن[۱۵]ا ست که از بعضی از ائمه علیهم السلام در شأن ایشان این معنی به حدّ تواتر معنوی[۱۶] رسیده و مصنفین کتب اربعه اعنی کتاب کافی و کتاب تهذیب حدیث و کتاب استبصار و کتاب من لایحضره الفقیه و اشباه آن مثل[۱۷] (علل و کتاب توحید[۱۸] و کتاب قرب الاسناد حمیری و کتاب محاسن برقی و کتاب بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار و)[۱۹] کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام[۲۰] و کتاب کمال الدین و تمام النعمة و

۱ـ د: «حضرت» اضافه دارد.
۲ـ د: «را» اضافه دارد.
۳ـ هـ: در ان
۴ـ د: «بود» ندارد.
۵ـ د: «علیه السلام» ندارد.
۶ـ هـ: جمله داخل پرانتز ندارد
۷ـ ج و د و هـ: «صلوات الله وسلامه علیهم مدون» اضافه دارند.
۸ـ د: «علیهم السلام» ندارد.
۹ـ ج و د: شده.
۱۰ـ ج و هـ: و فرموده اند.
۱۱ـ ج و د: «قدما و» اضافه دارند./هـ: قدما
۱۲ـ د: به.
۱۳ـ ج و د: همچنانچه.
۱۴ـ د: «و» ندارد.
۱۵ـ د: این.
۱۶ـ ج و هـ: «معنوی» ندارد.
۱۷ـ د: «کتاب» اضافه دارد.
۱۸ـ ج ود: «ابن بابویه» اضافه دارند.
۱۹ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۲۰ـ د و هـ: «علیه السلام» ندارد.

مجالس[۱] شیخ طوسی[۲] و محاسن[۳] ابن بابویه و غیر ذلک تصریح به این کرده‌اند که: ما[۴] احادیث این کتاب[۵] را[۶] که این اجماع بر صحت ورود (الف: ورد) ایشان از معصوم واقع شده است[۷] اخذ کردیم.

و بعضی از متأخّرین از این معانی غافل شده[۸] تقسیم احادیث کتب اربعه به صحیح[۹] و غیر صحیح کرده اند[۱۰].

و بعد اللّتیا و الّتی مذهب امامیّه این است که همیشه در روی ارض معلمی از جانب ربّ العزّه ناچار است که علوم او جمیع مستند به وحی الهی باشد نه[۱۱] به رای بشری و تعیین این قسم معلمی مقتضای حکمت کامله ربانیّه[۱۲] است تا آنکه به کلام او دفع[۱۳] اختلافات و فتن و حروب میانه مسلمین شود و[۱۴] اگر مطیع او شوند و فتاوی و سیاسات مدنیّه و منصب قضایا همگی[۱۵] به او[۱۶] رجوع است همچنانکه[۱۷] به انبیا علیهم السلام همیشه[۱۸] این سه مذهب[۱۹] رجوع شده.

و این معنی که رفع اختلاف نمی‌شود الاّ به قول صاحب وحی ثابت شده هم به دلیل عقل و هم به (دلیل نقل پس دو دلیل عقلی)[۲۰] جهت این معنی به ظهور رسیده؛

[۲۱] دلیل اوّل این است که اختلاف میانه فلاسفه و متکلّمین و اصولیین و فقها مشاهد است و اگر چنانچه ممکن[۲۲] می‌بود[۲۳] عقل را[۲۴] رفع اختلاف رفع[۲۵] اختلاف می‌شد؛ از این جهت که، جمیع طوایف علما به افکار خود طلب حقّ کنند[۲۶].

۱ـ ج: محاسن.
۲ـ ب: الطوسی
۳ـ د وهـ: مجالس.
۴ـ د: «از» اضافه دارد.
۵ـ ج و د و هـ: کتب.
۶ـ ج و د و هـ: «از آن اصولی» اضافه دارند.
۷ـ ج: و.
۸ـ د: «و» اضافه دارد.
۹ـ هـ: تصحیح
۱۰ـ د و هـ: کرده.
۱۱ـ ج: «نه» ندارد.
۱۲ـ د: ربانی.
۱۳ـ ج و د: رفع.
۱۴ـ د: «و» ندارد.
۱۵ـ ج: «همگی» ندارد.
۱۶ـ هـ: «همگی باو» ندارد
۱۷ـ د: همچنانچه.
۱۸ـ ج و د: «از جانب رب العزه» اضافه دارند.
۱۹ـ د: منصب.
۲۰ـ د: «دلیل عقلی و هم نقلی»
۲۱ـ هـ: «و» اضافه دارد
۲۲ـ ج و د و هـ: متمکن.
۲۳ـ ج: «و» اضافه دارد.
۲۴ـ ب وج و د و هـ: از
۲۵ـ د: دفع.
۲۶ـ د: میکند./ هـ: میکنند

و دلیل دوّم[۱] عقلی این ا ست که فنی که به گمان علما [۲] (عا صم ا ست''[۳]از خطای[۴] در فکر منطق ا ست و منطق عا صم ا ست[۵] در صورت فکر و عا صم نیست از خطای[۶] در مادة المواد؛ از این جهت که، در (باب موادّ اقیسه)[۷] نهایت آن چه مذکور است این است که قضایای بدیهیه که مادة المواد افکار است دو قسم است قطعیات و ظنیات و قطعیات چند نوع است و ظنیات نیز چند نوع است و معلوم است که در منطق قانونی نیست که به آن قانون مشخص توان کرد که هر مادّه داخل قطعیات است یا داخل ظنیات.

و از این جهت است که ابن حاجب در مختصر اصول و قاضی عضد در شرح مختصر تصریح) به این کرده‌اند ([۸]که:

اشتباه[۹] ظنیات به قطعیات از علما بسیار واقع شده مثلاً حکمای مشاء دعوی بداهت کرده[۱۰]در این‌که تفریق آب کوز واحد به دو کوز اعدام شخص او است و ایجاد دو شخص دیگر[۱۱] به این وسیله اثبات هیولا کرده اند.

و حکمای اشراق دعوی بداهت کرده اند[۱۲] در اینکه بنده فاعل مختار است و اشاعره دلیل گفته‌اند بر این‌که فاعل مختار نیست و حاصل کلام اکثر اغلاطی که از علما واقع شده سببش وقوع غلط است در مادة المواد و[۱۳] منطق عاصم از این نحو غلط نیست.

و امّا دلیل نقلی جهت اینکه عاصم از خطا در فکر منحصر است در کلام اصحاب عصمت پس این است که این مضمون در احادیث به حدّ تواتر معنوی رسیده که ربّ العزّه حقّ را به[۱۴] باطل مخلوط کرده بر نهجی که عقل مستقل نیست در[۱۵] امتیاز حقّ از باطل[۱۶] انبیاء و اوصیاء علیهم السلام را خلق کرده [۱۷]تا به وسیله وحی ایشان تمیز حقّ از باطل کنند پس یک حدیث از آن احادیث جهت (تیمن و تبرک)[۱۸] نقل کنیم:

۱ـ ب و هـ: دویم/هـ: عقلی دویم
۲ـ هـ: «خاصه» اضافه دارد
۳ـ هـ: جمله داخل پرانتز را ندارد
۴ـ د: خطا.
۵ـ د و هـ: «از خطا» اضافه دارد.
۶ـ د: خطا.
۷ـ د: «در مواد دانسته»
۸ـ د: قسمت داخل پرانتز ندارد.
۹ـ ج: اشباه.
۱۰ـ د: کرده اند.
۱۱ـ د: «و» اضافه دارد.
۱۲ـ د: «در نقیض این معنی و معتزله دعوی بداهه کرده اند» اضافه دارد.
۱۳ـ ج: «و» ندارد.
۱۴ـ د: با.
۱۵ـ د: به.
۱۶ـ د: «پس» اضافه دارد.
۱۷ـ د: کرده.
۱۸ـ د: «تبرک وتیمن»

[1] در کتاب اختیار رئیس الطایفه از کتاب[2] رجال کشی رحمه الله[3] منقول است از [4]یونس بن یعقوب از هشام بن سالم قَالَ کُنَّا عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع [5]جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَوَرَدَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَاسْتَأْذَنَ فَأُذِنَ لَهُ[6] فَلَمَّا دَخَلَ سَـلَّمَ فَأَمَرَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِالْجُلُوسِ ثُمَّ قَالَ لَهُ [7]حَاجَتُکَ أَیهَا الرَّجُلُ قَالَ[8] بَلَغَنِی أَنَّکَ عَالِمٌ بِکُلِّ مَا تَسْـأَلُ عَنْهُ فَصِرْتُ إِلَیکَ لِأُنَاظِرَکَ!"[9] و جری بینه و بین ابی عبدالله علیه السلام کلام طویل حتی آمن علی یدیه علیه السلام [10] «[11]قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَیهِ السَّلَامُ یا أَخَا أَهْلِ الشَّامِ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ ضِغْثاً مِنَ الْحَقِّ وَ ضِغْثاً [12]مِنَ الْبَاطِلِ فَمَغَثَهُمَا[13] ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا إِلَی النَّاسِ ثُمَّ بَعَثَ أَنْبِیاءَ یفَرِّقُونَ بَینَهُمَا فَفَرَّقَهَا [14]الْأَنْبِیاءِ وَ الْأَوْصِـیاءِ وَ بَعَثَ[15] اللَّهُ الْأَنْبِیاءَ لِیعْرِفُوا[16] ذَلِکَ وَ جَعَلَ الْأَنْبِیاءَ قَبْلَ الْأَوْصِـیاءِ لِیعْلَمَ النَّاسُ مَنْ یفَضِّـلُ اللَّهُ وَ مَنْ یخْتَصُّ وَ لَوْ کَانَ الْحَقُّ عَلَی حِدَةٍ (وَ الْبَاطِلُ عَلَی حِدَةٍ) [17]کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَ[18] قَائِمٌ بِشَـأْنِهِ مَا احْتَاجَ النَّاسُ إِلَی نَبِی وَ لَا [19]وَصِـی وَ لَکِنَّ اللَّهَ خَلَطَهُمَا وَ جَعَلَ تَفْرِیقَهُمَا إِلَی الْأَنْبِیاءِ وَ الْأَئِمَّةِ ع[20] مِنْ عِبَادِهِ (فَقَالَ الشَّامِی) [21] قَدْ أَفْلَحَ مَنْ جَالَسَکَ" .[22]

و مذهب عامّه[23] این است که در زمان سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم[24] منصب فتوی و سیاسات مدنیه و منصب قضا از جانب ربّ العزّه رجوع به ایشان شده بود و بعد از سیّد المرسلین چون احکام شرعیه غیر متناهی بود و از این جهت ممکن نبود که ربّ العزّه تعلیم جمیع احکام به شخصی کند و او[25] را معلم و هادی خلق سازد بنابر این ربّ العزّه[26] احکامی را که ضروری دین است[27] منوط ساخت به ادله قطعیه و بعضی را به

۱ـ ج و د: «پس» اضافه دارند.
۲ـ د: «کتاب» ندارد.
۳ـ د: «تعالی» اضافه دارد.
۴ـ د: «عبدالرحمن از یونس بن» اضافه دارد.
۵ـ د: علیه السلم.
۶ـ الف و ب وج و د «فاستأذن فأذن له» ندارند.
۷ـ د: ما.
۸ـ الف و ب وج و د: فقال
۹ـ رجال الکشی، ص: ۲۷۵
۱۰ـ د: ع.
۱۱ـ د: «ثم» اضافه دارد.
۱۲ـ د: «من» اضافه دارد.
۱۳ـ د: فغهما.
۱۴ـ د: ففرقتهما.
۱۵ـ الف و ب و د: «فبعث» به جای «و بعث»
۱۶ـ د: لیفرقوا.
۱۷ـ د: قسمت داخل پرانتز ندارد.
۱۸ـ الف و ب و د «منهم» ندارند.
۱۹ـ د: الی.
۲۰ـ د: «ع» ندارد.
۲۱ـ د: قسمت داخل پرانتز ندارد.
۲۲ـ رجال الکشی، ص: ۲۷۷
۲۳ـ د: «که» اضافه دارد.
۲۴ـ د: صلهم.
۲۵ـ د: آن.
۲۶ـ د: «بعضی از» اضافه دارد.
۲۷ـ د: نیست.

امارات ظنی قوی و بعضی را به خیالات ظنی ضعیفه و احکام خود را منوط ساخت[۱] به فکرهای مجتهدین[۲] و منصب فتوی را به ایشان داد و بر خلق واجب کرد[۳] که شخصی را تعیین کنند جهت سیاسات مدنیه منصب سیاسات مدنیه را به آن شخص داد که خلق تعیین او کنند یا از روی تغلب صاحب حکم شود پس برمجتهدین و غیرهم واجب است اطاعت آن شخص در سیاسات مدنیه و بر آن شخص واجب است اطاعت[۴] مجتهدین در فتاوی شرعیه و بر آن شخص واجب کرد که در[۵] هر قطری قاضی نصب[۶] کند جهت فصل خصومات واقعه در وقایع جزئیه پس منصب فتوی بعد از سیّد المرسلین رجوع به[۷] مجتهدین شد و منصب سیاسات مدنیه رجوع به شخصی که خلق او را[۸] تعیین[۹] کنند یا او از[۱۰] تغلب صاحب حکم شود و منصب قضا؛ یعنی، فصل خصومات واقعه در وقایع[۱۱] جزئیه رجوع به شخصی شد که صاحب منصب سیاسات مدنیه او را نصب کنند.

و اگر چنانچه قاضی (منصوب از جانب سلطان)[۱۲] خواهد که حکم[۱۳] خلاف هوای نفس[۱۴] (سلطان کند)[۱۵] پس[۱۶] سلطان اوّلاً او را عزل کند و بعد از آن[۱۷] او[۱۸] حکم کند آن[۱۹] حکم لغو است و اگر پیش از آنکه سلطان او را عزل کند حکم کند و سلطان مخالفت او کند سلطان فاسق می‌شود بلکه مرتد.

و بر[۲۰] مجتهدین و غیرهم واجب است[۲۱] حکم قاضی در وقایع[۲۲] جزئیه و اگر میانه دو مجتهد اختلاف شود و[۲۳] در واقعه جزئیه و سبب آن اختلاف ایشان باشد[۲۴] در فتوی[۲۵] پس بر آن دو مجتهد واجب است که به خدمت قاضی منصوب از جانب سلطان روند و از او التماس کنند که فصل خصومت ما بکن!

۱ـ د: «ساخت» ندارد.
۲ـ د: «ساخت» اضافه دارد.
۳ـ ج: ساخت.
۴ـ ب و د: طاعت
۵ـ د: جهت.
۶ـ د: «نصب» ندارد.
۷ـ ج: «رجوع به» ندارد.
۸ـ د: «او را» ندارد.
۹ـ د: «او» اضافه دارد.
۱۰ـ د: «روی» اضافه دارد.
۱۱ـ ج: قایع.
۱۲ـ د: «از جانب سلطان منصوب»
۱۳ـ د: حکمی.
۱۴ـ در الف: «نفس هوای» به جای «هوای نفس» / د: «نفس» ندارد./
۱۵ـ د: قسمت داخل پرانتز ندارد.
۱۶ـ د: «اگر» اضافه دارد.
۱۷ـ ج: «آن» ندارد.
۱۸ـ ج: و.
۱۹ـ ج: این.
۲۰ـ د: «جمیع» اضافه دارد.
۲۱ـ ج و د: «اطاعت» اضافه دارند.
۲۲ـ ج: وقایع.
۲۳ـ د: «و» اضافه دارد.
۲۴ـ د: «باشد» ندارد.
۲۵ـ د: «باشد» اضافه دارد.

پس هر گاه[۱] قاضی حکمت بگوید واجب است بر آن دو مجتهد که به حکمت قاضی عمل کنند و ترک عمل به اجتهاد خود بکنند و دلیل ایشان در این معنی آن است که اگر این چنین نباشد تعطیل احکام لازم می‌آید به واسطه آنکه ربّ العزّه طریق[۲] دیگر جهت[۳] خصومات قرار نداده اند[۴].

و نیز مذهب عامّه این است که مراد ربّ العزّه[۵] «**يا أَيهَا الَّذينَ آمَنُوا**[۶] **أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**»[۷] شخصی است که سلطان شود خواه فاسق[۸] و خواه صالح باشد و نزد اولوا الالباب واضح است که شخصی که ربّ العزّه او را ثانی رسول و ثالث خود ساخته باشد محال است که فاسق باشد و محال است که فتوای او[۹] غیر مقبول باشد.

پس بدآنکه در شرح روضه[۱۰] شافعیه که معظم کتاب عامّه است بیان حصول امامت[۱۱] عظمی به این طریق کرده است که "الامامة العظمی فرض کفایة کالقضاء اذ لابد للامة[۱۲] من امام یقیم الدین و ینصف[۱۳] المظلومین و یستوفی الحقوق و یضعها فی مواضعها.

و تنعقد[۱۴] الامامة العظمی بثلاثة طرق[۱۵]:

الاول البیعة کما بایع الناس[۱۶] ابابکر الصدیق[۱۷].

الطریق الثانی[۱۸] استخلاف الامام (بغیره و نعتبر عنه بعهده)[۱۹] الیه کما عهد ابوبکر الی عمر و یشترط کونه (حال السبعة او العهد املاء)[۲۰] للقضاء بان یکون مسلماً مکلفاً حرّاً ذکراً عدلاً مجتهداً ذا کفایة سمعیاً بصیراً ناطقاً لیقض[۲۱] غیره شجاعاً قرشیاً و لا یشترط کونه هاشمیّاً و لا معصوماً.

۱ـ د: «که آن» اضافه دارد.
۲ـ ج و د: طریقی.
۳ـ د: «فصل» اضافه دارد.
۴ـ د: نداده.
۵ـ د: «از» اضافه دارد.
۶ـ د: «یا ایها الذین آمنوا» ندارد.
۷ـ سوره نساء: آیه ۵۹
۸ـ د: «باشد» اضافه دارد.
۹ـ د: «او» ندارد.
۱۰ـ ب: روض
۱۱ـ د: «کبری» اضافه دارد.
۱۲ـ ج: للامامه.
۱۳ـ د: ینصب.
۱۴ـ الف و ب: ینعقد
۱۵ـ ج: طرف.
۱۶ـ الف و ب وج و د: الصحابة
۱۷ـ ب: «علیه اللعنة» به جای «الصدیق»/ ج و د «الصدیق» نداردند.
۱۸ـ الف و ب: «الثانی» بدون «الطریق»
۱۹ـ د: «لغیره و یعبر عنه بعده»
۲۰ـ د: «حاله البیعه اوالعهد اهلا»
۲۱ـ الف: لیقص/ ج: لنقض.

الطریق الثالث[۱] ان یغلب علیها أو[۲] ذو شـــوکة [۳] و لو کان غیر اهل لها کان یکون فاســـقاً او جاهلاً فینعقد[۴] للمصـــلحة و ان کان عاصـــیاً بفعله و یجب طاعة الامام فان کان جائراً فیما یجوز فقط من امره و نهیه و لا یجوز عقدها للامامین و لو تباعدت الاقالیم و الحق فی الامامة للمســـلمین لا للامام و ینعزل الامام[5] بعمی و صـــمّ[۶] و خرس و لا ینعزل ان فسق و یجب علی الامام نصب[۷] قاض فی کلّ بلد و ناحیة و یشترط فیمن یتولی القضا ان یکون مسلماً حرّاً ذکراً ذا رأی مجتهد و[۸] غیر مقلّد و ینعقد (الف و ج: ینفذ) القضا عند الضرورت من المقلّد و اذا عرف الامام اهلیة احد ولاه و الا بحث عن حاله و یتولیه من لا یصلح للقضاء مع وجود الصالح له باسم[۹] الامام[۱۰] و المولی[۱۱] بفتح اللام لا ینفذ[۱۲] قضاءه و ان اصاب فیه هذا هو الاصل فی باب القضاء لکن مع عدم الصالح[۱۳] للقضاء کما فی زماننا[۱۴] لخلوه[۱۵] عن المجتهد[۱۶] نفذوا للضرورت قضاء من ولاه سلطان (و رسوله و ان جهل) [۱۷] و فسق لئلا یتعطل المصالح[۱۸] بهذا[۱۹] ینفذ قضاء قاضی البغاة''.

و نزد اولوا الالباب واضح است که شخصی که ربّ العزّه او را تالی رسول رسالت خود ساخته باشد محال است که فاسق باشد و محال است که فتوای او غیر مقبول باشد.

و امامیّه جواب داده‌اند و گفته‌اند که احکامی که امت به آن محتاج خواهد شد تا روز قیامت متناهی است و علم ربّ العزّه به[۲۰] آن محیط است پس جمیع[۲۱] آن احکام را[۲۲] به واسطه‌ی سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم[۲۳] به امیرالمومنین و اولاده الطاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین تعلیم کرد و هدایت خلق را و منصب فتوی و منصب قضا و منصب سیاسات مدنیه را به ایشان[۲۴] رجوع کرد و بر خلق واجب کرد که در جمیع

۱ـ الف و ب: الطریقة الثالثة
۲ـ د: «او» ندارد.
۳ـ الف و ب: شرکه/ ج: زو شوکة
۴ـ ج و د: فتنعقد.
۵ـ ج: «الامام» ندارد.
۶ـ د: صمم.
۷ـ د: نصیب.
۸ـ ج و د: «ا»
۹ـ د: یاثم.
۱۰ـ الف و ب: الامامة
۱۱ـ د: للولی.
۱۲ـ الف و ب: لا ینعقد
۱۳ـ د: المصالح.
۱۴ـ د: زمننا.
۱۵ـ ج: لخاوه.
۱۶ـ د: «الاصحاب» اضافه دارد.
۱۷ـ د: «ذوشوکه و آن جهل»
۱۸ـ ج و د: «و» اضافه دارند.
۱۹ـ د: لهذا.
۲۰ـ ج و د: «جمیع» ندارند.
۲۱ـ ج: جمیع.
۲۲ـ د: «را» ندارد.
۲۳ـ د: صلهم.
۲۴ـ د: آن.

امور به ایشان رجوع کنند و مراد ربّ العزّه از اولی الامر ایشانند و در حقّ ایشان نازل شده آیه شریفه ''**فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ**'' .[۱]

و در[۲] حقّ ایشان نازل شده ''**إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**'' [۳]

یعنی، جهت اهل هر زمانی امامی مقرر شده که شریعت را به اهل آن زمان تعلیم کند[۴] و بدآن‌که جهت حقیقت مذهب امامیّه منبهات بسیار است بلکه صحت این مذهب نزد اذهان[۵] منصفه[۶] اظهر من الشمس است پس ما اکتفا به ذکر چند[۷] منبه می‌کنیم:

منبه اوّل آنکه مذکور شد که حکمت کامله ربانیه تقاضای این می‌کند که همیشه از جانب ربّ العزّه در ارض شخصی با شد که علوم او از راه وحی الهی با شد نه رأی[۸] بشری تا[۹] آن‌که اگر مسلمین مطیع[۱۰] او شوند رفع خصومات و اختلافات و حروب و فتن میانه مسلمین به واسطه[۱۱] او شود و اگر آن[۱۲] شخص از جهت عداوت سلاطین اعداء[۱۳] غایب شود قدحی[۱۴] در مقتضای حکمت کامله ربانیه[۱۵] نمی‌شود لاسیما وقتی که؛ همچنان چه، منافع آفتابی که در پس حجاب سحاب ا ست به خلق می‌ر سد منافع او در زمان غیبت (به شیعیان و مطیعان می‌رسد[۱۶]) [۱۷] و این معانی در توقیعاتی[۱۸] که از ناحیه مقدسه وارد شده، مذکوراست.

منبه دوّم[۱۹] آن‌که[۲۰] در کتب خاصّه و عامّه این معنی به حد تواتر معنوی رسیده که امیرالمؤمنین (و امام المتقین) [۲۱] علی بن ابی طالب صلوات الله علیه مدّت مدید[۲۲] قبول خلافت ابی بکر[۲۳] نکرد تا آنکه عمر مقرر کرد که (چهار هزار مرد از آن ناحیه)[۲۴] داخل مدینه شدند و جمع کثیری[۲۵] از ایشان داخل مسجد نبوی صلی الله علیه

۱ـ سوره نحل: آیه ۴۳
۲ـ الف و ب و د و هـ «و» ندارند.
۳ـ سوره رعد: آیه ۷
۴ـ ج: کنند.
۵ـ د: ایشان.
۶ـ ج: ازحان متصفه
۷ـ ج: چهار
۸ـ ب: برأی
۹ـ ج: تا.
۱۰ـ ج «رجوع» اضافه دارد.
۱۱ـ ج و د: بوسیله
۱۲ـ الف و ب «آن» ندارند.
۱۳ـ د: «اعداء» ندارد.
۱۴ـ د: مدحی.
۱۵ـ د: «واقع» اضافه دارد.
۱۶ـ د: او رسد.
۱۷ـ ج: به شیعیان او می رسد و مطیعان
۱۸ـ د: توقیعات.
۱۹ـ الف و ب: دویم
۲۰ـ ب: اینکه
۲۱ـ الف و ب «و امام المتقین» ندارند.
۲۲ـ د: مدیدی.
۲۳ـ ج: ابابکر / د: اپی بکر.
۲۴ـ ج و د: چهار سردار با چهار هزار کس
۲۵ـ د: کثیر.

و آله و سلم[۱] شدند (و جمعی بی‌اذن از روی غفلت داخل خانه علی و فاطمه علیهما السلام شدند) [۲] و شمشیر حضرت علی را اوّل برداشتند و بعد از آن ریسمان در گردن[۳] امیرالمؤمنین علیه السلام[۴] کردند و ایشان را به این طریق کشان کشان به مسجد نبوی [۵]آوردند و حضرت فاطمه سلام الله علیها دست حسن و حسین[۶] علیهما السلام گرفته در میان حلقه از زنان انصار داخل مسجد پدر بزرگوار خود شد (و خطبه فصیح و[۷] بلیغ)[۸] مثل پدر بزرگوار خود خواند چنانچه اهل مسجد جمله به گریه درآمدند و بعد از آن متوجه به ابی بکر[۹] شد و گفت[۱۰] چه می‌خواهید از علی (ب: پسر عم من) می‌خواهید که حسنین را یتیم کنید دست از علی بدارید اگرنه سر خود را برهنه می‌کنم و تضرع به درگاه ربّ العزّه می‌کنم که همه شما را نیست کند چون حضرت سلمان رحمه الله [۱۱]مشاهده این معنی کرد طرف خمار (ج: مبارک) سیده نساء عالمین (الف: صلعم و علی ابیها و علی بعلها و اولاده الطاهرین) را[۱۲] گرفت (الف: و گفت)[۱۳] یا بنت رسول الله پدر بزرگوار شما رحمةً للعالمین است و[۱۴] شما بضعه از آن حضرتید پس التماس آنکه[۱۵] این دعا[۱۶] نکنید[۱۷] که مقرین به شهادتین منحصرند در این جماعت اگر این دعا کردید[۱۸] همگی فانی[۱۹] می‌شوند. مقارن این مقال ابی بکر گفت که دست از علی بردار. [۲۰]

در احادیث مذکور است که در این اثنا قبرشریف سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله[۲۱]و روضه مقدسه اش به زلزله در آمده بود پس عمر گفت که (دست حضرت امیرالمومنین[۲۲] کشیدند)[۲۳] و به دست ابا بکر[۲۴] رسانیدند و فریاد برآوردند که این است علی بیعت کرد.

۱ـ د: «صل الله علیه و آله» ندارد.
۲ـ قسمت داخل پرانتز در الف و ب نیست.
۳ـ د: کردن.
۴ـ د: ع.
۵ـ د: «صلهمم» اضافه دارد.
۶ـ ج و د: حسنین
۷ـ د: «و» ندارد.
۸ـ ب «و» ندارد.
۹ـ د: «و عمر علیهما العنه والعذاب» اضافه دارد.
۱۰ـ د: فرمود.
۱۱ـ د: «تعالی» اضافه دارد.
۱۲ـ د: «را» ندارد.
۱۳ـ د: «ای سیده» اضافه دارد.
۱۴ـ الف و ب «و» ندارند.
۱۵ـ د: «آنکه» اضافه دارد.
۱۶ـ ج: دعا را
۱۷ـ ج و د: نکنید از این جهت
۱۸ـ د: کردند.
۱۹ـ د: فک.
۲۰ـ ج و د: بدار.
۲۱ـ د: صلهم.
۲۲ـ د: «صلوات الله علیه» اضافه دارد.
۲۳ـ ب: دست حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را کشیدند
۲۴ـ د: ابی بکر.

و بعد از آن حضرت امیرالمومنین[۱] را وا گذا شتند پس حضرت سیده نساء العالمین د ست امیر المومنین را گرفت و ایشان را از مسجد به خانه آورد و گفت یا علی شجاعت تو همین[۲] در زمان پدرم بود پس آن حضرت جواب سیده نساء عالمین داد که شجاعت من باقی است؛ لیکن، سیّد المرسلین الله علیه وآله و سلم[۳] و جبرئیل علیه السـلام[۴] به امر ربّ العزّه[۵] از من عهد گرفته‌اند که به جمیع آنچه در طوماری که جبرئیل آن را از عرش آورده عمل کنم[۶] و در آن طومار نوشـته‌اند که با فلان و فلان و فلان حرب نکن اگر حرب کنی‌ترک[۷] اقرار به شهادتین[۸] خواهند کرد پس حضرت فاطمه عذر حضرت امیرالمؤمنین[۹] را پسندید[۱۰].

وجه دلالت این مقال بر حقیقت مذهب امامیّه آن[۱۱] ا ست که اوّل مخالفتی که نسبت به ائمه[۱۲] عامّه واقع شد از امیرالمومنین علیه السلام واقع شد و مردم[۱۳] در این معنی تابع[۱۴] امیرالمومنین[۱۵] شدند پس اگر ائمه عامّه برحق با شند لازم می‌آید که امیرالمومنین[۱۶] سبب تخریب[۱۷] دین[۱۸] شده با شد و این معنی باطل ا ست به اتفاق عامّه و خاصّه.

منبه سوم[۱۹] آنکه حدیث شریف ''مَثَلُ أَهْلِ بَیتِی کمَثَلِ سَفِینَةِ نُوحٍ مَنْ رَکبَهَا[۲۰] نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ'' [۲۱] نزد خا صّه و عامّه به حد تواتر ر سیده و معلوم ا ست که مراد از این حدیث شریف[۲۲] شریعت ا ست از هل البیت علیهم السلام. **منبه چهارم** آن‌که حدیث شریف):[۲۳]

۱ـ ب: امیر المؤمنین علی علیه السلام / د: «ع» اضافه دارد.
۲ـ الف و ب و د «همین» ندارند.
۳ـ د: صلهم.
۴ـ د: ع.
۵ـ د: ملک جلیل.
۶ـ د: کنیم.
۷ـ د: «ترک» ندارد.
۸ـ د: «را ترک» اضافه دارد.
۹ـ د: «علیه السلم» اضافه دارد.
۱۰ـ الف و ب: شنیدند
۱۱ـ د: این.
۱۲ـ د: «از» اضافه دارد.
۱۳ـ د: «دیگر» اضافه دارد.
۱۴ـ ب «تابع» ندارد.
۱۵ـ د: «علیه السلام» اضافه دارد.
۱۶ـ د: «علیه السلم» اضافه دارد.
۱۷ـ د: «این» اضافه دارد.
۱۸ـ ب «دین» ندارد.
۱۹ـ د: سیم.
۲۰ـ الف «رکب فیه»/ ب و ج و د: «رکب فیها»
۲۱ـ امالی شیخ طوسی ص ۶۰ و ۳۴۹ و ۴۵۹؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۴۳
۲۲ـ الف و ب «شریف» ندارد. /د: «اخذ» اضافه دارد.
۲۳ـ قسمت داخل پرانتز در ج نیست.

«إِنِّی تَارِک فِیکمْ أَمْرَینِ إِنْ أَخَذْتُمْ[1] بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا [2]کتَابَ اللَّهِ وَ (أَهْلَ بَیتِی عِتْرَتِی) [3]حتی یرِدَا[4] عَلَی الْحَوْضَ». [5]

به حد تواتر رسیده میان عامّه و خاصّه و معلوم است که مراد از این حدیث شریف این است که شریعت را از اهل البیت[6] اخذ می‌باید کرد؛ از این جهت که، ایشان را [7]ترجمان کتاب الله‌اند و علم قرآن از[8] نا سخ و منسوخ و محکم و متشابه و مؤوّل[9] و غیر مؤوّل[10] و عام و خاص نزد ایشان است و معنی تمسک به مجموع تمسک به کلام ایشان است؛ از این جهت که، کلام ایشان تفسیر آن[11] است.

منبه پنجم آنکه حدیث شریف "سَتَفْتَرِقُ[12] امتی بَعْدِی[13] عَلَی ثَلَاثٍ[14] وَ سَبْعِینَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ[15] مِنْهَا نَاجِیةٌ وَ الْبَاقِی فِی النَّارِ" [16] به حد تواتر رسیده و مصداق این حدیث[17] طایفه خاصّه‌اند چنانچه[18] بیان آن خواهد آمد[19] مشکّک دوانی گفته از این حدیث شریف فهمیده می‌شود که فرقه ناجیه کمال دوری وتباین با فرق دیگر در اعتقادات دارند پس معلوم شد که فرقه ناجیه ا شاعره اند؛ از این جهت که، ای شان متفردند[20] به اعتقادی چند که سایر طوایف انکارآن کرده‌اند مثلا می‌گویند که ممکن است[21]"اعمی[22] بقیه اندلس[23] را ببیند" و می‌گویند که ممکن است[24] که به چشم چیزهایی[25] که مکان ندارند مثل ربّ العزّه و مجردات را ببینیم.

و تحقیق مقام این است از این حدیث شریف فهمیده می‌شود که فرقه ناجیه تباین کلی در اعتقادات شرعیه با

۱ـ د: تمسکتم.
۲ـ د: «بعدی» اضافه دارد.
۳ـ د: «عترتی اهل بیتی» / د: «لن یفترقا» اضافه دارد.
۴ـ ج: یَرِدُ
۵ـ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷۳ حدیث ۳۶؛ المستدرک علی الصحیحین ج ۳، ص ۳۷؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۵۲ حدیث ۱۱۳ و ۱۱۴
۶ـ د: «علیهم السلم» اضافه دارد.
۷ـ د: «را» ندارد.
۸ـ د: «از» ندارد.
۹ـ د: ماول.
۱۰ـ د: ماول.
۱۱ـ ج: قرآن
۱۲ـ د: ستفرق.
۱۳ـ د: «علی» ندارد.
۱۴ـ د: ثلث.
۱۵ـ د: واحد.
۱۶ـ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۱۴
۱۷ـ د: «شریف» اضافه دارد.
۱۸ـ در نسخ خطی این گونه آمده است ولی «چنآنکه» درست است.
۱۹ـ د: و.
۲۰ـ ج: منفردند
۲۱ـ ب «که ممکن است» ندارد. / د: «که» ندارد.
۲۲ـ د: «ارضین» اضافه دارد.
۲۳ـ ج: قدس
۲۴ـ ب: «آن» به جای «است»
۲۵ـ د: خبرهایی.

سـایر فرق دارند نه در[۱] مهملات[۲] خیالیه[۳] و امامیّه متفردند[۴] به اینکه همیشـه در روی ارض از جانب ربّ العزّه شخصی می‌باید که منصوب باشد[۵] که علم او از روی وحی الهی باشد نه به[۶] رأی بشری تا آن‌که اختلاف و خطا در کلام او نبا شد و اگر خلق مطیع او شوند جمیع ابواب مثل سیا سات مدنیه و فتاوی و ق ضا به کلام او منتظم گردد[۷] و راه رأی و اجتهاد در کلام[۸] الهی و فتن و حروب بین مسلمین مسدود شود و سایر فرق انکار این معنی کرده‌اند و گفته‌اند که ربّ العزّه جهت[۹] بعضی از امم نصب شخصی به این صفت می‌کند و نسبت به بعضی دیگر تفویض فتاوی به ارباب رأی و اجتهاد می‌کند و تفویض سیاسات مدنیه به اولی الامر و اگرچه فاسق باشد می‌کند و تفویض منصب قضا به شخصی که از جانب سلطان منصوب باشد، می‌کند.

پس مذهب امامیّه اخباریین این ا ست که مفتی و قا ضی منحصر ا ست در ا صحاب عصمت و علمای شیعه [۱۰]روایت فتوی و روایت قضـا از[۱۱] اهل البیت علیهم السـلام می‌کنند[۱۲] و ایشـان فی الحقیقه[۱۳] مفتی و قاضـی نیستند.[۱۴]

و حدیث شریفی[۱۵] از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و سلامه به حد تواتر معنوی رسیده و در آن حدیث حضرت خطاب به شریح قاضی کرده و فرموده که:"قد جلست مجلساً یجلس فیه نبیّ او وصی نبی او شقی"اشاره[۱۶] به این معنی است و از جمله توقیعاتی که به خط امام زما ن[۱۷] ناموس العصر و الأوان از ناحیه مقدّسه وارد شده این است و[۱۸]"أَمَّا الْوَقَائِعُ الْحَادِثَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیکمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيهِمْ". [۱۹]

و شیخنا الصدوق این توقیع شریف[۲۰] را در کتاب کمال الدّین و تمام النعمة نقل کرده و الشیخ العلامه الطبرسی نیز در کتاب احتجاج نقل کرده.

۱ـ د: «نه در» ندارد.
۲ـ د: مملات.
۳ـ ج: خیالات واهیه و مهملات خیالیه
۴ـ ج و د: منفردند
۵ـ د: «باشد» ندارد.
۶ـ د: «به» ندارد.
۷ـ ج و د: شود
۸ـ د: احکام.
۹ـ ب: به جهت
۱۰ـ د: فقهای امامیه.
۱۱ـ ب وج «از» ندارند.
۱۲ـ د: میکند.
۱۳ـ ب و ج: حقیقة
۱۴ـ ب: «کشند» به جای «نیستند»
۱۵ـ د: شریف که.
۱۶ـ ب: «اشاعره» به جای «اشاره»
۱۷ـ د: «و» اضافه دارد.
۱۸ـ د: که.
۱۹ـ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۰۷
۲۰ـ د: «شریف» ندارد.

منبه ششم

آن‌که این حدیث شریف میانه[۱] خاصّه و عامّه به حدّ تواتر معنوی رسیده که "الإ سلام بدأ غریباً و سیبدو[۲] غریباً کما بدأ" [۳] و معلوم است که بعد از آن حضرت طریقه عامّه شایع و طریق خاصّه غریب شد پس اسلام عبارت از طریقه خاصّه است.

منبه هفتم

این مضمون میانه فریقین به حد تواتر معنوی رسیده که حضرت سیّد المرسلین صلی الله و علیه و آله و سلم در آخر عمر شریف دوات و قلم طلب فرمودند[۴] که دستورالعملی نوشته شود تا آن‌که بعد از ایشان اختلافی واقع نشود پس عمر مانع آن شد و گفت حسبنا کتاب الله و بعد از فوت آن حضرت [۵] طریقه که در خاطر داشت آن طریقه را میانه امت شایع ساخت[۶].

منبه هشتم

آن‌که جمیع مذاهب سوای مذهب امامیّه این را لازم دارد که در حیات سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم[۷] اکمال دین نشده باشد؛ از این جهت که، حکم اکثر وقایع رجوع به ظنون مجتهدین شد[۸].

منبه نهم

جمیع[۹] مذاهب سوای مذهب امامیّه این را لازم دارد که (اختلاف در شرع شریف جایز است و معلوم است که آیات شریفه صریح در بطلان این لوازم است).[۱۰]

منبه دهم

آنکه[۱۱] جمیع مذاهب سوای مذهب امامیّه این را نیز[۱۲] لازم دارد که (در کتاب الله تبیان کلّ شیء نشده باشد).[۱۳]

۱ـ الف: میان

۲ـ د: سبعون.

۳ـ عوالی الئالی العزیزة، ج ۱، ص ۳۳ و ۱۰۱ و ۱۶۲. در حدیث «سیعود غریباً» آمده است نه «سیبدوا غریبا»

۴ـ د: «در آخر عمر شریف» اضافه دارد.

۵ـ د: «صلهم» اضافه دارد.

۶ـ ب: شاخت

۷ـ د: صلهم.

۸ـ د: شده.

۹ـ د: «آنکه جمیع» اضافه دارد.

۱۰ـ د: «در کتاب الله تبیان کل شی نشده باشد»

۱۱ـ د: اینکه.

۱۲ـ الف: «این را» ندار.

۱۳ـ د: «اختلاف در شرع شریف جایز است معلوم است که آیات شریف صریح است در بطلان این لوازم»

فایده سی و هفتم[۱]

در تحقیق تکلیف اول و تکلیف سوم[۲]

در احادیث به حد تواتر معنوی رسیده که از ربّ العزّه سه تکلیف واقع شده اوّلاً در یوم میثاق جمیع ارواح[۳] را مومن و کافر حتّی ارواح مسقطه[۴] را تکلیف به اقرار کرده اقرار به ربوبیت صانع عالم و اقرار به نبوت و اقرار[۵] به ولایت اهل البیت علیهم السلام پس همگی به ربوبیت صانع عالم اقرار کردند[۶] و جمعی[۷] در نبوت و ولایت توقف یا انکار کردند[۸] و جمعی اقرار به نبوت کردند[۹] و در[۱۰] ولایت توقف یا انکار کردند.

تکلیف دوّم[۱۱] معلوم است که در این نشأ است که ارواح به ابدان تعلق گرفته اند.

و تکلیف سیم[۱۲] در روز قیامت خواهد بود و آن تکلیف مختص است به جمعی که در این نشأة به جهت[۱۳] موانع[۱۴] تکلیف به ایشان تعلق نگرفته و ایشان هفت طایفه‌اند پس در حدیث شریف چنین وارد شده که:

«إِذَا كَانَ يوْمُ الْقِيامَةِ احْتَجَّ اللَّهُ تَبَارَک وَ تَعَالَى عَلَى سَبْعَةٍ عَلَى الطِّفْلِ وَ عَلَى الَّذِی مَاتَ بَينَ النَّبِی وَ النَّبِی وَ عَلَى الشَّيخِ الْكَبِيرِ الَّذِی يدْرِک النَّبِی وَ هُوَ لَا يعْقِلُ وَ الْأَبْلَهِ وَ الْمَجْنُونِ الَّذِی لَا يعْقِلُ وَ الْأَصَمِّ وَ الْأَبْكَمِ فَكلُّ هَؤُلَاءِ يحْتَجُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيهِمْ يوْمَ الْقِيامَةِ فَيبْعَثُ[۱۵] اللَّهُ إِلَيهِمْ رَسُولًا وَ يخْرِجُ إِلَيهِمْ نَاراً فَيقُولُ لَهُمْ إِنَّ رَبَّكمْ يأْمُرُكمْ أَنْ تَثِبُوا فِی هَذِهِ

۱ـ ج: واژه « فایده سی و هفتم» ندارد.

۲ـ ج: در تحقیق تکلیف اول و تکلیف دوّم و تکلیف سیوم

۳ـ ج: ارواه

۴ـ ج: سقط

۵ـ الف: «اقرار» ندارد.

۶ـ ج: همگی اقرار به ربوبیت صانع عالم کرده اند

۷ـ ج «جمعی» ندارد.

۸ـ ج: کرده اند

۹ـ ج: کرده اند

۱۰ـ ج: حد

۱۱ـ ب: دویم

۱۲ـ الف و ج: سیوم

۱۳ـ ج: به واسطه

۱۴ـ ج: مانعی

۱۵ـ الف و ب و ج: «فبعث» به صیغه ماضی

النَّارِ فَمَنْ وَثَبَ فِيهَا كانَتْ عَلَيهِ بَرْداً وَ سَلَاماً وَ مَنْ عَصَاهُ سِيقَ إِلَى النَّارِ" [۱].

و نیز در احادیث به حد تواترمعنوی رسیده که[۲] اطفال مؤمنین با والدین خود در بهشت خواهند بود پس فی الحقیقه هر شخص دو مرتبه تکلیف به او تعلق گرفته یک بار در عالم ارواح و یک بار در عالم ابدان و ربّ العزّه خود مباشر تکلیف اول و سیم[۳] است و تکلیف دوم به واسطه انبیا است علیهم السلام.

۱ـ توحید صدوق، ص ۳۹۳

۲ـ ج: اینکه

۳ـ ج: سیوم

فایده سی و هشتم[1]

[در تحقیق تکلیف کسی که دعوت نبوت را نفهمیده است]

در احادیث به حد تواتر معنوی رسیده که غیر مسلم دو قسم است یک قسم آن است که دعوت نبوت را نفهمیده و تکلیف او در روز قیامت خواهد بود چنان چه[2] گذشت و یک قسم آن[3] است که فهمیده و عناد کرده[4] و قسم سیم[5] که فهمیده باشد وتردد داشته باشد، نیست اصلاً از این جهت که، ربّ العزّه التزام فرموده است که: هر کس به او دعوی نبوت برسد صحّت آن معنی را در دل او واضح و بیّن[6] کند و در حدیث شریف[7] وارد شده که"ما من احد[8] من المکلفین الاّ و قد یرد[9] علیه الحق حتی یصدع قلبه قَبلَه او لم یقبله". [10]

و امام ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الکلینی قدس سره در باب اصناف ناس در اصول کلینی[11] آورده: حَمْزَةَ بْنِ الطَّیارِ قَالَ قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع النَّاسُ عَلَی سِتَّةِ أَصْنَافٍ قَالَ قُلْتُ أَ تَأْذَنُ لِی أَنْ أَكْتُبَهَا قَالَ نَعَمْ (قُلْتُ مَا أَكْتُبُ

۱ـ ج: واژه « فایده سی و هشتم» ندارد.

۲ـ در همه نسخه های خطی این گونه آمده است ولی «چنآن‌که» صحیح است.

۳ـ الف و هـ: این

۴ـ ج: کرد

۵ـ ج: سیوم

۶ـ ب: مبین

۷ـ ج و هـ «این» اضافه دارد.

۸ـ هـ «من احد» ندارد.

۹ـ ج: یره

۱۰ـ المحاسن برقی، ج ۱، ص ۲۷۶ این حدیث به این صورت نقل شده است: «قدر برز علیه الحق حتی یصدع قَبِلَه ام ترکه» آمده است.

۱۱ـ این حدیث در الف و ب و ج و هـ به صورت زیر آمده است: «حَمْزَةَ بْنِ الطَّیَّار قَالَ قَالَ لی أَبُو عَبْد اللَّه عَلَیْه السَّلَامُ النَّاسَ عَلَی سِتَّةَ أَصْنَاف قَالَ قُلْتُ أَ تَأْذَنُ لی أَنْ أَكْتُبَهَا قَالَ اكْتُبْ أَهْلَ الْوَعْدَیْن أَهْل الْجَنَّة وَ أَهْلُ النَّار وَ اكْتُبْ «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بذُنُوبهمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً» قَالَ قُلْتُ مَنْ هَؤُلَاء قَالَ وَحْشیٌّ مَنْهُمْ» قال و اکتب «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لأَمْر اللّهامَّا، یُعَذِّبُهُمْ وَ امّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ» قال و اکتب «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفینَ منَ الرِّجال وَ النِّساء وَ الْوِلْدان لا یَسْتَطیعُونَ حیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبیلًا» أَیْنَ «الْمُرْجَوْنَ لأَمْر اَللّه» أَیْنَ الَّذین «خَلَطُوا عَمَلًا صالحاً وَ آخَرَ سَیِّئاً» أَین «أَصْحابُ الْأَعْراف» أَین «الْمُؤَلَّفَة قُلُوبُهُمْ»)

قَالَ) [۱] اكتُبْ أَهْلَ الْوَعِيد مِنْ أَهْلِ الْجَنَّة وَ أَهْلِ النَّارِ وَ اكتُبْ ''وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً'' [۲] قَالَ قُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ وَحْشِي مِنْهُمْ قَالَ وَ اكتُبْ ''وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يتُوبُ عَلَيهِمْ'' [۳] قَالَ وَ اكتُبْ ''إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يهْتَدُونَ سَبِيلًا'' لَا يسْتَطِيعُونَ حِيلَةً إِلَى الْكفْرِ وَ لَا يهْتَدُونَ سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ- «فَأُولئِک عَسَى اللَّهُ أَنْ يعْفُوَ عَنْهُمْ» [۴] قَالَ وَ اكتُبْ أَصْحَابَ الْأَعْرَافِ قَالَ قُلْتُ وَ مَا [۵] أَصْحابُ الْأَعْرافِ قَالَ قَوْمٌ اسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَ سَيِّئَاتُهُمْ فَإِنْ أَدْخَلَهُمُ النَّارَ فَبِذُنُوبِهِمْ وَ إِنْ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فَبِرَحْمَته [۶]''. [۷]

حَمْزَةَ بْنِ الطَّيارِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع النَّاسُ عَلَى ستِّ فِرَقٍ يئُولُونَ [۸] كلُّهُمْ إِلَى ثَلَاثِ فِرَقٍ الْإِيمَانِ وَ الْكفْرِ وَ الضَّلَالِ وَ هُمْ أَهْلُ الْوَعْدَينِ [۹] الَّذِينَ وَعدَهُمُ اللَّهالْجَنَّةَ وَ النَّارَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْكافِرُونَ وَ الْمُسْتَضْعَفُونَ وَ الْمُرْجَوْنَ ''لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يتُوبُ عَلَيهِمْ'' وَ الْمُعْتَرِفُونَ ''بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً'' وَ أَهْلُ الْأَعْرَافِ.'' [۱۰]

وعَنْ زُرَارَةَ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ حُمْرَانُ أَوْ أَنَا وَ بُكيرٌ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّا نَمُدُّ الْمِطْمَارَ قَالَ وَ مَا الْمِطْمَارُ [۱۱] قُلْتُ التُّرُّ [۱۲] فَمَنْ وَافَقَنَا مِنْ عَلَوِي أَوْ [۱۳] غَيرِهِ تَوَلَّينَاهُ وَ مَنْ خَالَفَنَا مِنْ عَلَوِي أَوْ غَيرِهِ بَرِئْنَا مِنْهُ فَقَالَ لِي يا زُرَارَةُ قَوْلُ اللَّهِ أَصْدَقُ مِنْ قَوْلِک فَأَينَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- ''إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يهْتَدُونَ سَبِيلًا'' أَينَ الْمُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ أَينَ الَّذِينَ ''خَلَطُوا عَمَلًا صالحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً'' أَينَ أَصْحابُ الْأَعْرافِ أَينَ ''الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ''). [۱۴]

وَ زَادَ حَمَّادٌ فِي حَدِيثٍ آخَرَ قَالَ فَارْتَفَعَ صَوْتُ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيهِ السَّلَامُ وَ صَوْتِي حَتَّى كانَ يسْمَعُهُ مَنْ عَلَى بَابِ الدَّارِ [۱۵] وَ زَادَ فِيهَا [۱۶] جَمِيلٌ عَنْ زُرَارَةَ فَلَمَّا كثر الكلام بَينِي وَ بَينَهُ قَالَ لِي يا زُرَارَةُ حَقّاً عَلَى اللَّهُ لايدخل الضُّلَّالِ

۱ـ اين قسمت در د نيست.

۲ ـ بقره: ۱۰۲.

۳ ـ نساء: ۱۰۶.

۴ـ نساء: ۹۸.

۵ـ د: «فما»

۶ـ د: برحمة

۷ ـ الكافى (ط – الإسلامية)؛ ج۲؛ ص ۳۸۱

۸ـ أى يرجعون.

۹ ـ د: الوعيد

۱۰ـ الكافى (ط – الإسلامية)؛ ج۲؛ ص ۳۸۱

۱۱ـ د: المضمار

۱۲ـ المطمار بالمهملتين خيط للبناء يقدر به و كذا الترّ بضم المثناة الفوقية و الراء المشددة يعنى إنا نضع ميزانا لتولينا الناس و براءتنا منهم و هو ما نحن عليه من التشيع فمن استقام معنا عليه فهو ممن توليناه و من مال عنه و عدل فنحن منه براء، كائنا من كان (فى).

۱۳ـ د: «و»

۱۴ـ الكافى (ط – الإسلامية)؛ ج۲؛ ص ۳۸۳/ اين حديث در الف و ب و ج و هـ نيامده است.

۱۵ـ الكافى، ج۲، ص: ۳۸۳

۱۶ـ الف و ب و ج: فيه

الْجنَّة.[۱]

و اما ثقة الاسلام در کتاب کافی از (ضریس کنّاسی)[۲] نقل کرده است''سَألْتُ أبَا جَعْفَرٍ عَلَیه السَّلَامُ عَنِ النَّاسَ یذْکرُون أنَّ فُرَاتَنَا یخْرُجُ منَ الْجَنَّة وَ کیفَ وَ هُوَ یقْبلُ منَ الْمَغْربِ[۳] وَ یصُبُّ فیه الْعُیون وَ الْأوْدیةُ قَالَ فَقَالَ أبُو جَعْفَرٍ ع وَ أنَا أسْمَعُ أنَّ لِلَّه جَنَّةً خَلَقَهَا[۴] اللَّهُ[۵] فِی الْمَغْرِبِ وَ مَاءُ فُرَاتِکمْ هَذِه[۶] یخْرُجُ منْهَا وَ إلَیهَا تَخْرُجُ أرْوَاحُ الْمُؤْمنینَ منْ حُفَرهمْ[۷] عنْدَ کلِّ مَسَاءٍ فَتَسْقُطُ عَلَی أثْمَارهَا[۸] وَ تَأْکلُ منْهَا وَ تَتَنعَّمُ فیهَا وَ تَتَلَاقَی وَ تَتَعَارَفُ فَإذَا طَلَع الْفَجْرُ هَاجَتْ منَ الْجَنَّة فَکانَتْ فِی الْهَوَاءِ فیمَا بَینَ السَّمَاءِ وَ الْأرْضِ[۹] تَطیرُ ذَاهبَةً وَ جَائیةً وَ تعهَدُ حُفَرهَا إذَا طَلَعت الشَّمْسُ وَ تَتَلَاقَی فِی الْهَوَاءِ وَ تَتَعَارَفُ قَالَ وَ إنَّ لِلَّه[۱۰] نَاراً فِی الْمَشْرِقِ خَلَقَهَا لیسْکنَهَا أرْوَاحَ الْکفَّارِ وَ یأْکلُون منْ زَقُّومهَا وَ یشْرَبُونَ منْ حَمیمهَا لَیلَهُمْ فَإذَا طَلَعَ الْفَجْرُ هَاجَتْ إلَی وَادٍ بالْیمَنِ یقَالُ لَهُ بَرَهُوتُ أشَدُّ حَرّاً منْ نیرَانِ الدُّنْیا کانُوا فیهَا یتَلَاقَوْنَ وَ یتَعَارَفُون[۱۱] فَإذَا کانَ الْمَسَاءُ عَادُوا إلَی النَّارِ فَهُمْ کذَلک إلَی یوْمِ الْقیامَة قَالَ قُلْتُ أصْلَحک اللَّهُ فَمَا[۱۲] حَالُ الْمُوَحِّدینَ الْمُقرِّینَ بنُبُوَّة مُحَمَّد صَلَّی اللَّهُ عَلَیه وَ آله وَسَلَّمَ منْ الْمُسْلمینَ الْمُذْنبینَ الَّذین یمُوتُونَ وَ لَیس لَهُمْ إمَامٌ[۱۳] وَ لَا یعْرفُونَ وَلَایتَکمْ فَقَالَ أمَّا هَؤُلَاءِ فَإنَّهُمْ فِی حُفْرَتهمْ لَا یخْرُجُونَ منْهَا فَمَنْ کانَ منْهُمْ لَهُ عَمَلٌ صَالحٌ وَ لَمْ یظْهَرْ منْهُ عدَاوَةٌ فَإنَّهُ یخَدُّ لَهُ خَدٌّ إلَی الْجَنَّة الَّتی خَلَقَهَا اللَّهُ فِی الْمَغْرِبِ فَیدْخُلُ عَلَیه منْهَا الرَّوْحُ فِی حُفْرَته إلَی یوْمِ الْقیامَة فَیلْقَی اللَّهَ فَیحَاسبَهُ بحَسَنَاته وَ سَیئَاته فَإمَّا إلَی الْجَنَّة وَ إمَّا[۱۴] إلَی النَّار فَهَؤُلَاءِ مَوْقُوفُونَ لأمْرِ اللَّه قَالَ وَ کذَلک یفْعَلُ اللَّهُ بالْمُسْتَضْعَفینَ وَ الْبُلْه[۱۵] وَ الْأطْفَال وَ أوْلَاد الْمُسْلمینَ الَّذین لَمْ یبْلُغُوا الْحُلُمَ فَأمَّا النُّصَّابُ منْ أهْلِ الْقبْلَة فَإنَّهُمْ یخَدُّ لَهُمْ خَدٌّ إلَی النَّارِ الَّتی خَلَقَهَا اللَّهُ فِی الْمَشْرِقِ فَیدْخُلُ عَلَیهِمْ منْهَا اللَّهَبُ وَ الشَّرَرُ وَ الدُّخَانُ وَ فَوْرَةُ الْحَمیمِ إلَی یوْمِ الْقیامَة

۱ــ الکافی، ج ۲، ص: ۳۸۳

۲ــ در الف و ب: جایش سفید باقی مانده و چیزی ننوشته است.

۳ــ در الف و ب: جای عبارت «فراتنا یخرج من الجنة و کیف و هو یقبل من المغرب» سفید باقی مانده و چیزی ننوشته است.

۴ــ د: «أنَّ للَّه جَنَّةً خَلَقَ اللَّهُ»

۵ــ ج: «ان اللهَ خلق ها» به جای «أنَّ لِلَّه جَنَّةً خَلَقَها اللَّهُ»

۶ــ ج: «ان الله خلق ها» به جای «أنَّ لِلَّه جَنَّةً خَلَقها اللَّهُ»

۷ــ د: ثمارها

۸ــ ج: «ان الله خلق ها» به جای «أنَّ لِلَّه جَنَّةً خَلَقَهَا اللَّهُ»

۹ــ ج و د: «و الأرض» ندارند.

۱۰ــ ج: الله

۱۱ــ ج: کانوا فیه تتلاقون و تتعارفون

۱۲ــ د: «ف» ندارد.

۱۳ــ در ج از عبارت «لَیس لَهُمْ إمَامٌ» تا «وَ خَضَعَ لَهَا کُلُّ شَیْءٍ» که در فایده بعدی است وجود ندارد.

۱۴ــ د: أو

۱۵ــ د: والیله

ثُمَّ مصیرهم إلی ’’الحمیم ثمّ فی النّار یسجرون‘‘[۱] ثمّ قیل لهم ’’أین ما کنتم تدعون من دون اللّه‘‘ [۲] أینَ إِمَامُکمُ[۳] الَّذِی اتَّخَذْتُمُوهُ دُونَ الْإِمَامِ الَّذِی جَعَلَهُ اللَّهُ لِلنَّاسِ إِمَاماً.‘‘[۴].

۱ـ سوره غافر: آیه ۷۲
۲ـ سوره اعراف: آیه ۳۷
۳ـ د: إلهکم
۴ـ الکافی، ج۳، ص: ۲۴۶ و ۲۴۷

فایده‌ی سی و نهم[1]

[در ذکر دعای کمیل به مناسبت بحث خلود در جهنم]

فقیر سال‌ها متفکر بودم در اینکه ربّ العزّه ارحم الراحمین است پس خلود در جهنم می‌باید که مخصوص باشد به جماعتی که ایشان عناد نسبت به صانع عالم به ظهور رسیده تا آن‌که این معنی را یافتم در دعای شریفی که رئیس الطایفه المحقه قدس سره در آخرهای مصباح کبیر در ادعیه که متعلّق به شب های[2] شعبان است، نقل فرموده‌اند از امیرالمومنین و امام المتقین صلوات الله و سلامه علیه و اله و علی اولاده الطاهرین.

پس در مصباح کبیر مذکور است که ''انّ کمیل بن زیاد النخعی رأی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ساجداً یدعوا بهذا الدعا لیلة النصف من الشعبان:

اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُک بِرَحْمَتِک الَّتِی وَسِعَتْ کلَّ شَیءٍ وَ بِقُوَّتِک الَّتِی قَهَرْتَ بِهَا کلَّ شَیءٍ وَ خَضَعَ لَهَا کلُّ شَیءٍ وَ ذَلَّ لَهَا کلُّ شَیءٍ وَ بِجَبَرُوتِک الَّتِی غَلَبْتَ بِهَا کلَّ شَیءٍ وَ بِعِزَّتِک الَّتِی لاَ یقُومُ لَهَا شَیءٌ وَ بِعَظَمَتِک الَّتِی مَلَأَتْ[3] کلَّ شَیءٍ وَ بِسُلْطَانِک الَّذِی[4] عَلاَ کلَّ شَیءٍ وَ بِوَجْهِک الْبَاقِی بَعْدَ فَنَاءِ کلِّ شَیءٍ وَ بِأَسْمَائِک الَّتِی مَلَأَتْ أَرْکانَ کلِّ شَیءٍ وَ بِعِلْمِک الَّذِی أَحَاطَ بِکلِّ شَیءٍ وَ بِنُورِ وَجْهِک الَّذِی أَضَاءَ لَهُ کلُّ شَیءٍ یا نُورُ یا قُدُّوسُ یا أَوَّلَ الْأَوَّلِینَ وَ یا آخِرَ الْآخِرِینَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی الذُّنُوبَ الَّتِی تَهْتِک الْعِصَمَ (اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی الذُّنُوبَ الَّتِی تُنْزِلُ[5] النِّقَمَ)[6] اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی الذُّنُوبَ الَّتِی تُغَیرُ

۱ـ ج: واژه « فایده سی و نهم» ندارد.
۲ـ الف: «شد».
۳ـ د: غلبت
۴ـ ج: الذین
۵ـ ب: تذل
۶ـ قسمت داخل پرانتز در ج نیست.

النِّعَمَ اللَّهُمَّ اغفِرْ لِی[۱] الذُّنوبَ الَّتی تَحبِسُ الدُّعَاءَ اللَّهُمَّ اغفِرْ لِی الذُّنوبَ الَّتی تُنْزِلُ الْبَلاَءَ[۲] اللَّهُمَّ اغفِرْ لِی کلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُه وَ کلَّ خَطِیئَةٍ أَخْطَأْتُهَا اللَّهُمَّ إِنِّی أَتقَرَّبُ إِلَیک[۳] بِذِکرِک وَ أَسْتَشْفِعُ بِک إِلَی نَفْسِک وَ أَسْأَلُک بِجُودِک[۴] أَنْ تُدْنِیَنِی مِنْ قُرْبِک[۵] وَ أَنْ تُوزِعَنِی شُکرَک وَ أَنْ تُلْهِمَنِی ذِکرَک اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُک سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خَاشِعٍ أَنْ تُسَامِحَنِی وَتَرحَمَنِی وَ تَجْعَلَنِی بِقِسْمِک رَاضِیاً قَانِعاً وَ فِی جَمِیعِ الْأَحْوَالِ مُتَوَاضِعاً اللَّهُمَّ وَ أَسْأَلُک سُؤَالَ مَنِ اشْتَدَّتْ فَاقَتُهُ وَ أَنْزَلَ بِک عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ وَ عَظُمَ فِیمَا عِنْدَک رَغْبَتُهُ اللَّهُمَّ عَظُمَ سُلْطَانُک وَ عَلاَ مَکانُک وَ خَفِی مَکرُک وَ ظَهَرَ[۶] أَمْرُک وَ غَلَبَ قَهْرُک وَ جَرَتْ قُدْرَتُک وَ لاَ یمْکنُ الْفِرَارُ مِنْ حُکومَتِک اللَّهُمَّ لاَ أَجِدُ لِذُنُوبِی غَافِراً وَ لاَ لِقَبَائِحِی سَاتِراً وَ لاَ لِشَیءٍ مِنْ عَمَلِی الْقَبِیحِ بِالْحَسَنِ مُبَدِّلاً غَیرَک لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحَانَک وَ بِحَمْدِک[۷] ظَلَمْتُ نَفْسِی وَ تَجَرَّأْتُ بِجَهْلِی وَ سَکنْتُ إِلَی قَدِیمِ ذِکرِک لِی وَ مَنِّک عَلَی اللَّهُمَّ مَوْلاَی کمْ مِنْ قَبِیحٍ سَتَرْتَهُ وَ کمْ مِنْ فَادِحٍ[۸] مِنَ الْبَلاَءِ أَقَلْتَهُ[۹] وَ کمْ مِنْ عِثَارٍ[۱۰] وَقَیتَهُ[۱۱] وَ کمْ مِنْ مَکرُوهٍ دَفَعْتَهُ[۱۲] وَ کمْ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِیلٍ لَسْتُ أَهْلاً لَهُ نَشَرْتَهُ، اللَّهُمَّ عَظُمَ بَلاَئِی وَ أَفْرَطَ بِی سُوءُ حَالِی وَ قَصُرَتْ بِی أَعْمَالِی وَ قَعَدَتْ بِی أَغْلاَلِی وَ حَبَسَنِی عَنْ[۱۳] نَفْعِی بُعْدُ آمَالِی وَ خَدَعَتْنِی الدُّنْیا بِغُرُورِهَا وَ نَفْسِی بِجِنَایتِهَا وَ مِطَالِی یا سَیدِی فَأَسْأَلُک بِعِزَّتِک أَنْ لاَ یحْجُبَ[۱۴] عَنْک دُعَائِی سُوءُ عَمَلِی وَ فِعَالِی وَ لاَ تَفْضَحْنِی بِخَفِی مَا اطَّلَعْتَ عَلَیهِ مِنْ سِرِّی وَ لاَ تُعَاجِلْنِی بِالْعُقُوبَةِ عَلَی مَا عَمِلْتُهُ فِی خَلَوَاتِی مِنْ سُوءِ فِعْلِی وَ إِسَاءَتِی وَ دَوَامِ تَفْرِیطِی[۱۵] وَ جَهَالَتِی وَ کثْرَةِ شَهَوَاتِی وَ غَفْلَتِی وَ کنِ اللَّهُمَّ بِعِزَّتِک لِی فِی الْأَحْوَالِ کلِّهَا رَءُوفاً وَ[۱۶] عَلَی

۱ــ ب: «لی» ندارد.

۲ــ هـ: «اللهم اغفر لی الذنوب التی تقطع الرجاء» اضافه دارد.

۳ــ الف: «الیک» ندارد.

۴ــ هـ: «و کرمک» اضافه دارد.

۵ــ ب: «من قربک» ندارد.

۶ــ الف: «ظهرک».

۷ــ ب: نحمدک

۸ــ الف: «قادح».

۹ــ الف و ب و ج: «وقیته».

۱۰ــ الف و ج: عیار

۱۱ــ ب: اقلته

۱۲ــ ب: رفعته

۱۳ــ الف: «عن» ندارد.

۱۴ــ ب: تحج

۱۵ــ ج: تفریتی

۱۶ــ الف و ب: «و» ندارد.

فِی جَمیعِ الْأُمُورِ عَطُوفاً إِلَهِی وَ رَبِّی مَنْ لِی غَیرُک أَسْأَلُهُ کشْفَ ضُرِّی وَ النَّظَرَ فِی أَمْرِی إِلَهِی وَ مَوْلَای أَجْرَیتَ عَلَی حُکماً اتَّبَعْتُ فِیهِ هَوَی نَفْسِی وَ لَمْ أَحْتَرِسْ[۱] مِنْ تَزْیِینِ عَدُوِّی فَغَرَّنِی بِمَا أَهْوَی وَ أَسْعَدَهُ عَلَی ذَلِک الْقَضَاءُ فَتَجَاوَزْتُ بِمَا جَرَی عَلَی مِنْ ذَلِک بَعْضَ حُدُودِک[۲] وَ خَالَفْتُ بَعْضَ أَوَامِرِک فَلَک الْحَمْدُ عَلَی فِی جَمِیعِ ذَلِک وَ لاَ حُجَّةَ[۳] لِی فِیمَا جَرَی عَلَی فِیهِ قَضَاؤُک وَ أَلْزَمَنِی حُکمُک وَ بَلاَؤُک وَ قَدْ أَتَیتُک یا إِلَهِی بَعْدَ تَقْصِیرِی وَ إِسْرَافِی عَلَی نَفْسِی مُعْتَذِراً نَادِماً مُنْکسِراً مُسْتَقِیلاً[۴] مُسْتَغْفِراً مُنِیباً مُقِرّاً مُذْعِناً مُعْتَرِفاً لاَ أَجِدُ مَفَرّاً مِمَّا کانَ مِنِّی وَ لاَ مَفْزَعاً أَتَوَجَّهُ إِلَیهِ فِی أَمْرِی غَیرَ قَبُولِک عُذْرِی وَ إِدْخَالِک إِیای فِی سَعَةٍ مِنْ رَحْمَتِک اللَّهُمَّ فَاقْبَلْ عُذْرِی وَ ارْحَمْ شِدَّةَ ضُرِّی وَ فُکنِی مِنْ شَدِّ وَثَاقِی یا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِی وَ رِقَّةَ جِلْدِی وَ دِقَّةَ عَظْمِی یا مَنْ بَدَأَ خَلْقِی وَ ذِکرِی وَتَرْبِیتِی وَ بِرِّی وَ تَغْذِیتِی هَبْنِی لاِبْتِدَاءِ کرَمِک وَ سَالِفِ بِرِّک بِی‌یا إِلَهِی وَ سَیدِی وَ رَبِّی أَتُرَاک مُعَذِّبِی بِنَارِک بَعْدَ تَوْحِیدِک وَ بَعْدَ مَا انْطَوَی عَلَیهِ قَلْبِی مِنْ مَعْرِفَتِک وَ لَهِجَ بِهِ[۵] لِسَانِی مِنْ ذِکرِک وَ اعْتَقَدَهُ ضَمِیرِی مِنْ حُبِّک وَ بَعْدَ صِدْقِ اعْتِرَافِی وَ دُعَائِی خَاضِعاً لِرُبُوبِیتِک هَیهَاتَ أَنْتَ أَکرَمُ مِنْ أَنْ تُضَیعَ مَنْ رَبَّیتَهُ أَوْ تُبْعِدَ مَنْ أَدْنَیتَهُ أَوْ تُشَرِّدَ[۶] مَنْ آوَیتَهُ[۷] أَوْ تُسَلِّمَ إِلَی الْبَلاَءِ مَنْ کفَیتَهُ وَ رَحِمْتَهُ وَ لَیتَ شِعْرِی یا سَیدِی وَ إِلَهِی وَ مَوْلاَی[۸] أَ تُسَلِّطُ النَّارَ عَلَی وُجُوهٍ[۹] خَرَّتْ لِعَظَمَتِک سَاجِدَةً وَ عَلَی أَلْسُنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحِیدِک صَادِقَةً وَ بِشُکرِک مَادِحَةً وَ عَلَی قُلُوبٍ اعْتَرَفَتْ بِإِلَهِیتِک مُحَقِّقَةً وَ عَلَی ضَمَائِرَ حَوَتْ مِنَ الْعِلْمِ بِک حَتَّی صَارَتْ خَاشِعَةً وَ عَلَی جَوَارِحَ سَعَتْ إِلَی أَوْطَانِ تَعَبُّدِک طَائِعَةً وَ أَشَارَتْ بِاسْتِغْفَارِک مُذْعِنَةً مَا هَکذَا الظَّنُّ بِک وَ لاَ أُخْبِرْنَا بِفَضْلِک عَنْک یا کرِیمُ یا رَبِ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِی عَنْ قَلِیلٍ مِنْ بَلاَءِ الدُّنْیا وَ عُقُوبَاتِهَا وَ مَا یجْرِی فِیهَا مِنَ الْمَکارِهِ[۱۰] عَلَی أَهْلِهَا عَلَی أَنَّ ذَلِک بَلاَءٌ وَ

۱ـ د و هـ: لم احترس فیه

۲ـ الف: «احدودی».

۳ـ الفو ب: «حجب».

۴ـ ب: مستقیما

۵ـ ج: لحج بی

۶ـ ب: یشرد

۷ـ ج: تشرد اویة

۸ـ د: یا الهی و سیّدی و مولای

۹ـ ج: وجوده

۱۰ـ ج: المکان

مَکرُوهٌ، قَلیلٌ مَکثُهُ[۱]، یسیرٌ بَقَاؤُهُ، قَصیرٌ مُدَّتُهُ[۲] فَکیفَ احتِمَالی لِبَلاَءِ الْآخرَةِ وَ وُقُوعِ الْمَکارِهِ فِیهَا[۳] وَ هُوَ بَلاَءٌ تَطُولُ مُدَّتُهُ وَ یدُومُ بقاءه (مَقَامُهُ) وَ لاَ یخَفَّفُ عَنْ أَهْلِه لأَنَّهُ لاَ یکونُ إِلاَّ[۴] عَنْ غَضَبِک وَ انْتِقَامِک وَ سَخَطِک وَ هَذَا مَا لاَ تَقُومُ لَهُ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ یا سَیدی فَکیفَ بِی وَ أَنَا عَبْدُک الضَّعِیفُ[۵] الذَّلِیلُ الْحَقِیرُ الْمِسْکینُ الْمُسْتَکینُ یا إِلَهِی وَ رَبِّی وَ سَیدِی وَ مَوْلاَی لِأَی الْأُمُورِ إِلَیک أَشْکو وَ لِمَا مِنْهَا أَضِجُّ[۶] وَ أَبْکی لِأَلِیمِ الْعَذَابِ وَ شِدَّتِه أَمْ[۷] لِطُولِ الْبَلاَءِ وَ مُدَّتِه فَلَئِنْ صَیرْتَنِی لِلْعُقُوبَاتِ[۸] مَعَ أَعْدَائِک وَ جَمَعْتَ بَینِی وَ بَینَ أَهْلِ بَلاَئِک وَ فَرَّقْتَ بَینِی وَ بَینَ أَحِبَّائِک وَ أَوْلِیائِک[۹] فَهَبْنِی یا إِلَهِی وَ سَیدِی وَ مَوْلاَی وَ رَبِّی صَبَرْتُ عَلَی عَذَابِک فَکیفَ أَصْبِرُ عَلَی فِرَاقِک وَ هَبْنِی صَبَرْتُ عَلَی حَرِّ نَارِک فَکیفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَی کرَامَتِک ام کیفَ أَسْکنُ فِی النَّارِ وَ رَجَائِی عَفْوُک فَبِعِزَّتِک یا سَیدِی وَ مَوْلاَی أُقْسِمُ صَادِقاً لَئِنْ تَرَکتَنِی نَاطِقاً لَأَضِجَّنَّ إِلَیک بَینَ أَهْلِهَا ضَجِیجَ الْآمِلِینَ وَ لَأَصْرُخَنَّ إِلَیک صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِینَ وَ لَأَبْکینَّ عَلَیک بُکاءَ الْفَاقِدِینَ وَ لَأُنَادِینَّک أَینَ کنْتَ یا وَلِی الْمُؤْمِنِینَ یا غَایةَ آمَالِ الْعَارِفِینَ یا غِیاثَ الْمُسْتَغِیثِینَ یا حَبِیبَ قُلُوبِ الصَّادِقِینَ وَ یا إِلَهَ الْعَالَمِینَ فَتُرَاک سُبْحَانَک یا إِلَهِی وَ بِحَمْدِک تَسْمَعُ فِیهَا صَوْتَ عَبْدٍ مُسْلِمٍ سُجِنَ[۱۰] فِیهَا بِمُخَالَفَتِه وَ ذَاقَ طَعْمَ عَذَابِهَا بِمَعْصِیتِه وَ حُبِسَ بَینَ أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِه وَ جَرِیرَتِه وَ هُوَ یضِجُّ إِلَیک ضَجِیجَ مُؤَمِّلٍ لِرَحْمَتِک وَ ینَادِیک بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِیدِک وَ یتَوَسَّلُ إِلَیک بِرُبُوبِیتِک یا مَوْلاَی فَکیفَ یبْقَی[۱۱] فِی الْعَذَابِ وَ هُوَ یرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ حِلْمِک[۱۲] ام کیفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَ هُوَ یأْمُلُ فَضْلَک وَ رَحْمَتَک[۱۳] ام کیفَ یحْرِقُهُ[۱۴] لَهِیبُهَا وَ أَنْتَ تَسْمَعُ

۱ــ الف و ب: «مدّته».
۲ــ الف و ب: «یَسیرٌ بَقَاؤُهُ، قَصیرٌ مُدَّتُهُ» ندارند.
۳ــ ج: و حلول وقوع المکاره فیها/ د: در حاشیه: و جلیل وقوع المکاره فیها/ هــ: و جلیل وقوع المکاره فیها
۴ــ الف و ب: «إلّا» ندارند.
۵ــ ج: التضعیف
۶ــ ج: احتج
۷ــ ب: أو
۸ــ الف و ب و د و هــ: «فی العقوبات».
۹ــ هــ: بین أولیائک و احبّائک
۱۰ــ د: در حاشیه: یُسجَن و سُجِنَ
۱۱ــ ج: یبغی
۱۲ــ الف و ب و د «و رأفتک» و هــ «و رأفتک و رحمتک» اضافه دارند.
۱۳ــ الف «أَمْ کَیفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَ هُوَ یأْمُلُ فَضْلَکَ وَ رَحْمَتَکَ» ندارد.
۱۴ــ الف: «تحرقه».

صَوْتَهُ وَ تری مَکآن‌هام کیفَ یشْتَمِلُ عَلَیه زَفیرُهَا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَه‌ام کیف یَتَقَلْقَلُ[۱] بینَ أَطْبَاقِهَا وَ أَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ (أَمْ کیف تَزْجُرُهُ زَبَانِیتُهَا وَ هُوَ ینَادِیک یا رَبَّه‌اَمْ کیفَ یرْجُو فَضْلَک فی عِتْقِه منْهَا فَتَتْرُکُهُ فیهَا)[۲] هیهَاتَ مَا ذَلِک الظَّنُّ بِک وَ لاَ الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِک وَ لاَ مُشْبِهٌ[۳] لِمَا عَامَلْتَ بِه الْمُوَحِّدِینَ مِنْ بِرِّک وَ إِحْسَانِک فَبِالْیقِینِ أَقْطَعُ لَوْ لاَ مَا حَکمْتَ بِه مِنْ تَعْذِیبِ جَاحِدِیک وَ قَضَیتَ بِه مِنْ إِخْلاَدِ مُعَانِدِیک لَجَعَلْتَ النَّارَ کلَّهَا بَرْداً وَ سَلاَماً وَ مَا کانَ لِأَحَدٍ فیهَا مَقَرّاً وَ لاَ مُقَاماً[۴] لَکنَّک تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُک أَقْسَمْتَ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْکافِرِینَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ وَ أَنْ تُخَلِّدَ فیهَا الْمُعَانِدِینَ وَ أَنْتَ جَلَّ ثَنَاؤُک قُلْتَ مُبْتَدِئاً وَ تَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعَامِ مُتَکرِّماً ''اَفَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کمَنْ کانَ فاسِقاً لا یسْتَوُونَ'' اِلهی وَ سَیدی فَاَسْئَلُک بِالْقُدْرَةِ الَّتی قَدَّرْتَها وَ بِالْقَضِیةِ الَّتی حَتَمْتَها وَ حَکمْتَها وَ غَلَبْتَ مَنْ عَلَیه[۵] اَجْرَیتَها اَنْ تَهَبَ لی فی هذِه اللَّیلَةِ وَ فی هذِه السّاعَةِ کلَّ جُرْمٍ اَجْرَمْتُهُ وَ کلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ وَ کلَّ قَبیحٍ اَسْرَرْتُهُ وَ کلَّ جَهْلٍ عَمِلْتُهُ کتَمْتُهُ اَوْ اَعْلَنْتُهُ اَخْفَیتُهُ اَوْ اَظْهَرْتُهُ وَ کلَّ سَیئَةٍ اَمَرْتَ[۶] بِاِثْباتِهَا الْکرامَ الْکاتِبینَ الَّذینَ وَکلْتَهُمْ بِحِفْظِ ما یکونُ مِنّی وَ جَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَیَّ مَعَ جَوارِحی وَ کنْتَ اَنْتَ الرَّقیبَ عَلَیَّ مِنْ وَرآئِهِمْ وَالشّاهِدَ لِما خَفِی عَنْهُمْ وَ بِرَحْمَتِک اَخْفَیتَهُ وَ بِفَضْلِک سَتَرْتَهُ وَ اَنْ تُوَفِّرَ حَظّی مِنْ کلِّ خَیرٍ اَنْزَلْتَه[۷] اَوْ اِحْسانٍ فَضَّلْتَهُ[۸] اَوْ بِرٍّ نَشَرْتَهُ اَوْ رِزْقٍ بَسَطْتَهُ[۹] اَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ اَوْ خَطَاءٍ تَسْتُرُهُ یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ[۱۰] یا اِلهی وَ سَیدی وَ مَوْلایَ وَ مالِک رِقّی یا مَنْ بِیدِه ناصِیتی یا عَلیماً بِضُرّی وَ مَسْکنَتی یا خَبیراً بِفَقْری وَ فاقَتی یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ اَسْئَلُک بِحَقِّک وَ قُدْسِک وَ اَعْظَمِ صِفاتِک وَ اَسْمآئِک اَنْ تَجْعَلَ اَوْقاتی مِنَ[۱۱] اللَّیلِ وَالنَّهارِ بِذِکرِک مَعْمُورَةً وَ بِخِدْمَتِک مَوْصُولَةً اَعْمالی

۱ـ هـ: یتغلغل

۲ـ قسمت داخل پرانتز در الف و ب به این صورت آمده است: «ام کیف یرجو تزجره زبانیتها و هو ینادیک یا ربّه ام کیف یتقلقل بین اطباقها و انت تعلم صدقه ام کیف یرجو فضلک عتقه منها فتترکه فیها».

۳ـ الف و ب: یشبه

۴ـ ب: مقرّ و لا مقام

۵ـ ج: غلبه

۶ـ الف و ب «أمرت» ندارند.

۷ـ ب و د و هـ: تنزله

۸ـ الف و ب: تفضل.

۹ـ ب و هـ: تبسطه

۱۰ـ ج: دوبار «یاربّ» تکرار شده نه سه بار

۱۱ـ الف و هـ: فی.

عِنْدَک مَقْبُولَةً حَتّی تَکونَ اَعْمالی و اَوْرادی کلُّها وِرْداً[1] واحِداً وَ حالی[2] فی خِدْمَتک سَرْمَداً یا سَیدی یا مَنْ عَلَیه مُعَوَّلی یا مَنْ اِلَیه شَکَوْتُ اَحْوالی یا رَبِّ یا رَبِّ یا رَبِّ قَوِّ عَلی خِدْمَتک جَوارِحی وَاشْدُدْ عَلَی الْعَزیمَةِ جَوانِحی وَ هَبْ لِیَ الْجِدَّ فی خَشْیَتِک وَالدَّوامَ فی الاِتِّصال بِخِدْمَتک حَتّی اَسْرَحَ اِلَیک فی مَیادینِ السّابِقینَ اُسْرِعَ اِلَیک فِی الْبارِزینَ وَ اَشْتاقَ اِلی قُرْبِک فِی الْمُشْتاقینَ وَ اَدْنُوَ مِنْک دُنُوَّ الْمُخْلِصینَ وَ اَخافَک مَخافَةَ الْموقِنینَ وَ اَجْتَمِعَ فی جِوارِک مَعَ الْمُؤْمِنینَ اَللّهُمَّ وَ مَنْ اَرادَنی بِسُوءٍ فَارِدْهُ وَ مَنْ کادَنی فَکِدْهُ وَاجْعَلْنی مِنْ اَحْسَنِ عَبیدِک نَصیباً عِنْدَک وَ اَقْرَبِهِمْ مَنْزِلَةً مِنْک وَ اَخَصِّهِمْ زُلْفَةً لَدَیک فَاِنَّهُ لا ینالُ ذلِک اِلاّ بِفَضْلِک وَ جُدْلی بِجُودِک وَاعْطِفْ عَلَیَّ بِمَجْدِک وَاحْفَظْنی بِرَحْمَتِک وَاجْعَلْ لِسانی بِذِکرِک لَهِجاً وَ قَلْبی بِحُبِّک مُتَیماً وَ مُنَّ عَلَیَّ بِحُسْنِ اِجابَتِک وَ اَقِلْنی عَثْرَتی وَاغْفِرْ زَلَّتی فَاِنَّک قَضَیتَ عَلی (عِبادِک بِعِبادَتِک)[3] وَ اَمَرْتَهُمْ بِدُعآئِک وَ ضَمِنْتَ لَهُمُ الاِجابَةَ فَاِلَیک یا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهی وَ اِلَیک یا رَبِّ مَدَدْتُ یدی فَبِعِزَّتِک اسْتَجِبْ لی دُعآئی وَ بَلِّغْنی مُنای[4] وَ لا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِک رَجآئی وَاکفِنی شَرَّ الْجِنِّ وَالاِنْسِ مِنْ اَعْدآئی، یا سَریعَ الرِّضا اغْفِرْ لِمَنْ لا یمْلِک اِلّا الدُّعآءَ فَاِنَّک فَعّالٌ لِما تَشآءُ یا مَن اسْمُهُ دَوآءٌ وَ ذِکرُهُ شِفآءٌ وَ طاعَتُهُ غِنیً اِرْحَمْ مَنْ رَأسُ مالِه الرَّجآءُ[5] وَ سِلاحُهُ[6] الْبُکآءُ یا سابِغَ النِّعَمِ یا دافِعَ النِّقَمِ یا نُورَ الْمُسْتَوْحِشینَ فِی الظُّلَمِ یا عالِماً لا یعَلَّمُ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَافْعَلْ بی مَا اَنْتَ اَهْلُهُ وَ صَلَّی اللّهُ عَلی رَسُولِه وَالْاَئِمَّةِ الْمَیامینَ مِنْ آلِه وَ سَلَّمَ تَسْلیماً کثیراً[7]».[8]

۱ـ الف و ب: «ورداً» ندارد

۲ـ ب: احوالی

۳ـ در ج به جای «عبادک بعبادتک» واژه «عبادتک» آمده است.

۴ـ ج: نهادی

۵ـ ج: الرضا

۶ـ ب: صلاحه

۷ـ هـ: کثیراً کثیراً

۸ـ الف «من» ندارد.

فایده چهلم[1]

در ذکر ادعیه وجیزه منقوله از اصحاب عصمت صلوات الله علیهم در کتب معتمده

پس ثقة الاسلام محمدبن یعقوب الکلینی در کتاب دعا نقل کرده است از زراره عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ[2] اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ یَقُولُ: "إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ" [3] قَالَ هُوَ الدُّعَاءُ وَ أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ قُلْتُ إِنَّ إِبْراهِیمَ لَأَوّاهٌ حَلِیمٌ قَالَ الْأَوَّاهُ هُوَ الدَّعَّاءُ". [4]

و از حنان بن سَدیر عَنْ أَبِیهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَیُّ الْعِبَادَةِ أَفْضَلُ فَقَالَ مَا مِنْ[5] شَیْ‏ءٍ أَفْضَلَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ أَنْ یُسْئَلَ وَ یُطْلَبَ مِمَّا عِنْدَهُ وَ مَا أَحَدٌ أَبْغَضَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِمَّنْ یَسْتَکْبِرُ عَنْ عِبادَتِهِ وَ لَا یَسْأَلُ مَا عِنْدَهُ". [6]

و از مُیَسِّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ قَالَ لِی یا[7] مُیَسِّرُ ادْعُ وَ لَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ وَ لَوْ (أَنَّ عَبْداً سَدَّ فَاهُ) [8] وَ لَمْ یَسْأَلْ لَمْ یُعْطَ شَیْئاً[9] فَسَلْ تُعْطَ[10] یا مُیَسِّرُ إِنَّهُ لَیسَ مِنْ بَابٍ یُقْرَعُ إِلَّا یُوشِکُ أَنْ یُفْتَحَ[11] لِصَاحِبِهِ". [12]

و عَن زارة عَنْ رَجُلٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ الَّتِی قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- **إِنَّ الَّذِینَ**

۱ـ ج: واژه « فایده چهلم» ندارد.
۲ـ ج «إنّ» ندارد.
۳ـ غافر آیه ۶۰
۴ـ الکافی، ج۲، ص: ۴۶۶
۵ـ الف و ب و ج و د و هـ «من» ندارند.
۶ـ الکافی، ج۲، ص: ۴۶۶
۷ـ الف و ب «یا» ندارند.
۸ـ ج: أن عبدالله فاه
۹ـ ج «شیئاً» ندارد.
۱۰ـ د: فعط
۱۱ـ الف: تفتح
۱۲ـ الکافی، ج۲، ص: ۴۶۶

يسْتَكبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی الْآيَة[۱] ادعُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ[۲] قَدْ فُرِغَ مِنْهُ قَالَ زُرَارَةُ إِنَّمَا يعْنِی لَا يمْنَعُک إِيمَانُک بِالْقَضَاءِ وَ الْقَدَرِ أَنْ تُبَالِغَ بِالدُّعَاءِ وَ تَجْتَهِدَ[۳] فِيهِ أَوْكَمَا قَالَ». [۴]

وَ نقل بسنده عن الصادق عليه السلام قال قَالَ النَّبی صلی الله عليه و آله و سلم: «أَ لَا أَدُلُّكمْ عَلَی سِلَاحٍ ينْجِيكمْ مِنْ أَعْدَائِكمْ وَ يدِرُّ[۵] أَرْزَاقَكمْ قَالُوا بَلَی قَالَ تَدْعُونَ رَبَّكمْ بِاللَّيلِ وَ النَّهَارِ فَإِنَّ سِلَاحَ الْمُؤْمِنِ الدُّعَاءُ[۶]». [۷]

و عَنْ أَبِی وَلَّادٍ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی عليه السلام عَلَيكمْ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَ الطَّلَبَ إِلَی اللَّهِ يرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ قُدِّرَ[۸] وَ قُضِی وَ لَمْ يبْقَ إِلَّا[۹] إِمْضَاؤُهُ- فَإِذَا دُعِی[۱۰] اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُئِلَ صَرَفَ[۱۱] الْبَلَاءَ صَرْفَةً[۱۲]». [۱۳]

و عن ابی جعفر عليه السلام و ابی عبدالله عليه السلام بطرق كثيرة: «أَسْرَعُ الدُّعَاءِ نُجْحاً[۱۴] لِلْإِجَابَةِ دُعَاءُ الْأَخِ لِأَخِيهِ بِظَهْرِ[۱۵] الْغَيبِ يبْدَأُ بِالدُّعَاءِ لِأَخِيهِ فَيقُولُ لَهُ مَلَک مُوَكلٌ بِهِ آمِينَ[۱۶] وَ لَک مِثْلَاهُ[۱۷]». [۱۸]

و نقل بسنده عن الصادق عليه السلام «من قال مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ[۱۹] وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اسْتَبْسَلَ[۲۰] عَبْدِی وَ اسْتَسْلَمَ لِأَمْرِی اقْضُوا حَاجَتَهُ». [۲۱]

و كذلک عَنْ الصادق عليه السلام: «مَنْ قَالَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً صَرَفَ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَيسَرُ ذَلِک الْخَنْقُ قُلْتُ[۲۲] جُعِلْتُ فِدَاک وَ مَا الْخَنْقُ قَالَ لَا يعْتَلُّ بِالْجُنُونِ فَيخْنَقَ». [۲۳]

و عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله و سلم مَنْ صَلَّی الْغَدَاةَ فَقَالَ قَبْلَ أَنْ ينْقُضَ رُكبَتَيهِ[۲۴] عَشْرَ مَرَّاتٍ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيک لَهُ لَهُ الْمُلْک وَ لَهُ الْحَمْدُ يحْيی وَ يمِيتُ وَ يمِيتُ[۲۵] وَ يحْيی وَ هُوَ حَی لَا يمُوتُ[۲۶] بِيدِهِ الْخَيرُ وَ هُوَ عَلی كلِّ شَیءٍ قَدِيرٌ وَ فِی الْمَغْرِبِ مِثْلَهَا لَمْ يلْقَ اللَّهَ عَزَّ وَ

۱ـ (غافر آيه ۶۰)
۲ـ ج و هـ: «الله» به جای (الامر)
۳ـ ج: تجهّد/ د: تجهد
۴ـ الكافی، ج۲، ص: ۴۶۸
۵ـ ج: بدرا
۶ـ د: من الدّعا
۷ـ هـ: آمين يا ربّ العالمين
۸ـ هـ: «قد» ندارد.
۹ـ د «الّا» ندارد.
۱۰ـ الف و ج و هـ: دعا
۱۱ـ ج: حرف
۱۲ـ د: «صرفه البلاء» به جای «صرف البلاء صرفة»
۱۳ـ الكافی، ج۲، ص: ۴۷۰
۱۴ـ ج: نجی
۱۵ـ ج و د: يظهر
۱۶ـ هـ: «قد» ندارد.
۱۷ـ د: «مثلا» بدون «ه»
۱۸ـ الكافی، ج۲، ص: ۵۰۷
۱۹ـ الف و ب «لا حول» ندارند.
۲۰ـ الف و ب و ج و د و هـ: استسئل
۲۱ـ الكافی، ج۲، ص: ۵۲۰
۲۲ـ ب «قلت» ندارد.
۲۳ـ الكافی، ج۲، ص: ۵۲۱
۲۴ـ الف: يقبض ركبه/ ج: بركبتيه/ د: يقبض ركبته
۲۵ـ ج و هـ «و يميت» ندارند.
۲۶ـ الف و ب وج «وَ هُوَ حَیٌّ لَا يَمُوتُ» ندارند.

جَلَّ عَبْدٌ بِعمَلٍ[۱] أَفْضَلَ مِنْ عَمَلِه إِلَّا مَنْ جَاءَ بِمثْلِ عَمَلِه[۲]''.[۳]

و عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه عَلَیهِ السَّلَامُ[۴] قالَ: ''مَنْ قَالَ یا اللّهُ یا اللّهُ عَشْرَ مرَّاتٍ[۵] قیلَ لَهُ لَبَّیک مَا حَاجَتُک''.[۶]

و ''عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه عَلَیهِ السَّلَامُ قَالَ[۷] (مَنْ قَالَ یا رَبِّ یا اللّهُ یا رَبِّ یا اللّهُ[۸])[۹] حَتَّى ینْقَطِعَ نَفَسُهُ قِیلَ لَهُ لَبَّیک مَا حَاجَتُک''.[۱۰]

و عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلبَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه علیه السلام قَالَ: یا أَبَانُ إِذَا قَدمْتَ الْکوفَةَ فَارْوِ هَذَا الْحَدیثَ مَنْ شَهِدَ أَنْ[۱۱] لَا إِلَهَ إِلَّا اللّهُ مُخْلصاً وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّهُ یأْتِینِی مِنْ[۱۲] کلِّ صِنْفٍ مِنَ الْأَصْنَافِ أَ فَأَرْوِی لَهُمْ هَذَا الْحَدیثَ[۱۳] قَالَ نَعَمْ یا أَبَانُ إِنَّهُ إِذَا کانَ یوْمُ الْقِیامَةِ وَ جَمَعَ اللّهُ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ[۱۴] فَتُسْلَبُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّهُ مِنْهُمْ إِلَّا مَنْ کانَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ''.[۱۵]

و عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:[۱۶] مَنْ قَالَ فِی دُبُرِ صَلَاةِ الْفَرِیضَةِ قَبْلَ أَنْ یثْنِی رِجْلَیه ''أَسْتَغْفِرُ اللّهَ الَّذی لا إِلهَ إِلّا هُوَ الْحَی الْقَیومُ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکرامِ وَ أَتُوبُ إِلَیهِ[۱۷] ثَلَاثَ مَرَّاتٍ غَفَرَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ کانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ''.[۱۸]

و عَنْ أَبِی عَبْدِ اللّه علیه السلام أَوْ[۱۹] عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:[۲۰] تَقُولُ[۲۱] إِذَا أَصْبَحْتَ- أَصْبَحْتُ[۲۲] بِاللّهِ مُؤْمِناً عَلَى دِینِ مُحَمَّدٍ وَ سُنَّتِه وَ دِینِ عَلِی وَ سُنَّتِه وَ دِینِ الْأَوْصِیاءِ وَ سُنَّتِهِمْ آمَنْتُ بِسِرِّهِمْ وَ عَلَانِیتِهِمْ وَ[۲۳] شَاهِدِهِمْ وَ غَائِبِهِمْ وَ أَعُوذُ بِاللّهِ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ- رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَ عَلِی علیه السلام[۲۴] وَ الْأَوْصِیاءُ وَ

۱ـ د: یعمل
۲ـ در الف و ب وج و د و هـ به جای «بِمثْلِ عَمَلِه» واژه «بمثله» آمده است.
۳ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۱۸
۴ـ ج «عبدالله علیه السلام» ندارد.
۵ـ هـ: من قال عشر مرّات یا ربّ یا ربّ یا ربّ قیل له لبیک ما حاجتک
۶ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۱۹
۷ـ الف «قال» ندارد.
۸ـ الف و ب و هـ: یا ربّی الله یا ربّی الله
۹ـ در د به جای عبارت داخل پرانتز «قال یا ربّی الله» و در هـ «قال یاربّی الله یا ربّی الله» آمده است.
۱۰ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۲۰
۱۱ـ الف و ب و ج و هـ «أن» ندارند.
۱۲ـ الف و ب وج و د و هـ «من» ندارند.
۱۳ـ هـ: «من شهد لا اله الاّ الله» اضافه دارد.
۱۴ـ ب: الآخرین و الاولین
۱۵ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۲۰ و ۵۲۱
۱۶ـ الف و ب «قال» ندارند.
۱۷ـ ج «الیه» ندارد.
۱۸ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۲۱
۱۹ـ الف وب و ج و د و هـ: «و».
۲۰ـ الف و ب «قال» ندارند.
۲۱ـ الف و ب: تقول
۲۲ـ در د یکبار «اصبحت» ذکر شده است.
۲۳ـ الف و ب و ج و هـ «و» ندارند.
۲۴ـ الف و ج: صلوات الله علیه

أرْغَبُ إِلَی اللَّه فِیمَا رَغِبُوا إِلَیه و لَا حوْلَ و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّه". [۱]

و عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّه علیه السلام قَالَ[۲]: ثَلَاثٌ تَنَاسَخَهَا الْأَنْبِیاءُ مِنْ آدَمَ[۳] علیه السلام حَتَّی وَصَلْنَ إِلَی رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم کانَ إِذَا أَصْبَحَ یقُولُ- اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُک إِیمَاناً تُبَاشِرُ بِهِ قَلْبِی وَ یقِیناً[۴] حَتَّی أَعْلَمَ[۵] أَنَّهُ لَا یصِیبُنِی إِلَّا مَا کتَبْتَ لِی وَ رَضِّنِی[۶] بِمَا قَسَمْتَ لِی". [۷]

و عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّه علیه السلام قَالَ: إِذَا أَمْسَیتَ قُلْ[۸]- اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُک عِنْدَ إِقْبَالِ لَیلِک وَ إِدْبَارِ نَهَارِک وَ حُضُورِ صَلَوَاتِک وَ أَصْوَاتِ دُعَائِک أَنْ تُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ[۹] ادْعُ بِمَا[۱۰] أَحْبَبْتَ". [۱۱]

و عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّه علیه السلام اللَّهُمَّ لَک الْحَمْدُ أَحْمَدُک وَ[۱۲] أَسْتَعِینُک وَ أَنْتَ رَبِّی وَ أَنَا عَبْدُک أَصْبَحْتُ عَلَی عَهْدِک وَ وَعْدِک وَ أُومِنُ بِوَعْدِک وَ أُوفِی بِعَهْدِک مَا اسْتَطَعْتُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّه وَحْدَهُ لَا شَرِیک لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَصْبَحْتُ عَلَی فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ وَ کلِمَةِ الْإِخْلَاصِ وَ مِلَّةِ إِبْرَاهِیمَ[۱۳] وَ دِینِ مُحَمَّدٍ عَلَی ذَلِک أَحْیا وَ أَمُوتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ اللَّهُمَّ أَحْیِنِی مَا أَحْییتَنِی بِهِ[۱۴] وَ أَمِتْنِی إِذَا أَمَتَّنِی عَلَی ذَلِک وَ ابْعَثْنِی إِذَا بَعَثْتَنِی[۱۵] عَلَی ذَلِک أَبْتَغِی بِذَلِک رِضْوَانَک وَ اتِّبَاعَ سَبِیلِک إِلَیک أَلْجَأْتُ ظَهْرِی وَ إِلَیک فَوَّضْتُ أَمْرِی- آلُ مُحَمَّدٍ أَئِمَّتِی لَیسَ لِی أَئِمَّةٌ غَیرُهُمْ بِهِمْ أَئْتَمُّ[۱۶] وَ إِیاهُمْ أَتَوَلَّی[۱۷] وَ بِهِمْ أَقْتَدِی اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ أَوْلِیائِی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْنِی أُوَالِی أَوْلِیاءَهُمْ وَ أُعَادِی أَعْدَاءَهُمْ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ وَ آبَائِی مَعَهُمْ". [۱۸]

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِذَا صَلَّیتَ الْمَغْرِبَ فَلَا تَبْسُطْ رِجْلَک[۱۹] وَ لَا تُکلِّمْ أَحَداً حَتَّی تَقُولَ مِائَةَ مَرَّةٍ- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِی الْعَظِیمِ وَ[۲۰] مِائَةَ مَرَّةٍ فِی الْغَدَاةِ فَمَنْ قَالَهَا دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ[۲۱] مِائَةَ نَوْعٍ

۱ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۲۲ و ۵۲۳
۲ـ الف و ب و د و هـ «قال» ندارند.
۳ـ الف و ب و د و هـ: من لدن آدم/ ج: من الدّین آدم
۴ـ الف در حاشیه «صادقاً» اضافه دارد.
۵ـ در ب «اعلم» دو بار تکرار شده است.
۶ـ الف در حاشیه «من یعش» اضافه دارد.
۷ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۲۴
۸ـ ج: قال
۹ـ الف و ب وج و هـ «و» ندارند.
۱۰ـ هـ: لما
۱۱ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۲۳
۱۲ـ ب «و» ندارد.
۱۳ـ د: ملّة ابینا ابراهیم
۱۴ـ الف و ب وج و د و هـ «به» ندارد.
۱۵ـ الف و ب و هـ: ابعثتنی
۱۶ـ د: انتم
۱۷ـ ج: انوبی
۱۸ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۲۹
۱۹ـ ج: رجلیک
۲۰ـ د «و» ندارد.
۲۱ـ ب: دفع الله منه/ج: رفع الله عنه

مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَدْنَى نَوْعٍ مِنْهَا الْبَرَصُ وَ الْجُذَامُ وَ الشَّيطَانُ وَ السُّلْطَانُ". [۱]

و عن ابی جعفر علیه السلام: مَنْ قَالَ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِه- بِسْمِ اللَّه حَسْبِی اللَّهُ تَوَكَلْتُ عَلَى اللَّه اللَّهُمَّ إِنِّى أَسْأَلُك خَيرَ أُمُورِى كلِّهَا وَ أَعُوذُ بِک مِنْ خِزْیِ [۲] الدُّنْيا وَ عَذَابِ الْآخِرَةِ كفاهُ [۳] اللَّهُ مَا أَهَمَّهُ [۴] مِنْ أَمْرِ دُنْيَاهُ وَ آخِرَتِه". [۵]

و عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّه علیه السلام قَالَ كانَ عَلِی بْنُ الْحُسَينِ علیه السلام يقُولُ مَا أُبَالِی إِذَا قُلْتُ هَذِه الْكلِمَاتِ لَوِ اجْتَمَعَ عَلَی الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ [۶] - بِسْمِ اللَّه وَ بِاللَّه وَ مِنَ اللَّه وَ إِلَى اللَّه وَ فِی سَبِيلِ اللَّه وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله و سلم اللَّهُمَّ إِلَيک أَسْلَمْتُ نَفْسِی (وَ إِلَيک وَجَّهْتُ وَجْهِی وَ إِلَيک أَلْجَأْتُ ظَهْرِی وَ إِلَيک فَوَّضْتُ) [۷] أَمْرِی اللَّهُمَّ احْفَظْنِی بِحِفْظِ الْإِيمَانِ مِنْ بَينِ يدَی وَ مِنْ خَلْفِی وَ عَنْ يمِينِی وَ عَنْ شِمَالِی وَ مِنْ فَوْقِی وَ مِنْ تَحْتِی وَ مِنْ قِبَلِی وَ ادْفَعْ عَنِّی بِحَوْلِک وَ قُوَّتِک فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِک [۸]". [۹]

و عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّه علیه السلام قَالَ: [۱۰] اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِی فِی كلِّ كرْبَةٍ وَ أَنْتَ رَجَائِی فِی كلِّ شِدَّةٍ وَ أَنْتَ لِی [۱۱] فِی كلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِی ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ كمْ مِنْ كرْبٍ يضْعُفُ عَنْهُ [۱۲] الْفُؤَادُ وَ تَقِلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ [۱۳] وَ يخْذُلُ عَنْهُ الْقَرِيبُ وَ الْبَعِيدُ [۱۴] وَ يشْمَتُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَعْنِينِی [۱۵] فِيهِ الْأُمُورُ أَنْزَلْتُهُ بِک وَ شَكوْتُهُ إِلَيک رَاغِباً فِيهِ عَمَّنْ سِوَاک فَفَرَّجْتَهُ وَ كشَفْتَهُ وَ كفَيتَنِيهِ فَأَنْتَ [۱۶] وَلِی كلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ كلِّ حَاجَةٍ وَ مُنْتَهَى كلِّ رَغْبَةٍ فَلَک الْحَمْدُ كثِيراً [۱۷] وَ لَک الْمَنُّ فَاضِلًا". [۱۸]

و عَنْ يونُسَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام عَلِّمْنِی (دُعَاءً وَ أَوْجِزْ) [۱۹] فَقَالَ قُلْ يا مَنْ دَلَّنِی عَلَى نَفْسِه [۲۰] وَ ذَلَّلَ قَلْبِی بِتَصْدِيقِه أَسْأَلُک الْأَمْنَ وَ الْإِيمَانَ". [۲۱]

۱ـ الکافی، ج ۲، ص: ۵۳۱ و ۵۳۲
۲ـ ج: خیر
۳ـ هـ: کفی الله.
۴ـ ج: احمه
۵ـ الکافی، ج ۲، ص: ۱۷۹/ المحاسن (للبرقی)، ج ۲، ص: ۳۵۱
۶ـ الف و ب و ج و د و هـ: الجن و الإنس
۷ـ قسمت داخل پرانتز در الف نیست.
۸ـ الف و ب و جو د: بالله
۹ـ الکافی، ج ۲، ص: ۵۵۹
۱۰ـ الف «قال» ندارد.
۱۱ـ ج «لی» ندارد.
۱۲ـ الف و ب: عند/ ج: عنده
۱۳ـ ج «الحیّة» ندارد.
۱۴ـ الف و ب و د و هـ «وَ الْبَعِیدُ» ندارند.
۱۵ـ الف و ب: عند/ ج و هـ: عنده
۱۶ـ د: و أنت
۱۷ـ ب: کبیراً
۱۸ـ الکافی، ج ۲، ص: ۵۷۹ و ۵۸۰
۱۹ـ الف و ب و ج «دعاءً أوجزَ» ندارند.
۲۰ـ الف: نفسی
۲۱ـ الکافی، ج ۲، ص: ۵۹۵

و[1]عن أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ[2] عَلَّمَ أَخَاهُ عَبْدَ اللَّه بْنَ عَلِی هَذَا الدُّعَاءَ اللَّهُمَّ ارفَعْ ظَنِّی صَاعِداً وَ لَا تُطْمِعْ فِی عَدُوّاً وَ لَا حَاسِداً وَ احفَظْنِی قَائماً وَ قَاعِداً وَ یقْظَاناً [یقْظَانَ] [3] وَ رَاقِداً.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِی وَ ارْحَمْنِی وَ اهْدِنِی سَبِیلَک الْأَقْوَمَ وَ قِنِی حَرَّ جَهَنَّمَ وَ احْطُطْ عَنِّی الْمَغْرَمَ[4] وَ الْمَأْثَمَ وَ اجْعَلْنِی مِنْ خَیرِ خِیارِ الْعَالَمِ''. [5]

الهی تو این شاه درویش دوست	که آسایش خلق در ظلّ اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار	به توفیق طاعت[6] دلش زنده دار

اللهم خلّد ملکه و سلطانه و دام علی العالمین برّه و احسانه

و انصره و انصر عساکره و جعله من انصار امام الزمان

ناموس العصر و الاوان علیه

و علی آبائه الطاهرین

افضل الصلاة و السلام

من الملک العلاّم[7]

۱ـ ج «و» ندارد.

۲ـ ج و هـ «انّه» ندارند.

۳ـ الف و ب و هـ «یَقْظَانَ» ندارند.

۴ـ ب: المعرم

۵ـ الکافی، ج۲، ص: ۵۹۵

۶ـ د: سامی

۷ـ الف: اللهم خلّد ملکه و سلطانه و دام علی العالمین برّه و احسانه انصره و انصر عساکره و اجعله من انصار امام الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین افضل الصلاة و السلام من الملک العلام. تمت کتابة هذه الرسالة المبارکة فی شهر ربیع الثانی سنة ستین و الف من الهجرة (کلمه ای ناخوان) المصطفویة علیه و آله الف الف تحیة علی ید (نام کاتب پاک شده است)

ب: اللهم خلّد ملکه و سلطانه و ادم علی العالمین برّه و احسانه و انصر عساکره و اجعله من انصار امام الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین افضل الصلاة و اکمل السلام من الملک العلام تم تم تم.. / قد تم تسویده یوم الخمیس من شهر ذی الحجة الحرام فی سنة ۱۰۶۶ ست و ستین بعد الف علی ید المفتقر الی رحمة ربّخ العلی العبد بابا

ج: اللهم خلّد ملکه و سلطانه و دام علی العالمین برّه و احسانه انصره و انصر عساکره و اجعله من انصار امام الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین. بتاریخ ۶ محرم الحرام ۱۱۱۸ العاصی عمل محمد مهدی

د: اللهم خلّد ملکه و سلطانه و ادم علی العالمین برّه و احسانه و انصر و انصر عسکره و اجعله من انصار امام الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین افضل الصلاة و السلام من الملک العلام تمت الکتاب بعون الملک الوهاب تمّ

هـ اللهم خلّد ملکه و سلطانه و ادم علی العالمین برّه و احسانه و انصره و انصر عساکره و اجعله من انصار امام الزمان ناموس العصر و الاوان علیه و علی آبائه الطاهرین افضل الصلاة و السلام من الملک العلام تمت هذه الرسالة الشریفة علی ید العبد الضعیف علی بن مرحوم ملا عباس علی خراسانی فی سنة ۱۳۱۹/ منقوش به مهر حسن طباطبایی

فهرست آیات

۱. إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا يسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَ لا يهْتَدُونَ سَبِيلًا(سوره النساء ، آیه : ۹۹), ۱۷۰, ۱۷۱

۲. إِنَّ اللَّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (سوره الرعد ، آیه : ۱۲), ۱۶۰

۳. أَنَّ اللَّهَ يحُولُ بَينَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِه(سوره الأنفال ، آیه : ۲۵), ۱۶۷

۴. إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ(سوره الرعد ، آیه : ۸), ۱۸۷

۵. خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيئاً(سوره التوبة ، آیه : ۱۰۲), ۱۹۷,

۶. خَيرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ(سوره القدر ، آیه : ۴), ۱۵۶

۷. ذلِک تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ(سوره الأنعام ، آیه : ۹۷-- سوره یس ، آیه : ۳۹- سوره فصلت ، آیه : ۱۳), ۱۵۲،۱۲۷

۸. فَأُولئِک عَسَى اللَّهُ أَنْ يعْفُوَ عَنْهُمْ(سوره النساء ، آیه : ۱۰۰), ۱۹۷

۹. فِيهَا يفْرَقُ كل أَمْرَ حكيم(سوره الدخان ، آیه : ۵), ۱۵۵

۱۰. لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلاَّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا(سوره الأنبياء ، آیه : ۲۳)، ۱۳۳

۱۱. لِيهْلِک مَنْ هَلَک عَنْ بَينَةٍ وَ يحْيى مَنْ حَی عَنْ بَينَةَ(سوره الأنفال ، آیه : ۴۳), ۴۰

۱۲. وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيئاً(سوره التوبة ، آیه : ۱۰۲), ۱۹۷

۱۳. وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يعَذِّبُهُمْ وَ إِمَّا يتُوبُ عَلَيهِمْ(سوره التوبة ، آیه : ۱۰۶), ۱۹۶, ۱۹۷

۱۴. و يمحو و يثبت و عنده‌ام الكتاب(سوره الرعد ، آیه : ۴۰), ۱۵۵, ۱۵۹

۱۵. هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يكُنْ شَيئاً مَذْكُوراً(سوره الإنسان ، آیه : ۲), ۱۴۹

۱۶. يا أَيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ(سوره النساء ، آیه : ۶۰), ۱۸۶

۱۷. يوْمَ يسْحَبُونَ فِی النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ❊ إِنَّا كُلَّ شَیءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ❊(سوره القمر ، آیه : ۵۰-۴۹), ۱۷۵

۱۸. يَزِيدُ فِی الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ(سوره فاطر ، آیه : ۲), ۱۵۱

فهرست روایات

۱. إذَا صَلَّيتَ الْمَغْرِبَ فَلَا تَبْسُطْ رِجْلَك وَ لَا تُكلِّمْ أَحداً حَتَّى تَقُولَ مائَةَ مَرَّةٍ- بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّه الْعَلِی الْعَظِيمِ وَ مائَةَ مَرَّةٍ فِی الْغَدَاة ف...۲۰۹

۲. أَسْرَعُ الدُّعَاءِ نُجْحاً لِلْإِجَابَةِ دُعَاءُ الْأَخِ لِأَخِيه بِظَهْرِ الْغَيبِ يبْدَأُ بِالدُّعَاءِ لِأَخِيهِ فَيقُولُ لَهُ مَلَك مُوَكلٌ بِهِ آمِينَ وَ لَك مِثْلَاهُ". , ۱۸۰

۳. الإسلام بدأ غريباً و سيبدو غريباً كما بدأ, ۱۹۲

۴. أَفْعَالُ الْعِبَادِ مُقَدَّرَةٌفِی عِلْمِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَبْلَ خَلْقِ الْعِبَادِ بِأَلفِی عَامٍ ". , ۱۵۷

۵. أَمَّا الْوَقَائِعُ الْحَادِثَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَيكمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيهِمْ, ۱۶۷

۶. إنّ أمر اللّه كلّه عجب ، إلّا أنه قد احتجّ عليكم بما عرّفكم من نفسه, ۱۴۰

۷. إِنَّ الْقَضَاءَ وَ الْقَدرَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ, ۱۲۶

۸. إِنَّ الْقَضَاءَ وَ الْقَدرَ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ وَ, ۱۵۱

۹. إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ ضِغْثاً مِنَ الْحَقِّ ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا إِلَى النَّاسِ ثُمَّ بَعثَ أَنْبِياءَ يفَرِّقُونَ بَينَهُمَا فَفَرَّقَهَا الْأَنْبِياءُ وَ الْأَوْصِياءُ و بَعثَ اللَّهُ الْأَنْبِياءَ لِيعْرِفُوا ذَلِكَ, ۱۸۴

۱۰. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَك وَ تَعَالَى عَلِمَ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِی شَرَفِهَا وَ عُلُوِّهَا مَتَىتُرِكتْ عَلَى حَالِهَا نَزَعَ أَكثَرُهَا إِلَى دَعْوَى الرُّبُوبِيةِ دُونَهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَجَعَلَهَا بِقُدْرَته فِی الْأَبْدَانِ الَّتِی قَدَّرَهَا لَهَا. . ۱۳۷

۱۱. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلِمَ أَنَّ الْأَرْوَاحَ فِی شَرَفِهَا وَ عُلُوِّهَا مَتَى تُرِكتْ عَلَى حَالِهَا نَزَعَ أَكثَرُهَا إِلَى دَعْوَى الرُّبُوبِيَّةِ دُونَهُ عَزَّ وَ جَلَّ ..۱۶۲

۱۲. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْحَمُ بِخَلْقِه مِنْ أَنْ يجْبِرَ خَلْقَهُ عَلَى الذُّنُوبِ ثُمَّ يعَذِّبَهُمْ عَلَيهَا ..., ۱۷۲

۱۳. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَعلم مَا هُمْ صَائِرُونَ إِلَيه وَ أَمَرَهُمْ وَ نَهَاهُمْ فَمَا أَمَرَهُمْ بِهِ مِنْ شَيءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَى الْأَخْذِ بِه وَ مَا نَهَاهُمْ عَنْهُ مِنْ شَيءٍ فَقَدْ جَعَلَ لَهُمُ السَّبِيلَ إِلَىتَركه وَ لَا يكونُوا آخِذِينَ وَ لَا تَارِكِينَ إِلَّا بِإِذْنِ اللّه". , ۱۷۲

۱۴. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدَّرَ الْمَقَادِيرَ وَ دَبَّرَ التَّدَابِيرَ قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ آدَمَ بِأَلفِی ". , ۱۵۶

۱۵. إنّ أمر اللّه كلّه عجب، إلّا أنه قد احتجّ عليكم بما عرّفكم من نفسه, ۱۱۵

۱۶. أَنَّ فُرَاتَنَا يخْرُجُ مِنَ الْجَنَّةِ وَ كيفَ وَ هُوَ يقْبِلُ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ يصُبُّ فِيهِ الْعُيونُ وَ الْأَوْدِيةُ ...، ۱۷۲، ۱۹۸

۱۷. إِنِّى تَارِک فِيكمْ أَمْرَينِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كتَابَ اللَّهِ وَ (أَهْلَ بَيتِى عِتْرَتِى) حتى يرِدَا عَلَى الْحَوْضَ، ۱۶۵

۱۸. ثَبَتَتْ الْمعرِفَةُ فِى قُلُوبِهِمْ و نَسَوُا الْمَوْقِفَ وَ سَيذْكرُونَهُ يوْما و لَوْلَا ذَلِک (لَمْ يدْرِ أَحَدٌ مَنْ خَالِقُهُ وَ لاَ مَنْ رَازِقُه)''، ۱۶۴

۱۹. خَلَقَ اللَّهُ الْمَشِيةَ قَبْلَ الْأَشْياءِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْياءَ بِالْمَشِيةِ''.، ۱۵۱

۲۰. الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ الَّتِى قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ...، ۲۰۷

۲۱. رحم الله من أحيا أمرنا، ۲۴

۲۲. رَحَمَ اللهُ امرءً عَرَفَ من أين و فی أين و إلی أين، ۴۱

۲۳. سَتَفْتَرِقُ امتی بَعْدِی عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيةٌ وَ الْبَاقِى فِى النَّارِ، ۱۶۶

۲۴. الشَّقِى من شَقِى فِى بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ من سَعِد فِى بَطْنِ أُمِّهِ، ۱۴۰

۲۵. عَلَيكمْ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَ الطَّلَبَ إِلَى اللَّهِ يرُدُّ الْبَلَاءَ و....، ۱۸۰

۲۶. فِى لَيلَةِ تِسْعَ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ التَّقْدِيرُ وَ فِى لَيلَةِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ ....، ۱۵۶

۲۷. قَدَّرَ اللَّهُ الْمَقَادِيرَ قَبْلَ أَنْ يخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِخَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ''.، ۱۵۷

۲۸. الْقَدَرِيةُ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يصِفُوا اللَّهَ بِعَدْلِهِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ سُلْطَانِه، ۱۷۵

۲۹. اللَّهُمَّ لَک الْحَمْدُ أَحْمَدُک وَ أَسْتَعِينُک وَ أَنْتَ رَبِّى وَ أَنَا عَبْدُک أَصْبَحْتُ عَلَى عَهْدِک وَ وَعْدِک و....، ۲۰۹

۳۰. لَيسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَ مَعَهُ مَلَائِكةٌ حَفَظَةٌيحْفَظُونَه مِنْ أَنْ يتَرَدَّى فِى بِئْرٍ أَوْ يقَعَ عَلَيهِ حَائِطٌ أَوْ يصِيبَهُ سُوءٌ .... .، ۱۵۷

۳۱. لَيلَةُ الْقَدْرِ يقَدِّرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهَا مَا يكونُ مِنَ السَّنَةِ إِلَى السَّنَةِ ... ۱۵۳

۳۲. ما من احد من المكلفين الاّ و قد يردعليه الحق حتى يصدع قلبه قَبلَه او لم يقبله، ۱۹۶

۳۳. مَثَلُ أَهْلِ بَيتِى كمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكبَهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ، ۱۶۵

۳۴. مَنْ صَلَّى الْغَدَاةَ فَقَالَ قَبْلَ أَنْ ينْفُضَ رُكبَتَيهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَرِيک لَهُ لَهُ

الْمُلْک...، ۱۹۷

۳۵. من قال مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اسْتَبْسَلَ عَبْدِی وَ اسْتَسْلَمَ لِأَمْرِی اقْضُوا حَاجَتَهُ''. ، ۱۸۰

۳۶. مَنْ قَالَ یا رَبِّ یا اللَّهُ یا رَبِّ یا اللَّهُ حَتَّى ینْقَطِعَ نَفَسُهُ قِیلَ لَهُ لَبَّیک مَا حَاجَتُک''. ، ۲۰۷

۳۷. النَّاسُ عَلَى سِتِّ فِرَقٍ یئُولُونَ کلُّهُمْ إِلَى ثَلَاثِ فِرَقٍ .... ، ۱۹۷

۳۸. النَّاسُ عَلَى سِتَّةِ أَصْنَافٍ قَالَ قُلْتُ أَ تَأْذَنُ لِی أَنْ أَکتُبَهَا قَالَ نَعَمْ (قُلْتُ مَا أَکتُبُ قَالَ) اکتُبْ أَهْلَ الْوَعِیدِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَهْلِ النَّارِ، ۱۹۷

۳۹. وَفْدُ الْحَاجِّ یکتَبُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ وَ الْمَنَایا وَ الْبَلَایا وَ الْأَرْزَاقُ وَ مَا یکونُ الَّذِی إِلَى مِثْلِهَا فِی قَابِلٍ''. ، ۱۵۵

۴۰. یا أَخَا أَهْلِ الشَّامِ إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ ضِغْثاً مِنَ الْحَقِّ وَ ضِغْثاً مِنَ الْبَاطِلِ فَمَغَثَهُمَا ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا إِلَى النَّاسِ .... ، ۱۵۷

۴۱. یقَدَّرُ فِی لَیلَةِ الْقَدْرِ کلُّ شَیءٍ یکونُ فِی تِلْک السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ ...، ۱۵۵

فهرست اشخاص، کتاب ها، گروه ها

ابن ابی عقیل, ۴۶, ۴۷, ۴۸

ابن جنید, ۴۶, ۴۸

ابن عقیل, ۴۶

ابن مالک, ۱۰۹

ابن هشام, ۱۰۹

ابن‌سینا, ۹۶, ۹۸

اخباریین, ۴۵, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰

الأربعین فی اصول الدین, ۴۳

ارسطو, ۴۵

اشاعره, ۱۱۹, ۱۲۰, ۱۲۹, ۱۴۰, ۱۴۲, ۱۴۳, ۱۴۴, ۱۴۶

اشراقیین, ۴۴, ۴۵

اصولیین, ۴۴, ۴۷, ۴۹

امامیّه, ۴۴, ۴۶, ۴۷, ۴۸, ۴۹, ۵۰, ۴۱, ۵۰

بدرالدین زرکشی, ۱۶۹

تجرید(الاعتقاد), ۵۵, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۰

جمع الجوامع, ۱۶۹

حواشی ونیّه, ۶۴

خالد ازهری, ۱۰۹

خواجه نصیر الدین طوسی, ۶۴, ۷۰

دوانی, ۱۴۳, ۱۴۴

رئیس الطایفه, ۴۸, ۵۰

سلطان المحقیقن, ۵۷

سید محقق جرجانی, ۶۶, ۷۰, ۷۲, ۷۶, ۷۷, ۷۹, ۸۱, ۸۳, ۸۵, ۹۱, ۱۰۴

شرح تجرید, ۱۲۳, ۱۴۱, ۱۴۳

شرح جامی, ۶۴, ۱۰۸, ۱۰۹

شرح رضی, ۱۰۹

شرح مقاصد, ۱۳۹, ۱۴۱, ۱۴۳

شرح مواقف, ۱۲۳, ۱۴۱, ۱۴۳

شریف جرجانی, ۱۰۸

شهید ثانی, ۴۸

شیخ صدوق, ۹۴

شیخ مفید, ۴۷, ۴۸

علامه تفتازانی, ۶۴, ۷۰, ۷۲, ۷۹, ۸۱, ۸۹

علامه حلی, ۱۳۹

علامّه حلّی, ۴۷, ۴۸

فاضل دوانی, ۵۵, ۵۸, ۵۹, ۶۰, ۶۱, ۶۲, ۶۴, ۶۷, ۷۰, ۷۱, ۷۲, ۷۳, ۷۴, ۷۵, ۷۶, ۷۷, ۷۹, ۸۲,

۸۳, ۸۴, ۸۶, ۸۹, ۹۰

فاضل قوشجی, ۶۴, ۷۰, ۸۱, ۹۶, ۱۰۴

فخر رازی, ۴۳

فصول نصیریه, ۱۲۵, ۱۴۴

فواید مدنیّه, ۴۹, ۶۴, ۸۱, ۸۸

قطب الدین رازی, ۹۶, ۱۰۴, ۷۰, ۷۲, ۷۹, ۶۴, ۷۰, ۸۱, ۸۹

کتاب توحید, ۹۴

کتاب کافی, ۴۶, ۵۶, ۱۲۹

متشرعین, ۴۴, ۴۵

محقق جرجانی, ۱۰۹

محمد امین استرآبادی, ۴۰, ۶۴, ۶۵, ۷۱, ۷۳, ۷۵, ۷۷, ۷۹, ۸۴, ۹۰, ۹۱, ۹۲, ۱۲۰, ۱۲۱, ۱۲۲, ۱۲۵, ۱۲۶, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۲, **۱۳۳**, ۱۴۵, ۱۴۶

محمد بن یعقوب کلینی, ۴۶, ۴۶

مشائیین, ۴۴

معتزله, ۱۲۰, ۱۲۹, ۱۳۰, **۱۳۷**, ۱۳۹, ۱۴۴

منطقیین, ۶۵, ۶۸, ۷۶, ۸۳, ۸۴, ۸۶, ۸۷, ۸۸, ۸۹

میرزا محمد استر آبادی, ۴۸

نهایه الوصول, ۴۷

منابع و مآخذ

۱. **قرآن کریم**

۲. استرآبادی، محمد امین، الحاشیة علی الکافی، ، ط ۱، قم، موسسة دارالحدیث، ۱۳۹۰ ش.

۳.استرآبادی، محمد امین، **الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیة**، سید نور الدین مو سوی عاملی، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۲۶ هـ‌ق.

۴. برقی، احمد بن محمد بن خالد. **المحاسن**. چاپ دوم، قم: دارالکتب الاسلامیّة، ۱۳۷۱ ق.

۵. جعفریان رسول (باهتمام) ، **میراث اسلامی ایران**، قم، ط ۱، مکتبة آیة اللّه المرعشی.

۶. حرّ عاملی، محمّد بن الحسن (م ۱۰۴۴ ق) ، **أمل الآمل**، تحقیق: السید أحمد الحسینی، بغداد، مکتبة الأندلس.

۷. حسینی، محمّد شفیع (قرن ۱۲ ق) ، **محافل المؤمنین فی ذیل مجالس المؤمنین**، تحقیق: إبراهیم عرب پور و منصور جغتایی، ط ۱، مشهد الرضوی، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۳ ش.

۸. حمیری، عبدالله بن جعفر. **قرب‌الإسناد**. [بی چا]، تهران: مکتبة نینوی، [بی تا].

۹. زمانی قمشه‌ای، علی، **هیئت و نجوم اسلامی**، موسسه امام صادق علیه السلام قم، چاپ: ۱، ۱۳۸۷ ه. ش.

۱۰. سید علی خان المدنی الشیرازی (م ۱۱۱۸ ق) ، **سُلافة العصر فی محاسن الشعراء بکلّ مصر** تهران، المکتبة المرتضویة لإحیاء آثار الجعفریة، ط ۲، ۱۳۸۳ ش، بالأفست عن طبع مصر.

۱۱. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، **الملل و النحل**، تحقیق: مهنا امیر علی و فاعور علی حسن، بیروت، دارالمعرفة،

۱۲. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه صدوق، **من لا یحضره الفقیه**،ترجمه: علی اکبر غفاری، (تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۷ ش)

۱۳. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه. **التوحید**. ط ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۳۹۸ ق.

۱۴. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه. **الخصال**. تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، ط ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۰۳ ق.

۱۵. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه. **من لا یحضره الفقیه**. تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، ط ۳،

قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۴۱۳ ق.

۱۶. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، **کمال‌الدین و تمام النعمة**. ط ۲، قم: مؤ سسة النشر الا سلامی التابعة لجماعة المدرسین، ۱۳۹۵ ق.

۱۷. صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، **معانی الأخبار**، تحقیق: علی أکبر الغفّاری، قم، منشورات جماعة المدّرسین، ط ۱، ۱۳۶۱ ش.

۱۸. طبرسی، احمد بن علی، **الإحتجاج علی أهل اللجاج**، تحقیق: محمد باقر موسوی، مشهد، مرتضی، ۱۴۰۳ ق.

۱۹. طو سی، محمد بن حسن. **اختیار معرفة الرجال**. تصحیح و تعلیق: حسن مصطفوی، ط ۵، قم: مرکز نشر آثار العلامه المصطفوی، ۱۳۴۸ ق.

۲۰. علامه حلّی، حسن بن یو سف بن مطهر، **نهایة الو صول إلی علم الأُ صول**، قم، مو سسة الامام الصادق علیه السلام، تحقیق: ابراهیم بهادری، ایران، بی‌تا.

۲۱. قمی، عباس، **الکنی و الألقاب**، تهران، ط ۵، مکتبة الصدر، ۱۳۶۸ ه. ش.

۲۲. کا شانی، فیض، محمد محسن ابن شاه مرتضی، **الوافی**، اول، صفهان، کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ ه ق.

۲۳. کلینی، محمد بن یعقوب. **الکافی**. چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ق.

۲۴. مجلسی، محمد تقی. **لوامع صاحبقرانی**. چاپ دوم، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۴ ق.

۲۵. محمد باقر مجلسی. **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار** (علیهم السلام) ، [بی چا]، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.

۲۶. مطهری، مرتضی (م ۱۳۵۸ ش) ، **مجموعه آثار شهید مطهری**، تهران، انتشارات صدرا.

۲۷. مهریزی، مهدی، صدرایی خویی علی، **میراث حدیث شیعه** ط ۱، قم، دار الحدیث، ۱۳۸۰ ش.